

سید قطب

ترجمہ و توضیحات:

سیدہادی خسروشاهی - زین العابدین قربانی

اسلام

و

صلح جهانی

www.eslahe.com

[@eslahe](https://www.eslahe.com)

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشتی بر چاپ جدید

ترجمه کامل کتاب «السلام العالمی والاسلام» - پس از تجدید نظر کلی و اصلاحات لازم و اضافه ترجمه فصل جدیدی در آخر کتاب، تقدیم دوستان ارجمند می گردد. در اینجا ضروری است به نکته ای اشاره کنیم: متن عربی این کتاب ۲۵ سال پیش منتشر شده و ۱۲ سال قبل هم توسط ما ترجمه گشته و روی همین اصل، ارقام موجود در آن - مثلاً درباره امور تسلیحاتی و مخارج نظامی دنیا و آمار ازدواج و طلاق در کشورها - مربوط به همان سالها است و ما در این چاپ تجدید نظری در این زمینه ها به عمل نیاورده ایم، چرا که این ارقام و آمار، همه ساله در تغییر و تحول است و خوانندگان محترم هم به طور مرتب و از طریق وسائل ارتباط جمعی، در جریان این تغییرات هستند و می دانند که مثلاً افزایش جنون آمیز بودجه تسلیحاتی دنیا تا چه حدود است و با وجود قحطی و گرسنگی روزافزون مردم آفریقا و آسیا و امریکای لاتین - که دهها میلیون نفر از مردم آنها در خطر مرگ و نابودی قرار دارند - چگونه مخارج «صلح مسلح»! شرق و غرب - و جهان سوم - همچنان سیر صعودی را پیموده و به سر حد ارقام نجومی رسیده است...

و روی همین اصل از نقل آمار و ارقام جدید در این زمینه ها خودداری شد و علاقمندان می توانند به مطبوعات خبری مراجعه نمایند.

فصل آخر کتاب را تحت عنوان - «و اکنون» - خود استاد **سید قطب** در موقع تألیف کتاب نوشته، ولی در چاپ های نخستین آن، به علت فشار و اختناق موجود در نظام پیشین **مصر**، مجبور شده آن را از کتاب خود حذف کند، و در چاپ های بعدی، و قبل از آنکه به اتهام واهی و مسخره «قیام علیه امنیت داخلی» **مصر**! در دوره دیکتاتوری سابق، ناجوانمردانه اعدام شود، آن را به عنوان فصل آخر کتاب «صلح جهانی» منتشر نمود و ما آن را از روی آخرین چاپ عربی کتاب در **قاهره**، ترجمه نموده و برای مزید استفاده علاقمندان، برای نخستین بار در این چاپ می آوریم.

استقبال پر شور فضلا و طبقه تحصیل کرده، نشان دهنده اصالت و عمق بررسی هایی است که مؤلف شهید، در این زمینه به عمل آورده است و شاید هم به همین سبب، کتاب علاوه بر چاپ های متعدد و مکرر عربی - در همه کشورهای عرب زبان - به چندین زبان دیگر، از جمله، انگلیسی، اردو، ترکی و فارسی نیز ترجمه و بارها چاپ شده است.

در هر صورت امیدواریم که کتاب من حیث المجموع برای عموم مفید باشد و اگر نقصی در آن، دیده شود بدون شک از روی «عمد و اختیار» نبوده و روی همین اصل، ایرادی هم بر ما وارد نخواهد بود: «لا یكلف الله نفساً الاوسعها، لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت، ربنا لاتواخذنا ان نسينا او اخطأنا... و اغفرلنا و ارحمنا، انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین» آمین.

سید هادی خسروشاهی

مقدمه

جهان در لبه پرتگاه

شامل:

مباحث جالبی درباره صلح جهانی و پیمان‌های نظامی و مسابقات تسلیحاتی و آمار تلفات دو جنگ جهانی... و مقایسه‌ای میان هدف‌ها و نتایج جنگ‌های اسلام و جنگ‌های دیگران! و آثار یک جنگ اتمی... و توضیحی درباره هدف‌های استعماری جنگ افروزان بین‌المللی مسیحی و امپریالیست‌های تجاوزکار غربی و شرقی... و سخنی درباره این کتاب و کیفیت ترجمه آن..

مقدمه

مسئله **جنگ و صلح** یکی از مسائلی است که با عمر انسان برابری دارد و چنانکه در ضرب المثلی آمده، این مسئله «مانند دنیای ما کهنه است»! ولی با این فرق که بسیاری از مسائل کهنه دنیای ما، امروز دیگر مورد گفتگو و بحث و بررسی نیست، ولی این مسئله هیچوقت از «مسئله روز» بودن خارج نشده و همیشه مورد توجه ملت ها و دولت ها بوده است.

پس از پایان جنگ بین المللی مردم که میلیون ها خسارت جانی و مالی برای بشریت به ارمغان آورد - و بدان اشاره خواهیم کرد - هر روز کنفرانس ها و کنگره هایی برای مذاکره درباره صلح جهانی!، خلع سلاح عمومی، جلوگیری از جنگ های محلی و.. در «ژنو» و «سازمان ملل متحد» و «وین» و جاهای دیگر تشکیل شده و می شود و طبق معمول، جلسات این مذاکرات با آب و تاب فراوان، عکس و تفصیلات، و اصطکاک جام های ویسکی و ودکا به خاطر صلح بین ملت ها! و... شروع می شود.. ولی پس از چندی بدون اخذ کوچکترین نتیجه مثبت و انسانی، پایان می پذیرد و بلکه بر شدت اختلاف و جدایی می افزاید و «صلح» را به طور جدی تری در خطر می اندازد.

مکتب های سیاسی و اجتماعی قرن ما، علیرغم همه داعیه های ترقی خواهانه و بشر دوستانه ای که دارند، پس از آنکه آتش دو جنگ جهانی را روشن کردند - و خود نیز در آتش آن سوختند - هنوز هم راهی برای نجات از این بن بست عجیب پیدا نکرده اند و اکنون ممکن است که با یک اشتباه سیاسی یا نظامی، یا یک بلوف و اولتیماتوم بیجا، آتش جنگ جهانی جدیدی را روشن کنند و خشک و تر را با هم بسوزانند.

رؤسای مکتب ها و احزابی که سرنوشت کشورها و ملت های بزرگی را در دست دارند هر روز سخنانی می کنند، شعار می دهند، میتینگ برپا می سازند، **کبوتر صلح هوا می کنند!** مردم ساده لوح را به عنوان مبارزه علیه جنگ، در خیابان ها راه می اندازند و دموستراسیون ترتیب می دهند و... اما در مرحله عمل کوچکترین قدمی در راه صلح، صلح واقعی بین ملت ها، برنداشته و بر نمی دارند

و کوچکترین کوشش مثبت و حسن نیت لازم را ابراز نمی کنند. تازه باید توجه داشت که نحوه صلح طلبی کمونیست ها و کاپیتالیست ها با صلحی که ما طرفداران آن هستیم تفاوت اصلی و اساسی دارد، برای اینکه آنان طرفدار صلح بین چند دولت بزرگ و استعماری هستند که به عنوان «صلح» جهان و منابع زرخیز کشورها را بین خود تقسیم کنند و به مناطق نفوذ استعماری خود تبدیل کنند و با شکل جدید استعمار «نئوکلنیالیسم» به استعمار و استثمار ملت ها ادامه دهند.

این مسئله تحت عنوان «پیمان صلح بین ۵ دولت بزرگ» از طرف کمونیست ها پیشنهاد شد و حتی «حزب توده ایران» هم در شماره ۶۳ نشریه داخلی سازمان جوانان خود، در چند سال پیش رسماً چنین نوشت: «نمی توان آشکارا نشان داد که جوانان، مثل تمام مردم شیفته آزادی جهان، می خواهند که پیمان اصلی بین ۵ کشور بزرگ منعقد گردد»!!

در صورتی که اسلام هوادار صلحی است که به طور تجزیه ناپذیر، بین همه ملت های جهان، اعم از کوچک و بزرگ، ضعیف و قوی باید عملی شود و اساس آن بر پایه تساوی حقوق ملل استوار باشد...

این امور شاید علل و عوامل متعدد و گوناگونی داشته باشند، ولی علل العلل آنها کیفیت تربیت و پرورش فکری و روحی در محیط های مادی غربی و شرقی است. بدون تعارف باید اعتراف کرد که اردوگاه غرب و شرق، بلوک کمونیست و کاپیتالیست، هر دو به سوی اصالت ماده و اصالت اقتصاد پیش می روند و در هر دو اردوگاه «اخلاق» و «معنویات» و «مفاهیم انسانی» از بین رفته و نابود شده اند و به جای همه آنها «سود بیشتر» و «نفع زیادتر» نشسته است.

با چنین طرز فکر مادی، که بر غرب و شرق، هر دو به موازات همدیگر، ولی با شکل ها و نحوه های گوناگون، حکومت می کند، نباید انتظار پیروزی صلح و پیشرفت ایده های صلح طلبانه انسان ها را داشت. ترتیب اولیه و ابتدایی رهبران شرق و غرب، با دوری از خدا و ایمان و اخلاق و معنویات شروع می شود، و در نتیجه وجدان انسانی به مفهوم واقعی کلمه، و درون پاک و روح و روان بشر

دوستانه به طور کلی مسخ گشته و از بین می رود و بالمآل همه کوشش های ظاهری برای صلح هم بلا اثر و بدون نتیجه می ماند.

از همین جاست که اردوگاه کمونیسم و کاپیتالیسم، برای استعمار ملت ها و بهره برداری بیشتر از منابع زیر زمینی ملل کوچک و ضعیف در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، به هر اقدام ضد انسانی و نامشروعی دست می زنند، چنانکه دو جنگ جهانی گذشته نیز محصول طرز فکر بشر دوستانه! همین گروه ها بود و هم اکنون هم که جنگ ها محلی در بعضی از کشورهای آفریقایی و آسیایی، ادامه دارد، از آثار فکری! همین حضرات است...

در واقع منابع و معادن طبیعی ملت ها، و بالخصوص «نفت» از و طمع استثمارگران بین المللی را تحریک می کند و آنان در این راه به هر جنایتی دست می زنند، جنگ جهانی بپا می کنند، برادرکشی در داخله کشورها راه می اندازند، عوامل خود را بر ملت ها مسلط می سازند «لومومبا»ها را ناجوانمردانه می کشند و حتی در این راه از فدا کردن «کندی»ها و «هامرشولد»ها هم خودداری نمی نمایند.

«پیرفونتن» نویسنده فرانسوی، درباره عامل اصلی جنگ، چنین می نویسد: «..می توان بدون اینکه شائبه اشتباهی در بین باشد، به جرأت اطمینان حاصل کرد که حوادث ناگوار و فوق العاده سنوات متمادی نزدیک به عصر ما و آنچه را که در جهان به طور نامحسوس اتفاق می افتد، از نفت سرچشمه گرفته و موجبات اصلی جنگ های مخفی یا علنی شده است و تماماً برای تصاحب و تصرف سرچشمه های نفت است که در روی کره زمین پراکنده است»^(۱) وی سپس شرح داده و سرانجام بالصراحه اعلام می دارد:

«نفت است که موجب جنگ جهانی آتیه خواهد بود»^(۲)

بحران جنگ در کوبا نیز که جهان را تا لبه پرتگاه جنگ سوم پیش برد، ناشی از

۱- جنگ سرد نفت از پیرفونتن، ترجمه فارسی، چاپ تهران، ص ۶.

۲- جنگ سرد نفت از پیرفونتن، ص ۲۹۴.

«شکر» و منافع مادی دیگر بود^(۱) و اگر دور اندیشی گروهی از رجال دنیا نبود، شاید هم اکنون وضع عالم، طور دیگری بود! همین روحیه استعمارطلبی غربی، حتی در نزد فلاسفه و دانشمندان آنان نیز، دیده می شود و ما برای شما شاهی از آقای «برتراند راسل» می آوریم تا معلوم شود که «بشر دوستی» حضرات تا چه موقع بوده و مرز واحد آن تا کجاست. از آقای راسل می پرسند:

«س - آیا شما معتقدید که باید برای افراد محدودیت های جدیدی هم ایجاد نمود؟» در جواب چنین می گوید:

«ج - بلی. زیرا آزادی یک ملت ممکن است کار را به ولنگاری و بلاهت بکشاند، سوسیالیست ها دلایل زیادی اقامه کرده اند که بر طبق آنها، منابع طبیعی هر ملت باید متعلق به همان ملت باشد و ملی گردد، ولی امروزه از همان دلایل می توان برای بین المللی کردن منابع کشورها استفاده کرد. در این مورد، بهترین نمونه و مثال منابع نفتی است. این، (احمقانه) و تا اندازه ای غیرمعقول و بی معنی است که ملتی کوچک، بدان دلیل که ذخایر نفتی بزرگی در سرزمین آن مدفون است، بخواهد آن را بر طبق میل خویش در اختیار داشته باشد!»^(۲) همین آقای راسل فیلسوف! که علیه تسلیحات و آزمایشات اتمی دموستراسیون تشکیل داده و به پیروان خود دستور می دهد که اعتصاب نشسته ترتیب دهند، در کتاب خود درباره «ملتی که نخواست تسلیم قدرت بین المللی خیالی» گردد، استعمال بمب هیدروژنی را تجویز می کند و صریحاً می گوید: «..من معتقدم اگر راه حل دیگری وجود نداشته باشد و استعمال بمب هیدروژنی راه حل منحصر به فرد به نظر آید، آن وقت باید گفت: آری...»^(۳)

آری! انگیزه دو جنگ جهانی گذشته نیز، قبل از هر عامل دیگری همین طرز فکرها و همین تفوق طلبی و برتری جوئی کشورهای اروپایی بر یکدیگر و

۱- به کتاب «جنگ شکر در کوبا» نوشته ژان پل سارتر ترجمه آقای جهانگیر افکاری مراجعه شود.

۲- از کتاب: «جهانی که من می شناسم» ص ۱۱۹، ترجمه فارسی و ص ۱۳۷ از متن انگلیسی: Berterand Russell Speaks his MIND

۳- کتاب سابق، ص ۱۴۳ ترجمه فارسی.

کسب امتیازات و بازارهای بیشتر در مستعمرات آسیایی و آفریقایی بود و متأسفانه این عامل پست و ننگین، هنوز هم باقی است و به شکل دیگری درآمده است و همه این بحران‌های داخلی و خارجی کشورهای گوناگون، نتیجه تصادم همین سیاست‌های استعماری ضد انسانی است.

دو جنگ جهانی

اکنون باید دید که محصول این دو جنگ جهانی ناشی از تضاد منافع پست مادی استعماری دول استعماری غربی و شرقی، چه بوده و چه نتایج و ارمغان‌هایی برای بشریت به بار آورده است:

جنگ جهانی اول که ۱۵۶۵ روز ادامه یافت خسارات جانی و مالی فراوانی داشت. طبق یک آمار در حدود ۶۵ میلیون نفر از افراد بشر بسیج شده بودند. از این عده در حدود ۹ میلیون نفر در میدان جنگ تلف شدند، در حدود ۲۲ میلیون نفر از کار افتاده و عاجز شدند، ۷ میلیون نفر برای ابد عاجز و ناقص گشتند و بیش از ۵ میلیون نفر مفقود شدند.

البته تلفات در شهرها بیش از تلفات و زخمی‌های میدان جنگ تخمین زده شد مجموع هزینه واقعی اقتصادی جنگ تقریباً ۴۰۰ میلیارد دلار برآورد گردید. و این مبلغ طبق حساب مؤسسه «وقف کارنگی برای صلح بین المللی»:

Carnegie Endowment for International Peace

برای انجام کارهای زیر کافی تواند بود:

۱ - تهیه خانه‌ای به ارزش ۲۵۰۰ دلار، در زمینی به مساحت پنج جریب فرنگی به ارزش ۵۰۰ دلار، با اثاثیه‌ای معادل ۱۰۰۰ دلار، برای هر یک از خانواده‌های ساکن: انگلستان، ایرلند، اسکاتلند، بلژیک، روسیه، ایالت متحده، آلمان، کانادا و استرالیا.

۲ - تهیه کتابخانه‌ای به ارزش ۵ میلیون دلار و دانشگاهی با هزینه ۱۰ میلیون دلار در هر ناحیه‌ای از این کشورها که دارای ۲۰ هزار یا بیشتر نفوس باشد.

۳ - بهوجود آوردن سرمایه‌ای که سود آن با نرخ ۵ درصد برای استخدام ۱۲۵ هزار معلم و ۱۲۵ هزار پرستار که سالانه هزار دلار حقوق بگیرند.

۴ - ذخیره‌ای که برای خریدن همه املاک و اراضی و تمام ثروت دو کشور

فرانسه و انگلستان کافی باشد.^(۱)

و در **جنگ جهانی دوم** مجموع نیروهای مسلح انسانی که مشغول نبرد بودند (نیروهای مسلح کشورهای بی طرف از قبیل افغانستان، عربستان، سوئد، سوئیس و همچنین کشورهایی که به آلمان اعلان جنگ دادند ولی وارد میدان نشدند از قبیل: ایران، عراق، مصر، ترکیه و... به حساب نیامده است) در حدود ۷۰ میلیون نفر بود و در آماری خواندم که از این عده در حدود ۱۷ میلیون نفر کشته شدند و مجموع تلفات انسانی به ۳۵ میلیون نفر بالغ گردید و ۲۰ میلیون نفر ناقص الاعضا گشتند و ۱۷ میلیون لیتر خون خالص! به زمین ریخت، و ۱۲ میلیون نفر از ضایعات سقط جنین و غیره به خانواده بشری آسیب وارد گردید و متجاوز از ۱۵ هزار دبیرستان و دانشگاه و ۸۰۰۰ لابراتوار منهدم و ویران گردید و در حدود ۴۰۰ میلیارد گلوله در هوا منفجر شد!...

بدبختی های ناشی از این جنگ دامنگیر همه مردم جهان، حتی مردم کشورهای بی طرف یا غیر وارد در جنگ نیز گردید و بدین ترتیب خسارت های مادی و معنوی حاصله از این جنگ بشر متمدن! را می توان حدس زد! و می توان حساب کرد که با مخارج سنگین این جنگ چه کارها که می شد در جهان به سود بشریت انجام داد..

و اکنون باید دید که آیا این بشر جنایتکار، از خواب غفلت بیدار شده؟ و از این اعمال و جنایات درس عبرتی گرفته است؟.

پیمان های منطقه ای

متأسفانه پس از جنگ جهانی دوم هم امپریالیست های جنگ افروز شرقی و غربی دست از تحریکات جنگ طلبانه خود برنداشته و به تشکیل پیمان های نظامی منطقه ای دست زدند که از آن جمله است:

۱ - سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو). این سازمان کشورهای اروپایی را با **آمریکا** مربوط می سازد، و آلمان، آمریکا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ترکیه و... از

۱- «جهان در قرن بیستم» از لوئیس ل. اسنایدر، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی ص ۴۱. از انتشارات شرکت انتشار

اعضاء آن هستند.

۲ - پیمان کمک مشترک اروپای شرقی (پیمان ورشو). این پیمان همه کشورهای کمونیستی و اقمار اردوگاه سوسیالیسم! و انترناسیونالیسم پرولتاریایی! را به هم می پیوندد و مقرر فرماندهی مشترک آن **مسکو** می باشد و از جمله اعضاء آن چکسلواکی، مجارستان، لهستان، رومانی، آلمان شرقی، بلغارستان و شوروی می باشد.

۳ - پیمان بالکان. این پیمان یونان، ترکیه، یوگسلاوی را به هم می پیوندد.

۴ - پیمان بروکسل یا اتحادیه های کشورهای اروپای غربی که مقرر آن **لندن** است!

۵ - پیمان آنزوس یا پیمان امنیت پاسیفیک که هدف های دفاعی اقیانوس آرام را به عهده دارد، استرالیا، فنلاند جدید و **آمریکا**، اعضاء این پیمان هستند!...

البته چنانکه می دانید، با عضویت بعضی از اعضاء این پیمان ها، با پیمان های نظامی دیگر، همه این کشورها و این پیمان ها، به همدیگر می پیوندند و اگر آتش افروزان جنگ بخواهند - به بهانه حمله به یکی از این کشورها - می توانند آتش جنگ جهانی جدیدی را روشن کنند. علاوه بر این پیمان ها، پیمان های دیگری از قبیل اتحادیه عرب! یا تعهد و ضمانت نگهداری اسرائیل - حکومت ظالمانه و غاصبانه صهیونیسم در فلسطین - از طرف آمریکا و انگلیس یا پیمان شوروی با کوبا - در آمریکای لاتین - وجود دارد که هر کدام به نوبه خود، برای تشدید وخامت اوضاع جهانی و ایجاد بحران های منطقه ای کافی است!

البته باید در نظر داشت که در صورت لزوم! یعنی در صورت اقتضای منافع استعماری، پیمان و تعهد!، افسانه ای بیش نخواهد بود، چنانکه در زمان **هیتلر** این پیمان ها و تعهدات «**ورق پاره**» خوانده شد و هیچ دردی را دوا نکرد و چند سال قبل پس از مصالحه زیر پرده ای، مسئله «**کوبا**» مثلاً حل شد! و شوروی تعهدات خود را نادیده گرفت و به بهانه حفظ صلح، موشک ها و حتی هواپیماهای بمب افکن را هم از «کوبا» پس گرفت و...

اما اسلام...

حالا بی مناسبت نیست که ببینیم راه و روش اسلام در این مسئله چیست؟ و هدف نهایی آن از جهاد چه بوده و تعداد کشته شدگان جنگ های آن چه مقدار است و رفتار سپاهیان اسلامی با توده های سرزمین های فتح شده از چه قرار بوده است.

با بررسی این مساله، کاملاً می توانیم حقیقت و باطن مکتب های سیاسی و اجتماعی عصر ما و روش واقعی اسلام را عمیقاً درک کنیم و اگر انسان منصفی باشیم، حق را بشناسیم و بپذیریم.

جنگ هایی که در تاریخ اسلام دیده می شود، هیچکدام جنگ و به اصطلاح عرب ها «حرب» نبوده، بلکه همه آنها «جهاد» بوده اند... جهاد فی سبیل الله... خوب است که تعریف جهاد را از زبان یک مسیحی بشنویم:

«... معنی فقهاتی و قضایی جهاد عبارت است از بذل جهد و صرف کوشش فرد در راه خدا یعنی تبلیغ ایمان و نشر فکر خداپرستی و اعلاء کلمه حق

در جهاد و چون جهاد راه مستقیم خدایی است به طرف بهشت، در این صورت پاداش فرد، نجات است و فلاح. این تعریف بر اساس حکم قرآن است...»^(۱)

مقصود اساسی از جهاد در راه خدا علاوه بر نشر طرز فکر خداپرستی، اجرای کامل اصول عدالت اجتماعی و اقتصادی بود. و این مسئله در این کتاب به خوبی روشن شده و مؤلف محترم نشان داده است که چگونه و چرا توده های مسلمان باید به حکم قرآن در راه توده های محروم و ستم دیده و... جهاد کنند.

دکتر مجید خدوری در کتاب خود در این باره چنین می نویسد:

«باید متذکر بود که جهاد در اسلام به منزله ابزاری در نظر گرفته شده است که بدین وسیله «دارالحرب» را به «دارالاسلام» مبدل سازند و اگر روزی این منظور حاصل می شد، دارالحرب و غایت وجودی جهاد جز در مورد مبارزه و سرکوبی دشمنان داخلی اسلام، منتفی می گردید و جنگ های داخلی نیز بالاخره از بین می رفت.

بنابراین می توان گفت که در تئوری قانونگذاری اسلام جنگ بذاته هدف نبوده

۱- جنگ و صلح در اسلام از دکتر مجید خدوری ترجمه آقای سید غلامرضا سعیدی، ص ۸۵

است، بلکه برای تأسیس و تأمین صلح وسیله نهایی شناخته شده است.^(۱) متأسفانه گروهی مغرض، پیشرفت سریع اسلام در شبه جزیره العرب و سپس در سراسر جهان آن روز را مرهون جنگ و خونریزی می دانند و این موضوع را مستشرقین اردوگاههای استعماری غربی به رخ ما می کشند در صورتی که تاریخ به ما نشان می دهد که مثلاً در مجموع جنگ های پیامبر اسلام که شاید در حدود ۸۰ جنگ بود، مجموع تلفات انسانی از طرفین - مسلمانان و مشرکین و کفار - فقط در حدود ۱۴۰۰ نفر بوده است.

استاد «ابوالاعلی مودودی» می نویسد: «.. در تمام این جنگ ها عده مقتولین از طرفین، در حدود هزار و چند نفر بود و بس..^(۲)»

و استاد «سید ابوالحسن ندوی» در کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین»^(۳) به نقل از تحقیقات دانشمند متبعی که از روی متون تواریخ اسلامی آمار صحیح و دقیقی از کشته شدگان دوره پیامبر اسلام را تهیه کرده می گوید: «مجموع تلفات نفوس انسانی در جنگ های عصر رسول اکرم (ص) از طرفین هزاروهیجده نفر بوده است.»^(۴)

و پرفسور «دکتر محمد حمیدالله» استاد دانشگاه پاریس هم در کتاب خود می گوید: «محمد صلی الله علیه و آله بر بیشتر از یک میلیون میل مربع حکومت می کرد، این مساحت خاک معادل تمام خاک اروپا - منهای روسیه - بود و به طور قطع در آن روزها این محوطه مسکن میلیون ها جمعیت بود. در ضمن تسخیر این منطقه وسیع، یک صد و پنجاه نفر از افراد مخالف در میدان های جنگ از بین رفته بودند. تلفات مسلمین روی هم رفته برای مدت ده سال، در هر ماه یک نفر شهید بود این اندازه احترام به خون بشر در داستان های بشری، امری است بی نظیر...»^(۵)

۱- جنگ و صلح در اسلام، ترجمه آقای سید غلامرضا سعیدی، ص ۲۱۴

۲- برنامه انقلاب اسلامی از مودودی ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ط ۲، ص ۴۳

۳- این کتاب توسط ما ترجمه شده و امید آنکه روزی منتشر گردد.

۴- مدرک سابق، ص ۴۳.

۵- رسول اکرم در میدان جنگ ترجمه آقای سید غلامرضا سعیدی، ص ۹.

در صورتی که پیامبر اسلام رژیم اشرافی جنایت باری را از بین برد، عقیده و طرز فکر نوینی را جانشین عقاید پوسیده قبلی کرد، و رژیم و حکومت جدیدی را تشکیل داد... که اگر در عصر ما فقط بخواهند با کودتایی حکومتی را ساقط کنند، ده ها هزار نفر قربانی هوس های رجال کودتا می شوند چنانچه اخیراً در «عراق» و «یمن» و «آلمان شرقی» و «شیلی» و «پاکستان شرقی» و... چنین شد!^(۱)

اسلام پیش از پیشرفت خود، برای توده های محروم، با ایجاد نظم نوینی، عدالت اجتماعی و اقتصادی، مساوات و برابری آورد، و در سرزمین هایی که فتح می کرد جز خیر و برکت، نیکی و علم و فضیلت اثر دیگری باقی نمی گذاشت، ولی متأسفانه استعمارگران و عمال آنها با اسلام و مسلمانان رفتارهای ناجوانمردانه داشته و دارند. به گوشه ای از تاریخ گذشته توجه بفرمایید. (تاریخ قرن ما را خودتان بهتر می دانید):

«... با وجود ارفاق و تساهلی که مسلمین در اسپانیا و بعضی از ممالک مفتوحه روا می داشتند، پس از چند قرن، در اثر عناد و تعصب کشیش ها و تحریک افکار ملی و نژادی، جنجال و مخالفت شدیدی علیه مسلمین در اسپانیا به وقوع پیوست و پیشوایان دین، به قتل پیر و جوان، مرد و زن مسلمان فتوی دادند تا اینکه فیلیپ دوم به فرمان پاپ، به وضعی ناهنجار فرمان اخراج مسلمین را از سرزمین اسپانیا صادر نمود.

لیکن قبل از آنکه مسلمین موفق به فرار شوند سه چهارم آنها به حکم کلیسا در خاک و خون غلطیدند و کسانی که جان خود را با هول و هراس از خطر مرگ نجات دادند بعدها به دستور محکمه تفتیش عقاید جملگی محکوم به اعدام شدند.

بعد از فیلیپ در دوران زمامداری فردیناند شارل پنجم مسلمین در فشار و

۱- چند سال قبل امپریالیزم آمریکا و بلژیک در کنگو، طبق گزارش خبرگزاری های خودشان متجاوز از ۵ هزار نفر را در استانی ویل - مرکز هواداران لومومبا - با مسلسل درو کردند و زیر بمب های آتش را منازل مردم را آتش زدند و کوچک و بزرگ را قتل عام نمودند تا عامل کثیفی به نام چومبه را به قدرت برسانند!!

محدودیت فراوان زیست می کردند. در طول این مدت قریب ۳ میلیون مسلمان از دم تیغ تعصب و جاهلیت گذشتند...^(۱) آری، چنان بود هدف اسلام و راه و روش انسانی آن.. و چنین است نمونه ای از عکس العمل مسیحیان در قبال آنان!...

مقدمات جنگ جهانی سوم

در طول بیست سال و اندی که از ختم جنگ دوم جهانی می گذرد اردوگاه شرق و غرب با تمام قوا مشغول تقویت تجهیزات جنگی خود و ساختن بمب های با قدرت تخریبی هرچه بیشتر و کاملتر بوده اند و اکنون هر یک از این اردوگاهها به پایه ای از قدرت نظامی رسیده اند^(۲) که آقای «کندی» در موقع بحران اخیر «کوبا» صریحاً درباره نتایج اعمال این قدرت ها، چنین بیان داشت:

«اگر وقتی برسد که خروشیچف موشک های خود را پرتاب کند کار جهان کلاً به پایان رسیده است ما هم به هر حال وسایلی داریم که با ضربات شکننده، شوروی را ویران کنیم، ولی اگر چنان روزی فرا رسد، فاتحه جهان را باید خواند، یعنی در ظرف یک روز، و فقط یک روز، در اروپا و شوروی و آمریکا ۱۵۰ میلیون نفر به قتل خواهند رسید. مسئله دفاع احتمالی در برابر موشک ها، درست بدان می ماند که بارولوری به گلوله رولوری دیگر شلیک کرده باشیم. البته این کاری بس مشکل است، ولی اگر هزار گلوله به طرف شما شلیک شود، دفاع ممکن نیست نه ما و نه آنها وسیله چنین دفاعی را در دست نداریم.»^(۳)

متأسفانه منافع پست مادی امپریالیسم شرق و غرب، باعث شده که مسایلی از قبیل مسئله: کره، فرمز، کنگو، لائوس، ویتنام جنوبی، کوبا و شاید مشکلتر از همه، «مسئله برلین» از بهانه های امکان وقوع یک جنگ جهانی وحشتناک بشود، و در این میان اگر شوروی و آمریکا گاهی به صلح و زندگی مسالمت آمیز، متمایل

۱- به تاریخ تحولات اجتماعی ج ۲ از مرتضی راوندی و کتاب نهایی الاندلس ط ۲ قاهره، تألیف محمد عبدالله عنان، صفحه ۲۹۲ تا ۲۶۰ مراجعه شود.

۲- در مجله اخبار هفته نشریه سفارت آمریکا در ایران شماره ۶ دوره ۷ مقاله ای در مقایسه بین قدرت نظامی غرب و شرق درج شده که مطالعه آن مفید است.

۳- کیهان هفته شماره ۶۵.

می شوند، تازه «چین» به خاطر حفظ اصول مارکسیسم - لنینیسم! خواستار جنگ برضد امپریالیسم غربی، و در واقع شروع یک جنگ اتمی است! رهبران چین می خواهند ولو با نابودی صدها میلیون نفر از نفوس بشری و خاکستر شدن شهرها و مملکت ها، دشمن را از بین ببرند تا خود بدون معارض و رقیب، ثروت های ملی توده های آسیایی و آفریقایی را به غارت ببرند و **نژاد زرد** را حاکم جهان کنند چنانکه روزگاری رهبران نازی می خواستند نژاد آریایی را بر جهان برتری بخشند!!..

و علاوه، درست است که امروز قرارداد منع آزمایشات اتمی بین غرب و شرق به امضاء رسیده، ولی مسایلی از قبیل مسئله برلین و کوبا گاهی سبب می شود که همین رهبران صلح جو! قدرت نظامی خود را به رخ یکدیگر بکشند تا بلکه با تهدید ارباب و بلوف های سیاسی رقیب را از میدان بدر کنند.

مثلاً در غوغای چند سال پیش مسئله برلین، **خروشچف** لباس ژنرالی پوشید و در مجلس ضیافتی اعلام داشت: «شوروی انبار عظیمی از موشک های قاره پیما و سلاح های اتمی در اختیار دارد که در صورت لزوم! از آن استفاده خواهد کرد.» وی افزود: «دانشمندان شوروی هم اکنون قادر به ساختن بمب وحشتناکی هستند که قدرت تخریبی آن برابر صد میلیون تن ماده تی-ان-تی T.N.T است.»

و اکنون شوروی آنچنان بمب هسته ای در اختیار دارد که ۵ هزاربار قوی تر از بمبی است که بر روی شهرهای «**ناکازاکی**» و «**هیروشیما**» از طرف آمریکا پرتاب شد و پس از ویرانی کامل شهر صدها هزار مقتول و صدها هزار مجروح و زخمی از خود به یادگار گذاشت. ولی باید توجه کنید که قدرت این بمب ها فقط ۲۰ هزار تن ماده تی-ان-تی بود و حالا خود، نتیجه انفجار بمبی را که ۵ هزاربار قوی تر از این بمب ها است می توانید حساب کنید!

البته مشاور پرزیدنت کندی هم همان وقت در جواب آقای خروشچف اعلام داشت که: «دانشمندان آمریکایی نیز از مدت ها قبل می توانستند چنین بمبی را بسازند ولی آزمایش آن را در کره زمین عملی نمی دانند و اسم این بمب را «**بمب رستاخیز**» گذاشته اند!..»

آری رستاخیز! ملی برای نابودی بشریت نه برای نجات میلیون ها انسانی که در سراسر روی زمین هنوز از وسایل ابتدایی زندگی ساده محروم و بی بهره اند. و روزانه هزاران نفر از آنان از گرسنگی می میرند تا منابع ملی آنها را استعمارگران ببرند و از آن استفاده کنند و از مازاد آن بمبی بسازند که هر یکی از آنها برای نابودی کامل شهر یا مملکتی کافی باشد!

تازه روزنامه «نیویورک هرالد تریبون» اخیراً پرده از امکان وجود بمب دیگری به نام «بمب نوترونی» برداشت و نوشت که بمب نوترونی فقط موجودات زنده را در میدان عمل خود از بین می برد و کوچکترین آسیبی: «به اشیاء بی جان و با ارزش مانند کارخانه ها و خانه ها و غیره نخواهد رساند و بمب نوترونی را می توان به عنوان چاشنی! بمب هیدروژنی به کار برد»!

ملاحظه می فرمایید که «اشیاء بی جان و با ارزش» از جان صدها میلیون انسان که در جنگ آینده حتماً کشته خواهند شد، بیشتر ارزش دارد که برای حفظ آنها نقشه ها کشیده اند ولی از حفظ جان بشر بی گناه هیچ گونه صحبتی در کار نیست.. و غافل آنکه در جنگ سوم دیگر «پیروزی» معنی نخواهد داشت و آثار انفجارهای اتمی بشریت را نابود خواهد ساخت و تمدنی نخواهد ماند تا از کارخانه استفاده ببرند.

چنین است وضع جهانی که ما در آن به سر می بریم و چنین است اجمالی از کیفیت جنگ سومی که تجهیزات کامل برای شروع آن آماده و مهیا است! در مورد بودجه های نظامی شرق و غرب و مخارجی که برای تسلیحات جنگی می کنند، اشاره به یکی دو آمار بی مناسبت نیست. مثلاً در مجله «تحقیقات اقتصادی» آقای «مجید راهنما» می نویسد:

«طبق حسابی که شده است در نیمه اول قرن بیستم دنیا بیش از چهار هزار میلیارد دلار خرج تسلیحات و جنگ کرده است که با همین پول امکان داشت طی همان پنجاه سال به تمامی افراد روی زمین مجاناً غذا داد و برای پانصد میلیون خانوار یعنی دو ثلث جمعیت جهان خانه های راحت ساخت.»

«در دنیای ما دو ثلث مردم هنوز با مشکل گرسنگی یا کم غذایی روبه رو هستند^(۱) و هنوز بی سوادند^(۲) در چنین دنیایی سالیانه صد و بیست میلیارد دلار خرج مصارف نظامی می شود یعنی هر شبانه روزی در حدود سیصد و پنجاه میلیون دلار و به پول ایران در حدود دو هزار و هشتصد میلیون تومان (۲/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰) خرج مصارف جنگی و تخریبی می شود. این رقم معادل دو ثلث عایدی ملی کشورهای در حال رشد است»!

در همچو شرایطی است که مردم آفریقا و حتی آسیا زندگی نکبت باری دارند. توجه بفرمایید خود آقای کندی می نویسد^(۳):

«بسیاری از ساکنین بومی آفریقایی، زندگی نکبت باری دارند، هیچ یک از ملت های آفریقایی از منابع آفریقا بهره مند و سعادت مند نگردیده و عشیره ها به کلی مستمند و محتاج باقی مانده اند، و درآمد نسبی سالانه هر آفریقایی باوجود هکتارها معادن الماس، مرغزارهای سرسبز و معادن سرشار اورانیوم، معمولاً کمتر از پنجاه دلار است. در مناطق استوایی آفریقایی از هر ده طفل متولد شده هفت نفر آنها به اولین سالروز تولد خود نمی رسند، عمر نسبی که امروز مورد

۱- آقای کندی در «کنگره جهانی غذا» در واشینگتن اعلام می دارد که جنگ علیه گرسنگی در حقیقت جنگ آزادی انسان است. در فضا و زمین هیچ جنگی بهتر از این جنگ نیست زیرا صلح و پیشرفت را نمی توان در دنیایی که نیمی از مردمش سیر و نیمی گرسنه اند تأمین کرد، ولی...

ولی هفته نامه «نیوزویک» بلافاصله اعلام می دارد که «هر روز از این هفته ۱۰۰۰۰ نفر از کم غذایی یا بد غذایی در سراسر جهان به هلاکت می رسند و در هندوستان به تنهایی تا ده سال دیگر ۱۰ میلیون کودک از بد غذایی خواهند مرد و اکنون بیش از یک سوم از ۳ میلیارد جمعیت جهان پیوسته از گرسنگی رنج می برند. و از طرفی طبق محاسبه بعضی از کارشناسان مقدار غذایی که روزانه در آمریکا دور ریخته می شود کافی است که جمعیت ۶۵۰ میلیونی چین را تا چند روز سیر کند (کیهان شماره ۵۹۶۶ مورخه ۲۳ خرداد ۴۲).

۲- به عقیده کارشناس یونسکو با خرج هزار و هشتصد میلیون دلار می توان حداقل پنجاه درصد از بی سوادان دنیا را با سواد آشنا ساخت (از سالمندان هفتصد میلیون نفر از خواندن و نوشتن اطلاعی ندارند).

قیمت یک هواپیما «اف - ۱۰۴» جنگنده ساخت آمریکا ۱/۴۰۰/۰۰۰ دلار است و بدین ترتیب با بهای ۱۳۰ هواپیما از نوع «اف - ۱۰۴» می توان دنیا را باسواد کرد باید پرسید که آقای کندی یا خروشچف واقعاً حاضرند که از بهای ۱۳۰ هواپیما صرف نظر کنند؟

۳- استراتژی صلح نوشته جان کندی، چاپ اول، ص ۱۱۵ و ۱۱۶

انتظار آمریکایی هاست هفتاد سال است و حال آنکه در برخی از نواحی آفریقا بیست و هشت سال است»!

باید از سردمداران ابرقدرت های شرق و غرب علت را پرسید و عملاً در راه حل این مشکل اقدامی کرد...

در اینجا یک سؤال پیش می آید که جواب بدان ضروری است و آن اینکه با شرایط مساعدی که اخیراً بین دو بلوک غرب و شرق پیش آمده و حتی مذاکراتی برای صلح به عمل می آید و قراردادی نیز به منظور منع آزمایش های اتمی به امضاء رسید، آیا خلع سلاح عمومی عملی است یا نه؟

جواب این سؤال را رئیس یکی از مهمترین تشکیلات اقتصادی و صنعتی آمریکا چنین می گوید: «اگر انسان بخواهد واقع بین باشد باید گفت که خلع سلاح هیچ گونه مزیتی برای آمریکا در بر نخواهد داشت، زیرا از سال ۱۹۴۲ به بعد بزرگترین عامل رونق اقتصادی و تنظیم کننده وضع اقتصادی آمریکا اولاً برنامه های بزرگ تسلیحاتی بوده و ثانیاً همین امر در برابر پیشرفت اقتصادی شوروی ترمز مؤثری است چه آنها را وادار می کند که به سهم خود ولی به میزانی به مراتب بیشتر به مصارف تسلیحاتی بپردازند»^(۱).

آری! مادامی که بر دنیای ما چنین طرز فکرهای غیر عاقلانه ای حکومت کند، امکان خلع سلاح را هم نباید تصور کرد، مگر آنکه دستی از غیب برون آید و طرز فکرها را عوض نماید!

در یک چنین دنیایی باید دید که نظریه اسلام درباره صلح جهانی چیست؟ همه این کتاب در جواب این سؤال است و امیدواریم که پس از مطالعه کامل و دقیق آن، جواب این پرسش را یافته باشید.

این کتاب که ترجمه «السلام العالمی والاسلام» می باشد یکی دیگر از تألیفات ارج دار استاد سید قطب نویسنده و دانشمند بزرگ اسلامی است^(۲) و ما وعده ترجمه آن را در مقدمه ترجمه کتاب دیگر ایشان به نام «عدالت

۱- خواندنیا - شماره ۸۸، سال ۲۳، ص ۸ (مرداد ۴۲).

۲- شرح حال مؤلف محترم را در مقدمه کتاب «ما چه می گوئیم» آورده ایم، رجوع شود.

اجتماعی در اسلام» داده بودیم و اینک به یاری خدا و به همکاری یکی از دوستان و برادران دانشمند، نویسنده و خطیب ارجمند جناب آقای «زین العابدین قربانی» این وعده جامه عمل به خود پوشید و این کتاب پُر ارزش به اضافه پاورقی های مفید در دسترس شما قرار گرفت.

البته اگر خوانندگان محترم نشر این قبیل کتاب ها را که نشان دهنده یک مکتب فکری عمیق و ارج داری برای نجات بشریت است، برای اصلاح اجتماع و آگاهی نسل جوان از حقایق و اصول طرز فکری که گشایش عقده ها و ابهام های عصر جدید، فقط و فقط به دست آن است، مفید و لازم می دانند، با نشر آنها بین دوستان و آشنایان خود با ما تشریک مساعی و همکاری کنند. از خداوند بزرگ مسئلت داریم که ما را در این راه مدد بخشد و نیت ما را خالص گرداند و دل های ما را به نور خویش روشن سازد.

قم: حوزه علمیه - سید هادی خسروشاهی

تابستان ۱۳۴۲ ش. - ۱۳۸۳ هـ

سید قطب صلح جهانى و نظريه ى اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

«ان شر الدواب عند الله الذين كفروا فهم لا يؤمنون ۵۵، الذين عاهدت منهم ثم ينقضون عهدهم فى كل مرة و هم لا يتقون ۵۶، فاما تثقفنهم فى الحرب فشردهم من خلفهم لعلهم يذكرون ۵۷. و اما تخافن من قوم خيانة فانبدلهم على سوء عن الله لا يحب الخائنين ۵۸ ولا يحسن الذين كفروا سبقوا انهم لا يعجزون ۵۹. واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدوا لله و عدوكم و آخرين من دونهم لاتعلمونهم الله يعلمهم و ما تنفقوا من شىء فى سبيل الله يوف اليكم و انتم لاتظلمون ۶۰. و ان جنحوا للسلم فاحنح لها و توكل على الله انه هو السميع العليم» ۶۱

(انفال ۵۵ - ۶۱)

ترجمه آیات:

«بدترین جانوران در نظر خدا آن کسانی که به کفر خو کرده اند، آنها ایمان بیار نیستند، همان کسان که از آنها پیمان گرفته ای و هر دفعه پیمان خویش را می شکنند و از خدا نمی ترسند.

اگر در جنگی با آنها روبه رو شدی، به وسیله ایشان کسانی را که در پی آنها هستند، پراکنده ساز، شاید عبرت گیرند. اگر از گروهی ترس خیانتی داری، منصفانه به آنها اعلام کن که خدا خیانتکاران را دوست نمی دارد.

آنها کفر ورزیده اند، مبادا گمان کنند که جلوند. آنها هیچ گاه نمی توانند عاجز سازند. هر چه توانستید، نیرو و اسبان بسته برای ایشان آماده کنید که با آنها، دشمن خدا و دشمن خودتان را و دیگران را که شما نمی شناسید ولی خدا می شناسد، بترسانید.

هر چه در راه خدا خرج کنید به شما برگشت می کند و ستم نخواهید دید. اگر به صلح مایل شدند، تو نیز بدان مایل باش و به خدا توکل کن که او شنوا و دانا است».

(سوره انفال، آیه ۵۵ - ۶۱)

عقیده و زندگی

عمر هر فردی محدود، روزگار اقامت وی در روی زمین کوتاه است! او نسبت به این جهان عظیمی که در آن زندگی می کند، مانند ذره سرگردانی است که دارای هیچ گونه قرار و ثبات و ارزشی نیست! عمر او نسبت به طول بی پایان زمان که از ازل تا به ابد امتداد دارد، مانند یک چشم بر هم زدن یا به مثابه یک جرقه برق است!

ولی همین فرد فانی، همین ذره سرگردان بی مقدار، همین موجود مهمل!... می تواند در عرض یک لحظه خود را به نیروی ازلی و ابدی به پیوندد، این جهان پهناور و عظیم را با همه عرض و طولی که دارد، تسخیر نماید، و به وسیله روابط ناگسستنی که بین او و اعماق جهان وجود دارد، خود را با آن مربوط سازد.

آری او می تواند این معنی را درک کند که از همین نیروهای عظیم سرچشمه گرفته و به سوی آنها باز خواهد گشت. او قادر است کارهای بسیاری بکند، حوادث مهمی پدید آورد، در هر چیزی تأثیر کرده یا تحت تأثیر هر چیزی قرار گیرد... او می تواند، هستی را در گذشته، استقرار را در حاضر، امتداد را در آینده، حس کند! او می تواند از این نیروی عظیمی که هیچ گاه سکون و کندی و ضعف در آن راه ندارد، مدد گرفته و کسب نیرو کند.

بنابراین، او حتماً قادر خواهد بود که با مشکلات و حوادث زندگی و کارها، به مقدار توانایی خود بلکه بیشتر، روبه رو شود، زیرا او دیگر موجودی مهمل و یا فردی ناتوان نیست، بلکه وجودی وابسته به قدرت بی پایان و نیروی همیشگی و جهان آفرینش است.

ایجاد این احساس همین وظیفه عقیده دینی بوده و از همان آثاری است که طرز فکر دینی در روح و هستی انسان به جا می گذارد.

راز توانایی عقیده در روح، و توانایی روح به وسیله عقیده و همچنین سر اینهمه کارهای خارق العاده و حیرت آوری که، «عقیده» در زمین پدید آورده و همواره نیز پدید خواهد آورد - کارهای خارق العاده ای که چهره تاریخ و زندگی را هر روز عوض ساخته و می سازد - همین است!

همین عقیده است که افراد و جماعات را وامی دارد که عمر فانی محدود خود را

در راه زندگی بزرگ همیشگی، زندگی فناپذیر، قربانی کنند، و افراد به ظاهر ناتوان، در مقابل قدرت های: زور و ثروت و مال، و نیروهای: آهن و آتش، ایستادگی کرده و تمام آنها را شکست داده و نابود سازند.

البته چنین کار بزرگ و مهمی هرگز از چنین فرد به ظاهر حقیر و ناتوان ساخته نبوده و نیست، بلکه آن نیروی بزرگی که هرگز سکون و ضعف و ناتوانی در آن راه ندارد و سرچشمه تمام ارواح و انفس است، او را مدد کرده که دست به چنین اقدامات حیرت آوری بزند.

هیچ عقیده دیگری غیر از عقیده دینی، نمی تواند یک فرد ناتوان و فناپذیر را این چنین به نیروی ازلی و ابدی به پیوندد، و یا چنین قوت قلبی عنایت کند که همه چیز را، از جاه و مال گرفته تا قوای درهم فشرده زورگویان و نیروی آهن و آتش، در مقابل دیدگانش حقیر و ناچیز جلوه دهد و او را وادار سازد که در مقابل محرومیت ها، آزار و اذیت ها، شکنجه ها و ناراحتی ها صبر کرده، با دشمنان فکر و عقیده مبارزه نماید و به طرف مرگی که حیات آفرین است و فنایی که هستی جاوید بخش است و قربانی شدنی که موفقیت و پیروزی در پیش دارد، گام بردارد.

از اینجا اهمیت و ارزش عقیده دینی در زندگی افراد و جماعات به طور مساوی معلوم می شود. و از اینجا است که ما برای روبه رو شدن با مشکلات اجتماعی، ملی و جهانی خود، اصرار می ورزیم که از راه حل هایی که از طرف فکر دینی ما سرچشمه می گیرد، بهره برداری کنیم.

این عقیده یک نیروی شگفت آوری است که در اختیار ما است و یک قوه ریشه دار و عمیقی است که در کیان و استقلال ما اثر بسزایی دارد.

آری هیچ گاه در نبردهای مهم زندگی، کسی جز احمق و نادان، خود را از تحت سلطه و نفوذ این نیرو خارج نمی سازد.

ما همواره، چه در داخل و چه در خارج، مواجه با نیروهای خونین و دامنه دار و همچنین قدرت های هولناک و فشرده ای هستیم که اگر ما باشیم و ما!، مقابله با آنها مقدور نبوده و از میدان توانایی ما خارج است. پس وقتی که عقیده ما، به کمک قوای حقیقی و واقعی و همچنین با نشان دادن راه حل های اساسی و

اصیل، ما را در این نبردهای بزرگ یاری کرده و وارد کارزار سازد، کدام وجدان و عقل سالم است که بتواند از این نیرو چشم پوشی کرده و از زیر بارش! شانه خالی کند، و تنها دلیل و بهانه اش این باشد که این نیرو از عقیده دینی سرچشمه گرفته است؟! گر چه بعضی اجتماعات، نسبت به رفع بعضی از مشکلات، در پاره ای از زمان ها، از ما جلو افتاده اند، لیکن ارزش عقیده ای که ما مردم را به آن دعوت می کنیم، تنها برای گشودن گره از روی بعضی مشکلات زودگذر نیست، بلکه ارزش آن به این است که صرف نظر از این جهت، نیرویی را که ضامن به وقوع پیوستن و تحقق خارجی آن باشد در انسان ایجاد می نماید، نیروی فطری عمیق و ریشه داری که انسان را به طرف هدف پیش می برد.

این نیرو، آن چنان با اهمیت است که هیچ کدام از افکار فلسفی، روش های اجتماعی و نظریه های اقتصادی، نخواهند توانست جای آن را اشغال کنند زیرا این عقیده دینی به مراتب از افکار فلسفی و روش های اجتماعی و نظریه های اقتصادی در روح بشریت عمیق تر و ریشه دارتر است. برای اینکه آن یک نوع گرسنگی فطری و طبیعی - مانند گرسنگی و تشنگی و ضروریات دیگر - است که هیچ چیز جز ایمان نمی تواند جلو آن را گرفته و سیرش بنماید!

چقدر اشتباه می کنند، کسانی که از خمودی این نیرو که به شکل ضعف و اختفاء درمی آید، گول می خورند و خیال می کنند که به طور کلی مرده و از بین رفته است!! و می پندارند که می توانند جای خالی او را در نفوس افراد و جماعات، با مذاهب فلسفی یا نظریه های اقتصادی یا افکار اجتماعی پُر کنند؟!

و چه زود است که خطا و اشتباه آنان برای خود آنها روشن می شود.. آن هنگامی که همین عقیده به ظاهر خمود و ساکت از جایی که هیچ گمان نمی کردند، سر در آورد و منشأ و مبدأ کارهای حیرت آور و خارق العاده ای در زندگی فرد یا جامعه بشود..؟

همین عقیده ای که چند لحظه پیش، ساکت و خاموش به نظر می رسید که هیچ گونه امید و انتظاری از آن نمی رفت، جز یک حالت فترت و سستی توداری نبود که مردم جاهل آن را مرده می پنداشتند، اما مردم دانا و دوراندیش می دانستند که آن حالت تنها یکی از اطوار و جلوه های نفس انسانی است که از این گونه نشیب و فرازها، زیاد دارد!

اینهمه کارهای خارق العاده ای را که عقیده دینی در زندگی افراد و اجتماعات پدید آورده و می آورد، هرگز نمی توان گفت که بر مبنای خرافات و افسانه های بغرنجی استوار است و یا متکی بر بافته ها و رنگ های گوناگون خیال است، بلکه به طور مسلم باید معتقد بود که عقیده دینی متکی و قائم بر قواعد ثابت و سبب های خلل ناپذیر است.

عقیده دینی یک طرز فکر کلی و وسیعی است که انسان را به نیروی آشکار و نهان جهان می پیوندد و به روح انسان اطمینان و آرامش می دهد، و قدرتی به او اعطاء می کند که می تواند با نیروهای باطل و بی اساس روبه رو شده، با نیروی یقین به پیروزی و اطمینان به خدا شروع به مبارزه نماید.

عقیده دینی نحوه ارتباط انسان را نسبت به محیط زیست او تفسیر کرده، و هدف و راه و روش زندگی را برایش توضیح داده و روشن می سازد، و تمام نیروها و قدرت های وی را جمع کرده و در راه معینی با برنامه منظمی به کار می اندازد. بنابراین، نیروی عقیده دینی، نیرویی است که تمام نیروها و قدرت ها را در مدار یک محور، متمرکز ساخته و همه آنها را در مسیر واحد و هدف روشنی با تمام نیرو و اطمینان و یقین، به کار می اندازد.

شخصیت انسانیت که در همه یکسان است، یک وحدت به هم پیوسته ای بوده و نیازمند به یک عقیده است که هر کاری از آن سرچشمه گرفته، در ادراکات و روش های زندگی الهام بخش او باشد، و در روبه رو شدن با جهان و زندگی راهنمای او بوده، تمام نیازمندی های کوچک و بزرگ، به سوی آن بازگشت نماید!

اهمیت این عقیده در زندگی هر فردی، در این است که تمام راه های زندگی و فعالیت های آن، به این نقطه مرکزی پیوسته است، در این صورت نه شخصیتش از بین رفته و هدر می رود، و نه اضطراب و حیرت و سرگردانی به او دست می دهد. و هر قدر این نقطه مرکزی قوی تر و پیوستگی روابط آن که در گوشه و کنار زندگی فرد و فعالیتش، پراکنده است، محکم تر گردید، شخصیتش بیشتر و قوی تر خواهد شد، زیرا در این صورت قوایش متمرکز و گامهایش راه برتر است، چون طریق و هدفش واحد است.

بدون شک عقیده ای که تمام مسائل و موضوعات زندگی و فعالیت های انسانی

را فراگرفته باشد، از طرز فکری که بعضی از فعالیت های زندگی را شامل و از بعضی دیگر قاصر باشد، بهتر و کاملتر خواهد بود.

هر چه فعالیت های انسانی، مستند به عقیده واحدی باشد، بهتر و شایسته تر از این است که در رنگ های مختلف فعالیت های زندگی، به عقاید گوناگونی رجوع کرده و عقاید پراکنده ای بر او حکومت کند، زیرا وحدت عقیده موجب وحدت شخصیت است، بدون آنکه بر رنگ های مختلف فعالیت های متعدد زندگیش ظلمی روا شده یا آنکه دایره فعالیت زندگیش تنگ یا محدود گشته و یا آنکه موجب از بین رفتن و تجزیه شدن شخصیت و اضطراب ابدی گردد!

البته آن عقیده معنوی روحی که به هیچ وجه ربطی به امور اجتماعی و روابط اقتصادی و نظام جهانی ندارد، از نظر نتیجه، مانند همان نظریه اجتماعی است که هیچ گونه توجهی به امور روحی و روابط بین المللی ندارد. و یا مانند آن افکار علمی و فنی است که هیچ گونه علاقه و ارتباطی به امور اجتماعی یا اعتقادی یا نظام جهانی و بین المللی ندارد. تمام این عقیده ها و مکتب ها امور متغیر و ناقصی هستند که به هیچ وجه نمی توانند برای انسان و زندگی، برنامه کاملی را تنظیم دهند، و نه جوانب مختلف شخصیت انسانی را آن طور که شایسته است به هم پیوند داده و متصل سازند.

فرد مانند جماعت، نیازمندی شدیدی به طرز فکر زنده ای دارد که تمام رنگ های فعالیت زندگی را فراگرفته باشد، و در آن، **عقیده**، بر تمام چیزهایی که شخص با آنها برخورد دارد، مسلط باشد، تا او را وادار کند که از تمام آنها در راه ایجاد و بناو گرفتن نتیجه استفاده نماید.

در دوران هایی که فرد یا جماعت به اینگونه عقیده ها راه می یابد و به آن جواب مثبت کاملی داده و در واقعیت زندگی آن را به مرحله عمل در می آورد، فترت هایی است که افراد بشر در آن فترت ها، کارهایی نظیر معجزه انجام می دهند و تفسیر آن، جز در پرتو وحدتی که نیروها را در یک جا متمرکز ساخته و از پراکندگی و پارگی مصون داشته، همه را در راه یک هدف، مانند موج های سهمگین و سیل های بنیان کن وادار به پیشروی ساخته، مشکل بلکه غیر ممکن است.

طرز فکر جامع الاطراف اسلامی، تنها نمونه ای است که بشریت آن را در طول تاریخ خود در این باره سراغ دارد. این عقیده، طرز فکر جامعی است که شامل تمام کوشش های انسان، در تمام دوران زندگی وی می باشد و در هیچ یک از مهمات زندگی قصوری نداشته و راه حل مشکلات و برآوردن نیازمندی های وی را، در بردارد.

این عقیده، هیچ گاه آنچه را که مربوط به «قیصر» است^(۱) برای او و نگذاشته و آنچه را که مربوط به «خدا» است به او اختصاص نداده، بلکه «قیصر» و آنچه که مربوط به اوست در عقیده اسلامی از آن «خدا» به حساب آمده و برای «قیصر» حقی قرار داده نشده، که برای افراد ملت و رعیتش! چنان حقی قرار داده نشده باشد!

طرز فکر اسلامی اینطور نیست که تنها روح انسان را در نظر گرفته و عقل و جسدش را مهمل بگذارد. یا آنکه امور مادی مردم را مورد نظر قرار داده، نیازمندی های معنوی و دینی آنها را نادیده بگیرد^(۲). و یا آنکه تولیت اندرون و وجدان وی را به عهده گرفته، از روش های عملی زندگی او صرف نظر نماید، و یا آنکه نیازمندی های افراد را در نظر گرفته، از نیازمندی های جامعه چشم پوشی نماید، و یا آنکه زندگی شخصی مردم را مورد توجه قرار داده، جنبه های اجتماعی و اداره امور مربوط به اجتماع و روابط کشوری و حکومتی آنها را نادیده گرفته باشد، هرگز، این عقیده، یک طرز فکر به تمام معنی کامل و جامع الاطرافی است که رشته های آن در زندگی انسانیت مانند شراین و اعصاب

۱- اشاره به آیه ای است که در کتاب مقدس مسیحیان آمده و صریحاً می گوید کار قیصر (پادشاه) را به قیصر و کار خدا را به خدا وا گذارید!

۲- دشمنان اسلام و گروهی از مستشرقین مغرض، در اروپا و آمریکا در شرایط و محیط های مختلفی: گاهی اسلام را «دین مادی محض» و گاهی یک «سیستم قانونی غیر واجد روش های اخلاقی و روحی» معرفی می کنند!! (رجوع شود به کتاب: «روح الدین الاسلامی» تألیف: «عفیف عبدالفتاح طباره»، ط ۱، صفحه ۱۱۲ و کتاب: «التبشیر والاستعمار» تألیف: «دکتر فروخ و دکتر خالدی»، ط ۲، بیروت صفحه ۴۲).

ولی آنهایی که مختصر آشنایی با «اسلام» دارند می دانند که «اسلام» دارای جامع الاطراف ترین مکتب های ارشادی و معنوی موجود جهان، و عالی ترین رژیم حکومتی و سیستم اقتصادی می باشد که اگر اصول آن اجرا شود بدون شک زندگی مادی و معنوی، دنیوی و اخروی همه مردم تأمین می شود. برای مزید توضیح به کتاب: «عدالت اجتماعی در اسلام» مراجعه شود.

در پیکر وجود افراد بشر زنده، امتداد یافته است.

ما در بلاد خود و در سراسر جهان اسلام، با مشکلات و موانع زیادی بر می خوریم که در داخله مملکت اسلامی به شکل مشکلات اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی، و در خارج، به شکل مشکلات نژادی و ناسیونالیستی یا بین المللی می باشد.

آری! ما با این مشکلات روبه رو می شویم در حالی که خود را باخته، قدرت و نیروی ذخیره ای خود را نشناخته، هیچ گونه هدف و راهی برای خود نمی دانیم^(۱).

۱- در اینکه ما شرقی ها و مسلمان ها، خودباخته غربیم، شکی نیست و در این باره کتابی به نام: «غرب زدگی» از: «جلال آل احمد» چاپ شده که سطوری از آن را به عنوان نمونه نقل نموده و مطالعه همه آن کتاب را توصیه می نمائیم:

«... شیخ شهید، نوری، نه به عنوان مخالف «مشروطه» که خود در اوایل امر مدافع آن بود، بلکه به عنوان مدافع «مشروع» باید بالای دار برود... آن هم در زمانی که پیشوای روشنفکران غرب زده ما، ملکم خان مسیحی و طالب اوف قفقازی! بودند، و به هر صورت از آن روز بود که نقش غرب زدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند.

و من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلای غرب زدگی، پس از دویست سال کشمکش، بر بام سرای این مملکت افراشته شد.

و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه ایم، در لباس و خانه مان، در خوراکمان، در ادبمان، در مطبوعاتمان، و خطرناک تر از همه، در فرهنگمان. فرهنگی ماب می پروریم و فرهنگی ماب فکر می کنیم و راه حل مشکل را فرهنگی مابانه می جوئیم...

این است معنی آنچه دنباله روی در سیاست و اجتماع و اقتصاد می نامیم. دنباله روی از غرب و از کمپانی ها و از دولت های غربی. این است حد اعلای تظاهر غرب زدگی در زمانه ما. به این طریق است که صنعت غرب ما را غارت می کند و به ما حکم می راند و سرنوشت ما را در دست دارد. و پیدا است که وقتی اختیار اقتصاد و سیاست مملکت را به دست کمپانی های خارجی دادی، او می داند که به تو چه بفروشد، و دست کم این را می داند که چه چیز را نفروشد. و البته برای او که می خواهد فروشنده دایمی کالاهای ساخته خود باشد. بهتر این است که تو هرگز نتوانی از وی بی نیاز باشی. این داد و ستد یک طرفه حتی در مسائل فرهنگی نیز جاری است، حتی در ادب و سخن. بردارید و صفحات انگشت شمار مطبوعات سنگین و ادبی را ورق بزنید... همه خبر از «نوبل» است و از «فرانسوازا ساگان» و جایزه های فرنگ و آخرین نمایشنامه «برادوی» و تازه ترین فیلم «هالیود». «رنگین نامه ها» هم که حسابشان روشن است.

ما، در چنین موقعیتی بیش از همه چیز نیازمند به یک عقیده و طرز فکری هستیم که قوای پراکنده ما را جمع کند، و نیازمند به یک پرچمی می باشیم که در زیر سایه آن، در صفوف متشکلی بایستیم، و محتاج به یک طرز فکری هستیم که زندگی و مشکلات خود را با آن تطبیق و توجیه کنیم، و استحقاق نیرویی را داریم که بتوانیم به وسیله آن با دشمنان داخلی و خارجی خود مبارزه نمائیم.

خیانتی که ما بر عقیده مهم اسلامی خود کرده و گمان بدی که - یا از روی جهالت و یا از روی غرض - نسبت به آن پیدا نموده ایم، این است که: عقیده اسلامی نمی تواند ما را برای زندگی کردن در این عصر آماده سازد! و قادر نیست! مشکلات عمومی زندگی، مخصوصاً مشکلات اجتماعی و بین المللی ما را رفع نماید!...

اما راجع به مشکلات اجتماعی، کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده و کاملاً این معنی در آنها روشن گردیده که: چگونه اسلام قادر است زندگی اجتماعی مردم را تأمین نماید؟ و در آن کتاب ها مهمترین اشکالاتی که طرفداران عدالت اجتماعی، نسبت به اسلام کرده اند، پاسخ گفته شده و به خوبی به آنها نشان داده شده که: اسلام قادر است عدالتی کامل تر و جامع الاطراف تر از سایر عدالت های مرام ها و مکتب های اجتماعی بهوجود آورد^(۱).

و اما راجع به مشکل جهانی و بین المللی، به طور کافی درباره اش مطالعه نشده و آن طوری که لازم بود این مسأله توضیح داده نشده است.

امروز در مقابل ما مسأله بسیار مشکلی که همه بشریت با آن روبه رو هستند، قرار دارد، و ما نیز ضمناً با آن روبه رو هستیم، و آن مسأله «صلح جهانی» است.

آیا اسلام درباره آن نظری دارد؟ آیا راه حلی برای آن پیش بینی کرده است؟... تمام این کتاب پاسخ تفصیلی از این سؤال است!...

اکنون مائیم و تشبیه به قومی بیگانه و به سنتی ناشناس و به فرهنگی که نه در آب و هوای زمین ما ریشه دارد و نه به طریق اولی شاخ و برگ می کند... در زندگی روزانه، و در سیاست و در فرهنگ... (غرب زدگی صفحات ۳۵ - ۴۳)

۱- در این باره کتاب های زیادی به عربی نوشته شده که جامع ترین و کامل ترین آنها: «العدالة الاجتماعية فی الاسلام» (عدالت اجتماعی در اسلام) تألیف خود «استاد سید قطب» است. و خوشبختانه ترجمه فارسی این کتاب در ۵۱۲ صفحه از طرف ما چاپ و منتشر شده است.

ماهیت صلح در اسلام

مسئله صلح در اسلام، مسئله اصیل و ریشه داری است که ارتباط و پیوند ناگسستنی و محکمی با طبیعت اسلام و نظریه عمومی و کلی آن، درباره جهان و زندگی و انسان، دارد.

همین طرز فکری که تمام نظام های اسلام، به آن بر می گردد و تمام تشریعات و خطاباتش با آن تماس دارد، و جمیع قوانین و سنن و مراسم متوجه آن قسمت است، و آنچنان دقیق است که حتی به ذهن افرادی که عمر خود را برای بحث و تحقیق این دین، صرف کرده اند، خطور نمی نماید! جز آنکه از راه تجزیه و تحلیل، در یک بیداری و صبر و احاطه کامل، به ریشه های دور و عمیق آن رسیده، و وسعت و شعب آن را بررسی نمایند.

اکنون موضوع بحث ما در این کتاب، مسأله طرز فکر کلی اسلام، درباره جهان و زندگی و انسان نیست، هم چنانکه در کتاب: **عدالت اجتماعی در اسلام**، هم موضوع بحث ما نبوده است. ولی گفتگو درباره هر موضوعی از موضوعات مهم اسلام، بی نیاز از اشاره به این طرز فکر کلی و وسیع نیست، زیرا یک رابطه محکم و همبستگی کاملی، بین اجزاء و نظریات اسلام وجود دارد که رشته اتصالش را با تمام افکار جزئی و مسائل فرعی می پیوندد.

بنابراین، این دین، هیچ گاه مشکلات زندگی انسان را به نحو پراکنده و جدا از هم علاج نمی کند، و اینطور هم نیست که هر موضوعی را بدون در نظر گرفتن ارتباط با اصول دیگر، مورد توجه قرار دهد، بلکه روش این دین، این است که همه مشکلات و موضوعات را برگشت به یک نقطه مرکزی داده، با روابط آشکار و یا بسیار کوچک؟ تمام آنها را با یک محور جامع و خاصی متصل کرده و در اطراف آن محور به گردش در می آورد، و از همین جاست که از مسائل و موضوعات این دین، یک وحدت کلی و جامعی درست می شود که بازگشت همه آن مسائل و موضوعات، به آن وحدت خواهد بود. و آن مرجع واحد عبارت از طرز فکر کلی اسلام، راجع به جهان و زندگی و انسان است.

طبیعت صلح در اسلام، نحوه خاصی است که بی نیاز از اشاره به این فکر کلی نیست، زیرا این مسئله مستقیماً از این طرز فکر کلی سرچشمه می گیرد، و به

سوی آن نیز برمی گردد.

پس ما، در اینجا قبل از بحث از طبیعت صلح در اسلام، اجمالاً درباره آن بحث می کنیم؟ چنانکه در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام»^(۱) قبل از گفتار از «طبیعت عدالت اجتماعی در اسلام» به آن طرز فکر کلی اسلام اشاره کرده ایم.

اسلام عبارت از: دین همبستگی و وحدت و یگانگی بزرگ در این جهان عظیم و پهناور است: وحدت بین تمام جزئیات عالم از اتم گرفته تا بالاترین مراحل زندگی مرکب و به هم آمیخته، وحدت بین جمیع مفردات و انواع آن، از جمادات بی جان گرفته، تا نباتات نامی و حیوانات جنبنده! و انسان ناطق، وحدت بین جنبش ها و فعالیت هایش، از گردش دوری افلاک و کواکب گرفته، تا جنبش افکار و ارواح، وحدت بین توجهات و قصدهایش استجاب افلاک مرناموس طبیعی عالم، تا پذیرش ارواح مر معارف و دانش را!، وحدت بین تمام نیروهایش، از نیازمندی حسد به ضروریات و لوازم حیاتی، تا ندهای روی به شوق ها و علاقه ها و تمایلاتش...!

و سپس اسلام، بین تمام جانداران و تمام نژادها و جمیع نسل ها و بین ابتدا و انتها، و بین زمین و آسمان، و بین آخرت و دنیای ما، وحدت و همبستگی قائل است، و گام نخست را از **توحید و یگانگی خدا** که مبدأ حیات و زندگی است و جمیع موجودات به سوی او متوجه اند، برداشته است:

خلاص ۲ - بگو: خدا یکی است، او بی نیاز است، نمی زاید و زائیده هم نیست، و همسر و همتا هم ندارد.

اسلام از این راه تمام اسباب و عوامل تفرقه و اختلاف را از مبدأ جهان آفرینش قطع کرده، و جمیع عوامل فساد و تصادم را از برنامه ذات عالم و ناموس جهان رفع نموده است.

وحدت و یکتائی آفریدگار جهان، تعدد تصمیم و نظام را از ناموس عالم نفی می کند و به تبع آن، عوامل نزاع و تصادم، نیز از بین خواهد رفت.

۱- در آن کتاب استاد سید قطب تحت عنوان «طبیعت عدالت اجتماعی در اسلام» درباره نظریه اسلام، راجع به جهان و زندگی و انسان، بحث جالبی دارد.

و این معنی درست مصداق همان چیزی است که قرآن می فرماید:

انبیاء ۲۲ اگر در زمین و آسمان، خدایانی غیر از خدا بودند، هر آینه آنها فاسد می شدند.

مؤمنون ۹۱ و نیز مصداق این عبارت است که می فرماید: خداوند برای خود کسی را فرزند، اتخاذ نکرده و خدای دیگری هم با او شریک نیست و گرنه هر خدائی میل به مخلوقات خود کرده، برخی بر دیگری علو می‌ورزیدند. از اراده همین خدای یگانه، جهان به طریق واحدی، هستی گرفت و انتظام پذیرفت:

یس ۸۲ امر خدا طوری است که اگر چیزی را اراده کند و بگوید: باش، خواهد شد.

هیچ گونه واسطه ای بین اراده او که پدید آورنده جهان است و عالم آفرینش، و همچنین هیچ گونه تعدد جهت و طریق در هستی پذیری تمام این جهان از خدای یگانه، وجود نداشته و ندارد.

تنها راهی که موجودات از آن راه، از جانب خدا، هستی گرفته اند، عبارت از اراده ای است که قرآن از آن به کلمه «کن. باش» تعبیر می نماید. و توجه همین اراده تنها کافی است که موجودات این عالم از ناحیه خدا، هستی پذیرند: «کن فیکون» و از همین راه، هرگونه واسطه، دوئیت و یا تعدد علت در پیدایش جهان، نفی گردیده و از همان لحظه نخست، هرگونه عامل و سبب تصادم، تأخیر و تفاوت، نیز از عالم سلب شده، و جریان عالم در طریق هستی و وجود، به آسانی و سادگی و پیوستگی مقرر گردیده است.

این پیوستگی و نظم که در ظاهر این جهان، ملحوظ شده، در باطن نظام این عالم و زندگی و جانداران نیز ملحوظ شده است:

تبارک ۳-۴ خدائی که هفت آسمان را به طور طبقه بندی خلق کرده، و هیچ گونه تفاوتی در آفرینش آفریدگار نمی بینی، پس نگاه کن و ببین که آیا فطور و ضعف و سستی در آفرینش می بینی؟ بار دیگر نگاه کن، آخر الامر دیده شما خسته شده و حسرت زده باز می گردد.

و اختیار همه چیز در دست همین خدای یکتا است. و تمام جهان آفرینش به

طور کلی از وحدتش گرفته تا افرادش، در دنیا و آخرت، در کارها و پیوندها، در حیات و مرگ، همه به سوی او متوجه اند. هم چنانکه پیدایش همه از ناحیه او بوده، بازگشت شان نیز به سوی او می باشد:

تبارک ۲-۱ مبارک است خدائی که قدرت مطلقه در دست اوست و او بر همه چیز توانا است، خدائی که موت و حیات را برای آن آفرید که شما را امتحان کند، که کدام یک شما، از نظر عمل نیکوتر و شایسته ترید.

اسراء ۴۴ آسمان های هفت گانه و زمین و آنچه که در آنها است خدای را تسبیح می کنند، چیزی نیست که تسبیح او نکند، لیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

ذاریات ۵۶ هیچ جن و انسی را نیافریدم، مگر آنکه عبادتم کنند، از آنها رزقی نمی خواهم و از آنها اراده آنکه اطعامم کنند ندارم.

اسلام از این راه، فکر گم بودن هدف و غایت، یا تعدد نظر، یا تصادم اغراض را از عالم آفرینش و حیات و زندگی جانداران نفی کرده همه آنها را از یک طریق روشن و به هم پیوسته، وادار به پیشروی می کند، تا از آن راه، همه، خود را به غایت خویش که در عین حال غایت و هدف نهائی همه موجودات است، برسانند.

این جهانی که اجزایش از هم پراکنده و دور، اشکالش متنوع و گوناگون، حجم هایش مختلف است، برگشت همه آن به اصل واحد و طبیعت واحدی است، گر چه در ابتداء امر هم، با هم مجتمع بوده و سپس از هم جدا شده ابعاد مختلفی پذیرفته اند:

انبیاء ۳۰ مگر آنهایی که کافرند، نمی دانند آسمان ها و زمین، با هم پیوسته بودند، ما آنها را از هم باز کردیم؟ بالاخره تمام این جهان و موجودات در برابر ناموس واحدی که حرکات آنها را منظم می کند و از تصادم و نابودی بازشان می دارد، و کاملاً بر اجرام و افلاک آنها مسلط است، و مجاری حرکات و سیر و گردش آنها را منظم ساخته است، خاضع و مطیع هستند.

یس ۳۸-۴۰ خورشید به طرف قرارگاهش، در گردش است، این کار از ناحیه خدای نیرومند توانا است، برای ماه منزل هائی تعیین کرده ایم، تا بار دیگر چون

شاخه لاغر خشک شده خرما گردد، نه خورشید می تواند به ماه برسد و نه شب بر روز مقدم شود، و همه در فلک شناورند. اسلام از این راه، صفت از هم جدائی و پراکندگی را از اجزاء آفرینش نفی کرده، صفت یگانگی و به هم پیوستگی را در طبیعت تکوین و در نهاد ناموس خلقت و در نظام حرکت و سیر، به نحو تساوی، ثابت می نماید.

تصادف؟...

پیدایش حیات در این جهان، از روی تصادف نیست، بلکه روی نقشه و هدفی است. و در نحوه آفرینش و ناموس خلقت این جهان، لوازم پیدایش حیات و زندگی و بر آوردن احتیاجات و نیازمندی های آن و موجودات زنده و هم چنین حفظ و حراست آنها از نیستی و هلاکت، کاملاً رعایت شده است. به این زمین بنگرید:

فصلت ۱۰ روی زمین لنگرها قرار داد و در آن برکت نهاد و خوردنی ها در آن مقرر فرمود.

نحل ۱۵ لنگرها در زمین افکند تا شما را نلرزاند.

الرحمن ۱۰-۱۲ زمین را برای آدمیان قرار داد که در آن نخل های غلاف دار و دانه های کاهدار و ریحان هست.

تبارک ۱۵ اوست که برای شما زمین را رام کرد تا در اطراف آن راه روید و از روزی او بخورید.

در آفرینش این آسمان هم، مقتضیات حیات و زندگی رعایت شده است:

فصلت ۱۲ ما آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت داده، و آن را محفوظ نگه داشته ایم.

حج ۶۵ و آسمان را نگه می دارد که به اذن وی به زمین نیافتد. و این بادهای که بین زمین و آسمان جریان دارند برای خدمت حیات و جانداران آفریده شده اند.

روم ۴۸ خدا است که بادهای را می فرستد که ابرها را برانگیزد، و آن طور که می خواهد آن را در آسمان می گستراند، آنگاه از خلال آنها باران را می بیند که می بارد و هنگامی که آن را به هر کسی از بندگان خود که خواست، بارانید آنها

خوشحال می شوند.^(۱)

و بدین وسیله تعاون و هم بستگی را در سراسر طبیعت عالم و حیات مقرر ساخته، و نظریه تصادم و اصطکاک و تعارض را از جهان دور کرده است. و هم چنین پیدایش جهان را، روی نقشه و هدفی ثابت کرده. و فرضیه پیدایش عالم را روی تصادف کورکورانه، که بر هیچ گونه نظامی استوار نیست، غیرعقلانه شمرده است.

و زندگی پُر حرکت که در سراسر این زمین وجود دارد، همه از اصل واحدی سرچشمه گرفته و این عنصر واحد را همه دارا هستند. و آن عنصر واحد عبارت است از «آب» که اساس زندگی و زندگان است:

انبیاء ۳۰ و قرار دادیم از آب همه چیز را زنده.

موجودات زنده ای که دارای مرتبه عالی تری هستند، نیز در خاصیت دیگری که عبارت از خاصیت به هم پیوستگی و ازدواج است، با هم شریکند.

یس ۳۶ منزّه است خدائی که همه جفت ها را از آن چیزهائی که از زمین می رویند و از خود آنها و از چیزهائی که نمی دانند آفریده است.

شوری ۱۱ آفریننده آسمان ها و زمین که قرارداد از خود شما جفت ها و هم چنین از چهارپایان.

و هم چنین در همبستگی اجتماعی واحدی با هم شریکند.

انعام ۳۸ هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با بال هایش پرواز می کند، نیست مگر مانند شما گروه هائی.

وحدت بزرگ

و از این راه در روی زمین، بین تمام جانداران همبستگی برقرار خواهد بود، و همه آنها خانواده واحدی که از اصل واحدی سرچشمه گرفته اند به شمار خواهند رفت، و قرابت و خویشاوندی میان موجودات عالی رتبه ای که در

۱- مفاد این آیه شریفه قابل توجه است، متأسفیم که در پاورقی نمی توان مسائلی را مطرح ساخت که علم امروز، تازه توانسته است در این باره کشف نماید... مطالعه این آیات برای کسانی که هنوز معتقدند باران از خلال ابرها نمی بارد و در این باره افسانه هائی می بافند، جالب است! لوکانو ابفقهن.

خصیصه واحدی با همدیگر شریکند، برقرار خواهد گردید.

انسان که بالاترین نمونه های زندگی است، وجود و هستی اش از «ماده اولیه جهان» تشکیل گردیده، و ارتباطش با این ماده بسیار عمیق و ریشه دار است:

مؤمنون ۱۲ به راستی که انسان را از مایه ای از گل آفریدیم.

و افراد این انسان، بعد از این مرتبه، در اصل واحد دیگری نیز با هم مشترک و نسبت به آن نیز با هم مساوی هستند: «**انتم بنو آدم و آدم من تراب** - همه شما فرزندان آدمید و آدم از خاک است».^(۱)

تمام افراد بشر از فرد واحدی که از همان نیز همسرش خلق شده، آفریده شدند، و از این دو همه مردم به وجود آمدند:

نساء ۱ ای مردم از پروردگارتان که شما را از یک تن آفریده و همسرش را نیز از او آفریده است، و از آن دو، مردان بسیار و زنان پدید آورده است بپرهیزید. و همه آنها برای این آفریده شدند که با همدیگر آشنا شده و با هم الفت داشته باشند، نه آنکه از هم جدا شده و دور شوند:

حجرات ۱۳ ای مردم ما شما را از نر و ماده آفریدیم و برای آنکه با هم آشنا شوید، شما را ملت ها و قبیله های مختلف قرار دادیم.

و از این راه تمام عوامل نزاع مادی و نژادی را با تثبیت وحدت انسانیت در حقیقت و ریشه و پیدایشش، و بیان هدف از تفرق گروه ها و قبیله ها و تصریح به اینکه برای آشنائی و همزیستی است، نه برای دشمنی و دوری از همدیگر، از بین برده است.

خداوند یکتا برای همین مردمی که از هر جهت متحدند، رسالت واحدی فرستاده، تا معتقدین به آن، امت واحدی باشند:

شوری ۱۳ از امور دین آنچه را که به نوح سفارش کرده بودیم و آنچه را که به تو وحی کرده ایم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم، برای شما نیز قرار داده شد که این دین را بپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.

بقره ۱۳۶ بگوئید: به خدا و آنچه به سوی ما و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و

یعقوب و اسباط فرستاده شده، و همچنین آنچه که به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از ناحیه خدا نشان داده شده، ایمان آورده ایم و میان هیچ کدام آنها فرق نگذاشته و تسلیم او هستیم.

مؤمنون ۵۱-۵۲ ای پیامبران از چیزهای پاکیزه بخورید، و کارهای شایسته انجام دهید، که من به آنچه شما انجام دهید دانا هستم این آئین شما است، آئین یگانه، و من پروردگار شما هستم پس از من بترسید.

و بدین وسیله تمام عواملی را که موجب نزاع های دینی می شوند از بین می برد، و روشن می کند که تمام دین ها از ناحیه خدا است، و دینی که از ناحیه خدا است یکی است که مردم را دعوت به تسلیم برای خدای یگانه بی شریک می نماید، و این دین مردم را دعوت می کند که نسبت به این خدای واحد طوری باور داشته باشند که آثار باور آنها، نسبت به او، در جمیع امور مربوط به دنیا و آخرتشان آشکار و هویدا باشد.

سپس اسلام گام های دیگری در برقراری طرز فکر «وحدت بزرگ» بر می دارد و آن را به تمام سراسر ذات و خواسته های جسمی و فعالیت و انگیزه های روحی می پیوندد.. بلکه آن را در تمام زوایای حیات انسان و به هر جانبی از جوانب زندگیش وارد می سازد.

ولی اینها مباحثی است که ما در اینجا نیازی نداریم که همه آنها را به طور مشروح مورد بررسی قرار دهیم. همین مقدار، به عنوان مقدمه برای بیان «طبیعت صلح در اسلام» کافی است.

از این همبستگی که در طبیعت جهان آفرینش و در ناموس زندگی و در اصل انسان... وجود دارد، طبیعت صلح در اسلام، نیرو می گیرد، و بنابراین، طبیعت صلح در اسلام به یک اصل ریشه دار و عمیقی مستند می گردد، و مسئله صلح در اسلام یک قاعده همیشگی و موضوع جنگ یک حالت استثنائی می شود که فقط بیرون رفتن از این همبستگی، از راه تجاوز و ستم، یا فساد و هرج و مرج، لزوم آن را اقتضا می کند.

بنابراین، در مواردی هم که جنگ به طور موقت و استثنائی پیش می آید، فقط به

منظور باز گرداندن مردم به حالت وحدت و اعاده همبستگی اجتماعی است. برای توضیح مطلب باید گفت: اسلام در نخستین گامی که بر می دارد، بزرگترین علل و اسبابی را که موجب پدید آمدن جنگ در روی کره زمین می شود، نفی می کند، و جنگ هائی را که روی مبانی و هدف های ثابتی پایه ریزی نشده است کاملاً طرد می نماید.

اسلام جنگ هائی را که از راه تعصب نژادی پدید می آید، محکوم می کند، زیرا عصبیت نژادی در اسلام، هرگز معنی ندارد.

و از نظر اسلام، تمام مردم از اصل واحدی هستند. و همه آنها از یک پدر و مادر آفریده شده و این نژادها و قبیله ها که قرار داده شده، تنها به منظور شناسائی یکدیگر است.

اسلام جنگ هائی را که از راه تعصبات خشک دینی - به آن معنای تنگی که «صلیبی ها» و غیر صلیبی ها از آن فهمیده اند! - به وجود می آید، دور از راه حقیقت می شناسد. زیرا در اسلام جائی برای تعصب دینی خشک به معنی دشمن داشتن و منکر شدن اصالت ادیان دیگر، بدون آنکه از مبادی و حقائق آنها جستجو و تحقیق به عمل آید، وجود ندارد. اسلام می گوید: دین خدا یکی است و تمام مؤمنین امت واحدی هستند که همه آنان متدین به اسلام - یعنی تسلیم کلی برای خدا و در برابر خدا - هستند، و بندگی تنها برای او است. و در عین حال صریحاً اعلام می کند:

بقره ۲۵۶ «اکراه و جبری در دین نیست»

و به پیامبر خود دستور صریح می دهد که هنگامی که می خواهد صاحبان عقائد دیگر را دعوت کند، از حقگوئی و تنویر افکار آنان پا فراتر ننهد:

آل عمران ۲۰ «به اهل کتاب و بی کتابان بگو: آیا اسلام آورده اید؟ اگر اسلام آورده اند پس هدایت یافته اند و اگر پشت کرده اند پس اقلاً از ناحیه تو حجت بر آنها تمام شده باشد».

البته مادامی که به خدا کافر نباشد و حرام خدا را حلال نشمارد.

توبه ۲۹ «با آن جماعت از اهل کتابی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، و

حرام خدا و پیغمبرش را حرام نمی شمارند و پیرو دین حق نیستند، کارزار کنید تا با دست خود در حالی که حقیر شمرده می شوند، جزیه دهند».

اسلام جنگ هائی را که طمع ها و منافع مادی پدید می آورد، از قبیل جنگ هائی که صرفاً برای استعمار و استثمار و پیدا کردن بازار! و مواد خام و به چنگ آوردن زمین ها و مکان ها و برده ساختن مردم، بهوجود می آید، به هیچوجه صحیح نمی داند. و در اسلام از این گونه جنگ ها خبری نیست. زیرا همان طوری که قبلاً گفته شد اسلام تمام مردم را یک وحدت به هم پیوسته یاور هم می داند، بلکه حیات و زندگی را به طور کلی از یک خانواده که پیوند خویشاوندی آنها به هم نزدیک است. به حساب می آورد. بلکه اسلام در این حکم از مرحله جانداران تجاوز می کند، و تمام جهان آفرینش را یک وحدت به هم پیوسته ای که هیچ گونه تنازعی در هدف هایش نیست، به شمار می آورد. اسلام دستور تعاون به نیکی و پرهیزکاری می دهد و از گناه و دشمنی نهی می کند، اسلام هرگونه غارتگری و چپاول و غصب را حرام می شمارد، و چرخ زندگی افراد بشر را بر مبنای عدالت مطلقه می گرداند، و هیچ گونه امتیاز نژادی و دینی را در بهره مندی کامل از عدالت همه جانبه خدا، صحیح و مجاز نمی داند.

هم چنین جنگ هائی که از راه جاه و شهرت طلبی پادشاهان و قهرمانان، یا علاقه به تحصیل غنائم و فرآورده های جنگی، پدید می آید، از نظر اسلام قابل قبول و پذیرش نیست.

مردی خدمت پیغمبر(ص) مشرف شد و عرض کرد: «میان کسانی که بعضی از آنها برای به دست آوردن غنائم، بعضی برای شهرت، بعضی برای ریا می جنگند، کدام یک در راه خدا می جنگند؟ پیغمبر فرمود: «آنکه می جنگد که نام خدا از همه چیز برتر و بالاتر باشد، اوست که در راه خدا مبارزه می کند».^(۱)

جنگ در راه خدا، برای عدالت اجتماعی:

در اینجا لازم است تنها جنگی را که اسلام مشروع دانسته و به آن اعتراف می کند و لازم می داند، مورد گفتگو و بیان قرار دهیم: پیامبر فرمود: «آنکه برای اعلای کلمه خدا مبارزه می کند، در طریق خدا است» آن کلمه خدائی که اگر کسی در راه آن مبارزه کند مبارزه اش در راه خدا به شمار می آید، کدام است؟

مقصود از «کلمه خدا» که از آن تعبیر به اراده خدا می شود و برای ما افراد بشر آشکار است، عبارت از آن حقیقتی است که با ناموس و سنت خلل ناپذیری که برای جهان آفرینش و انسان قرار داده شده، موافقت دارد.

سابقاً گفتیم: همبستگی در طبیعت جهان آفرینش، و همکاری در زندگی افراد بشر، دو قانونی هستند که خداوند آنها را برای ادامه زندگی می خواهد. آن نظم متناسبی که در ساختمان جهان آفرینش به کار برده شده و مانع از فساد و از هم گسیختگی عالم است، و به زندگی نیروئی بخشیده که همواره به طرف ترقی و تکامل پیش می رود، و تعاون و همکاری را که موجب برقراری خیر عمومی برای جمیع افراد بشر در طول تاریخ است، برقرار می سازد:

مأده ۲ نسبت به نیکوکاری و پرهیزکاری معاونت داشته باشید و هیچ گاه نسبت به گناه و دشمنی یار و همکار نباشید.

اسلام برای هدایت تمام این مردم آمده است، بنابراین از آثار واقعیت «کلمه خدا» و اراده خدا، این است که این خیر عمومی را که اسلام آورده، به جمیع مردم برساند و از هرگونه عواملی که بین مردم و آن، حائل شود، جلوگیری نماید. از این جهت، چنانچه کسی بخواهد سنگ راه وصول این خیر عمومی نسبت به مردم شود، و با نیرو و قدرت بین آن و مردم حائل گردد، چنین کسی دشمن خدا و متجاوز به کلمه خدا و اراده عمومی اوست، و بایستی از راه دعوت و تبلیغ این خار سر راه را برداشت و دوباره «کلمه خدا» را تحقق بخشد.

البته منظور این نیست که اسلام را به زور به آنها بقبولانیم و بر آنها واجب کنیم، بلکه منظور این است که به آنها آزادی فکر و وسعت اطلاعات که موجب هدایت و رسیدن به خیر عمومی است، داده شود، تا در نتیجه آنها هم هدایت شوند،

و گرنه اسلام هیچ کس را مجبور نمی کند که در مقابل او سر تسلیم فرود آورد و جبراً به آن معتقد شود، بلکه کسانی را که در سر راهش قرار دارند و مردم را از طریق حق منحرف می کنند، مانند خار از سر راه دور می کند:

انفال ۳۹ با آنها کارزار کنید تا فتنه نماند و دین یکسره خاص خدا شود.

این همان جنگی است که اسلام آن را جاز شمرده و مردم را به آن ترغیب کرده است، و خداوند پیغمبرش را امر کرده که مؤمنین را نسبت به آن ترغیب و تحریص کند، و خود نیز مردان رزمنده ای را که در معرکه های این چنین جنگی، جان فشانی می کنند دوست می دارد و به آنها وعده درجات عالیه بهشت را داده است.

اسلام برای این آمده که عدالت را در سراسر روی زمین بگستراند، و عدالت به معنی واقعی کلمه را به تمام معنی و جهات: عدالت اجتماعی، عدالت قانون گذاری و عدالت بین المللی، در میان جامعه بشریت بر پا دارد.

بنابراین، هرگاه کسی راه ظلم و ستم را پیش گیرد و از دادگری و عدالت دوری گزیند، او با «**کلمه خدا**» و اراده او مخالف است، و بر مسلمان ها لازم است که با چنین شخصی برای اعلای کلمه توحید، بجنگند، و آنهایی را که علیه دیانت سر ستیز برداشته اند به سوی حق بازگردانند. و این حکم حتی شامل حال مسلمان هایی می شود که راه جنایت و جور را پیش گرفته اند، یعنی بر دیگر مسلمان ها واجب است که علیه آنها شمشیر بکشند تا بار دیگر آنها را تحت لوای عدالت مطلقه اسلام درآورند.

پس، عدالت مطلقه و جلوگیری از ظلم و بیدادگری، همان «**کلمه خدا**» است که لازم است در هر حال و در هر جا، از همه چیز برتر و بالاتر باشد:

حجرات ۹ اگر دو دسته از مومنان کارزار کنند، میانشان را صلح دهید اگر یکیشان بر دیگری تجاوز کند، با آنکه تجاوز می کند، جنگ کنید تا به فرمان خدا باز آید، اگر به طرف خدا بازگشت، میانشان را به عدالت اصلاح دهید، و انصاف کنید که خدا انصاف گران را دوست می دارد.

وقتی که اسلام مسلمان ها را امر کند که با مسلمان های دیگری که راه ظلم و ستم را پیش گرفته اند، برای از بین بردن ظلم و برقراری عدالت، مبارزه کنند،

بی شک به آنها امر خواهد کرد که برای دفع هرگونه ظلم: ظلم بر خودشان، ظلم بر هر مظلومی که قادر نیست ستم را از خود دفع کند، مبارزه کنند، به شرط اینکه خودشان به هیچوجه مرتکب بیدادگری نشوند. ولو نسبت به بیدادگرانی که می خواهند آنها را از ستمگری بازدارند:

بقره ۱۹ در راه خدا با کسانی که با شما مبارزه می کنند، نبرد کنید، ولی راه ستم و جور را پیش نگیرید که خدا ستمگران را دوست نمی دارد.

نساء ۷۵ چرا در راه خدا برای نجات آن بیچارگان، از مردان و زنان و کودکان که گویند: پروردگارا ما را از این دهکده ستمگران بیرون ببر، و برای ما از نزد خویش دوستی بیاور و برای ما از نزد خویش یابوری بیاور، کارزار نمی کنید؟

تنها برای این نوع هدف های انسانی بزرگ است که اسلام شمشیر کشیدن را جائز می داند، و امر جهاد را بزرگ می شمرد، و به سربازان مجاهد، عالی ترین درجات شهادت و پاداش را نوید می دهد:

توبه ۱۱۱ خداوند از مؤمنین جان ها و مال هایشان را در عوض این که برایشان بهشت است، خریده، تا در راه خدا مبارزه کنند، بکشند و کشته شوند، وعده خدا است که در تورات و انجیل و قرآن فرموده.

آل عمران ۱۶۹-۱۷۱ کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه آنها زندگانند و نزد پروردگار خویش روزی می برند، به آنچه خدا به آنها از کرم خود داده خوش دلند، و از سرنوشت کسانی که از پی می رسند، و هنوز به ایشان نپیوسته اند شادمانند که نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند. به نعمت و کرم خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی کند شادمانند..

تنها برای همین هدف های عالی است که اسلام به مسلمان ها دستور می دهد که گروه های نظامی را فراهم سازند، و برای نبرد با دشمن نیرو تهیه کنند، و هیچوقت سست نشوند که آنها را به صلح بی قید و شرط دعوت نکنند:

انفال ۶۰ هر چه توانستید، قوه و اسبان بسته، برای جنگ با آنها آماده کنید، که بدانوسيله دشمن خودتان و دشمن خدا را بترسانید.

محمد ۳۵ سست مشوید و کافران را به صلح مخوانید که شما برترید و خدا با شماست و هرگز خدا اعمالتان را کتمان نکند.

تجهیز قوا

علاوه بر این، فراهم کردن عده، افزایش نیرو و سلاح های جنگی، خود مقصود بالذات نیز هست و از نظر منطق اسلام، یکی از ضروریات و لوازم زندگی اجتماعی به شمار می رود...

به طور مسلم، اسلام آخرین رسالت آسمانی است که به زمین آمده، و جامع هر نوع عقیده لازمی است که خدا برای بشر خواسته است. و اسلام همان دینی است که تمام قواعد اساسی را که پیغمبران دیگر آورده بودند، دارا است:

آل عمران ۱۹ دین نزد خدا تنها اسلام است.

بنابراین، هر پیغمبری، برای این آمده که مردم را به بندگی و تسلیم برای خدای واحد بی همتا، دعوت کند. و بعد از همه آنها محمد(ص) این دین (اسلام) را آورد:

مائده ۴۸ در حالی که تصدیق کننده و نگهبان مطالبی است که در کتاب های گذشته بوده است.

بنابراین، این آخرین رسالت به منزله وصی رسالت های گذشته، نسبت به روح و حیات تمام جامعه انسانیت است، و بایستی برای وصی، نیرو و قدرتی باشد که تا بتواند وصایتش را عملی سازد. البته منظور این نیست که به جبر و ایجاد هراس متوسل شود، بلکه از راه احترام و هیبت لازم است برای این مقصود بکوشد. اینکه ما می گوئیم بایستی اسلام دارای نیرو و قدرت باشد، برای این است که اگر برای حفظ مردم حدود و مرزی وجود نداشته باشد، خواه ناخواه از طریق حق منحرف خواهند شد و راه ضلالت را پیش خواهند گرفت. از این جهت، برای تأمین عدالت اجتماعی، لازم است یک منبع نیرو و قدرتی وجود داشته باشد. تا دقیقاً حساب کارهای مردم را داشته باشد، ولو آنکه هرگز قدرت خود را درباره آنها اعمال نکند، زیرا مکتب هدایتی گوشه نشین، وجودش مهمل، و چیز خوب ناتوان، دور افتاده و بی ثمر خواهد بود.

روی این جهات، فراهم ساختن نیرو لازم است، تا در روی کره زمین قدرتی

وجود داشته باشد و هرگاه مردمی از طریق حق منحرف شدند آنها را به راه راست بازگرداند و از ستم ستمگرانی که در طریق جور و دشمنی طغیان می کنند، جلوگیری نماید. امنیت و صلح و آرامش را برای مردم حفظ کند و نام خدا را از استخفاف و سستی، دور بدارد.

ولی، هنگامی که آزادی به معنی واقعی کلمه، تحقق پذیرفت، و کسی با زور از توسعه و نفوذ کلمه خدا جلوگیری نکرد، و مردمی را که دین صحیحی برای خود اتخاذ نموده اند، مورد اهانت و اذیت قرار نداد، هنگامی که عدالت مطلقه در جامعه حکمروا گردید، هیچ کس بر دیگری ظلم نکرد، و کسی حق استعمار نداشت، زمانی که امنیت اجتماعی برای ضعیفاء و ناتوانانی که قادر نیستند از حقوق خود دفاع کنند، برقرار گردید، و از ستمگری ستمکار جلوگیری به عمل آمد، و او هم به صلح و همزیستی متمایل گردید، و بالاخره وقتی که چنین زمانی پیش آمد و همه این مطلب تحقق پیدا کرد، در این صورت، اسلامی که دارای نیروی احتیاطی است - و در صورت بروز عوارض ناگوار آماده نبرد است - جنگ را تحریم می کند و مردم را بی درنگ به طرف صلح می خواند:

انفال ۶۱ اگر آنها میل به صلح پیدا کردند، شما نیز به آن متمایل شوید و به خدا توکل کنید.

نساء ۹۰ اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و پیشنهاد صلح به شما دادند، خدا برای شما نسبت به آنان راهی قرار نداده است.

عواملی که مجوز جنگ هستند!

این بود اجمالی از طرز فکر اسلام، راجع به صلح. و از آنچه که تاکنون گفته شد، این معنی به خوبی روشن گردید که اسلام، صلح را به عنوان یک قاعده و اصل همیشگی می داند، و جنگ را یک مسأله استثنائی، که به منظور برقراری سعادت تمام افراد بشر، نه یک امت و یک نژاد و یک فرد، تجویز می نماید. موجبات کلی و عمومی که باعث می شود اسلام به طور استثناء جنگ را تجویز کند عبارت است از:

۱ - تحقق بخشیدن به رستگاری و خیر بشریت... نه خیر یک ملت، یک نژاد، یک فرد!

۲ - واقعیت بخشیدن به نمونه های عالی اخلاقی انسانیت که منظور غائی از خلقت حیات و زندگی است.

۳ - امنیت برای مردم و نجات بخشیدن آنها از: فشار، ترس، ستم و زیان.

۴ - **برقرار ساختن عدالت مطلقه در سراسر روی زمین.** و تنها در این وقت است که نام خدا از همه چیز برتر و بالاتر می شود.

واقعیت تاریخ اسلام و رویدادهای تاریخی، این مبادی نظری را به خوبی روشن می کند.

محمد(ص) برگزیده خدا، مأمور گردید که رسالت خود را به تمام مردم برساند:

سبا ۲۸ ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و ترساننده برای جمیع مردم، گسیل نداشته ایم.

و دعوت مردم را به سوی خدا علنی سازد، و در این کار هیچ گونه متنی روی کسی، نگذاشته و از کسی درخواست اجر و مزد ننماید.

مدثر ۷-۱ ای جامه به خویش پیچیده، برخیز و بترسان، و پروردگارت را بزرگ شمر و لباس خویش را پاکیزه دار و از گناهان دوری کن. و منت منه که فزونی یابی، به خاطر پروردگارت صبور باش.

و به او امر کرده، که هنگام دعوت و تبلیغ، راه مجادله به نحو نیکوتر، اقتناع با حجت و برهان را پیش گیرد. و بدون هیچ گونه خشونت و سخت دلی، در امر به معروف و نهی از منکر کوشا باشد:

نحل ۱۲۵ با فرزاندگی و پند دادن نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با مخالفان به طریقی که نیکوتر است مجادله نما.

ق ۴۵ و تو بر آنها مسلط نیستی، پس هر که را، از اعلام خطر ما می ترسد، به این قرآن پند ده.

و همواره دعوت اسلامی بر این اساس استوار بوده، و هیچ گاه محمد(ص) نسبت به مردم، راه بغی و ظلم را نمی پیمود، تنها خواسته اش از مردم این بود که گفتارش را بشنوند، که اگر دلهایشان نرم و متمایل به خدا گردید، ایمان بیاورند. و چنانچه دلهایشان را قساوت فرا گرفت و گمراهی بر آن چیره گردید، کارشان موکول به خدا باشد.

اما مردم، آن طوری که محمد(ص) با آنها سازش می کرد، با وی سازش نداشتند و راه دعوت صلح جویانه اش را باز و آزاد نمی گذاشتند، و آزادی پیروانش را محترم نمی شمردند، به آنها اذیت ها می کردند و آنها را از خانه و وطنشان بیرون می نمودند و هر جا که آنها را می یافتند، به قتل می رسانیدند. بدون داشتن هیچ گونه منطق قانع کننده ای مانع دعوت و تبلیغ آنها می شدند و نمی گذاشتند منطق آنها به گوش همگان برسد. در این وقت بود که اسلام توسل به قوه قهریه را برای دفاع از مبدأ اساسی پیشرفتش، که عبارت از آزادی دعوت و عقیده است، جائز شمرد:

حج ۴۰ کسانی که کارزار می کنند چون که به اینها ستم شده، اجازه کارزار دارند، و خدا به نصرت دادنشان توانا است، همان کسان که از دیارشان بدون سبب جز اینکه می گفتند پروردگار ما خدای یکتا است، بیرون شدند، اگر خدا بعضی مردم را به بعضی دیگر دفع نمی کرد دیرها و کلیساهای و کنشت ها و مسجدها که نام خدا در آن بسیار یاد می شود، ویران می شد، خدا کسانی را که یاری او کنند، یاری می کند که وی توانا و نیرومند است.

پیمان صلح

پیغمبر اسلام، با هر کسی که به او پیشنهاد صلح می داد، پیمان صلح برقرار می کرد. و هر کسی با او پیمانی می بست با او نمی جنگید، جز آنان که عهدشان را می شکستند، و علیه مسلمین با دشمنان آنها همکاری می کردند. از این قبیل است جنگ با «بنی قریظه». یهود بنی قریظه بعد از آنکه با احزاب مختلف کفار، در جنگ «خندق» علیه مسلمین وارد کارزار شدند و با آنها همکاری کردند، پیغمبر اسلام برای تنفیذ امر خدا مأمور گردید که با این عهد شکنان بجنگد:

انفال ۵۵-۵۷ بدترین جانوران در نظر خدا آن کسانند که به کفر خو کرده اند،

آنها ایمان بیار نیستند، همان کسان که از آنها پیمان گرفته ای و باز هر دفعه پیمان خویش می شکنند و نمی ترسند، اگر در کارزاری با آنها روبه رو شدی، به وسیله ایشان کسانی را که در پی آنها هستند پراکنده ساز، شاید عبرت گیرند.

پیمان صلحی که پیغمبر اسلام در «حدیبیه» با کفار قریش برقرار ساخت، شرط چهارم این بود: «کسی که داخل پیمان قریش گردید، از قریش، و آنکه داخل پیمان محمد(ص) شد، از محمد است».

روی همین جهت بود که قبیله «بنی بکر» با قریش، و قبیله «خزاعه» با محمد(ص)، هم قسم و هم پیمان شدند.

قبیله خزاعه نظر به اینکه در زمان جاهلیت، هم سوگند با «عبدالطلب» جد پیغمبر(ص) بودند، تصمیم گرفتند پیمان خود را با آن حضرت تجدید کنند. عهد و میثاقی که آنها با عبدالطلب داشتند متضمن موارد زیر بود: «عبدالطلب و فرزندان او و مردان خزاعه یار و یاور همدیگرند». «بر عبدالطلب لازم است که آنها را یاری کنند، و بر خزاعه نیز لازم است که نسبت به عبدالطلب و فرزندان او، علیه جمیع عرب ها و در هر نقطه ای که هستند: خواه در شرق یا در غرب، زمین هموار یا ناهموار، یار و مددکار باشند».

پیغمبر اسلام نیز عین همین معاهده را قبول کرد، ولی دو شرط به آن افزود، که این یاری و نصرت در کجا و در چه مواردی باید باشد، تا با مبادی اساسی اسلام مخالفت نداشته و قابل سازش باشد!

و آن دو شرط این است: «چنانچه خزاعه مرتکب ظلم و ستم شدند یاریشان نکند» و «چنانچه مظلوم و ستمدیده شدند حتماً آنها را یاری و مدد کند».

البته این پیمان در وقتی بسته شد که قبیله خزاعه هنوز اسلام نیاورده بود، ولی محمد(ص) به نام اسلام با آنها پیمان بست که چنانچه مظلوم و ستمدیده شدند، از یاری و کمک او بهره مند شوند زیرا همان طوری که سابقاً گفته شد، اسلام ظلم و ستم را به هر نحوی که باشد، دشمن می دارد و می کوشد آن را خواه از ملت خود و خواه از معتقدین به ادیان دیگر، دفع کند.

پیغمبر درباره «حلف الفضول» که در زمان جاهلیت مرسوم بود این طور فرموده: «در خانه «عبدالله بن جدعان» شاهد و ناظر سوگندی بودم که هیچوقت حاضر نیستم آن را با شترهای سرخ مو معاوضه کنم چنانچه کسی در اسلام مرا به آن بخواند، اجابتش خواهم کرد».^(۱)

مگر در این سوگندی که محمد(ص) دوست ندارد در عوضش حتی شترهای خوب و با نشان را بگیرد و آن را نقض کند، چیست؟ آن سوگندی است که «بنی هاشم» و فرزندان «عبدالمطلب» و «اسدبن عبدالعزی» و «زهره بن کلاب» و «تیم بن مره»، گرد هم جمع شده و با هم سوگند یاد کردند که: «ستم ها را از سر مردم دور کنند، حق مظلوم را از ظالم بستانند». پیغمبر در آن وقت ۱۵ ساله بود یعنی ۲۵ سال قبل از نبوت آن حضرت این سوگند واقع شده بود.

اسلام و شمشیر!

هیچ گاه منظور اسلام از جنگ این نبوده که مردم را به طور جبر و اکراه به دستوراتش معتقد و عامل سازد، و این معنی حقیقتی است که نه از نظر مبادی علمی و نه از لحاظ حقیقت تاریخی، نمی توان منکر آن شد، ولی متأسفانه از بعضی از افرادی که حقیقت دعوت اسلامی را نفهمیده اند، اشتباهات و لغزش هایی سر زده و چیزهایی را به اسلام نسبت داده اند که روح اسلام به کلی از آنها بیزار و برکنار است.

این عده پنداشته اند که اسلام، با زور شمشیر پیشرفت کرده! و جنگ به عنوان یک حربه قوی و یک وسیله نیرومند برای پیشرفت اسلام به کار رفته و مسأله جنگ و کشتار در طبیعت دعوت اسلامی خوابیده است! و حال آنکه با مختصر دقت و مطالعه ای، در آئین اسلام، کذب و بی اساس بودن این نسبت ها و افتراها، معلوم خواهد گردید.

«سر. ت. و. ارنولد» در کتابش: «الدعوة الى الاسلام» ترجمه: «دکتر حسن

۱- ابن هشام در سیره خودش این روایت را از ابن اسحاق نقل کرده است.

ابراهیم حسن» و همکارانش^(۱) در صفحه ۵۱، این طور می نویسد: «از این نمونه هائی که تاکنون ذکر کردیم که همه از گذشت و سهل گیری مسلمان هائی که در قرن اول هجری بر عرب های مسیحی پیروز شده و تسلط داشتند، حکایت می کرد و همچنان در نسل های بعدی جریان داشته است، می توانیم به طور قطع و اخلاص این معنی را ادعا کنیم: **این قبائل مسیحی که در مقابل اسلام گردن نهاده و معتقد به آن شده اند، این کار را روی اختیار و اراده آزاد انجام داده اند، هیچ گونه جبر و اکراهی در میان نبوده است.** و عرب های مسیحی مذهب که هم اکنون در میان مسلمین زندگی می کنند، شاهد این تسامح و سهل گیری هستند».

و در صفحه ۴۸ همین کتاب نیز این طور می نویسد: «از پیوندهای دوستی که همواره میان عرب های مسلمان و مسیحی برقرار بوده و هست، ممکن است قضاوت کنیم که **زور و نیرو، هیچ گاه در گرویدن مردم به اسلام مؤثر نبوده است.**

محمد(ص) شخصاً پیمان هائی با بعضی از قبائل مسیحی بست و به عهده گرفت که از آنها حمایت کند، و به آنها در اقامه شعائر دینی آزادی بخشید، حتی حقوق و احترامی را که رجال کلیساها داشته اند محترم شمرد.

و همچنین، پیمان هائی نظیر این، بین پیروان و جانشینان پیغمبر(ص) با بعضی از هموطنانشان که طبق آئین قدیمی خود بت می پرستیدند، موجود بوده است». از گفتار این نویسنده و امثالش^(۲) نادرستی این تهمت و افترا روشن می گردد، و این معنی به دست می آید که اسلام جنگ را به عنوان مجبور ساختن مردم به اینکه تنها به او بگروند جائز نمی شمرد، یا برای استعمار و استثمار و ذلیل ساختن دیگران، بکار نمی برد، بلکه منظور از جنگ در اسلام، تنها برای اعلای

۱- همکاران وی دکتر عبدالمجید عابدین و اسماعیل نحرای است، و این کتاب که در «**قاهره**» چاپ دوم هم خورده است، از بهترین کتاب ها در موضوع خود می باشد.

۲- برای نمونه رجوع شود به کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»، تألیف جان دیون. و کتاب: «پیشرفت اسلام» که هر دو توسط آقای سعیدی ترجمه گشته و از طرف شرکت انتشار، منتشر شده است.

کلمه خدا در روی زمین، به خاطر رساندن خیری است که اسلام از طریق رضا و قانع ساختن مردم، برای آنها آورده است... و هم چنین به منظور تأمین عدالت و امنیت و صلح بوده است.

صلح از نظر اسلام

گفتار ما درباره طبیعت صلح در اسلام، تمام نخواهد بود مگر اینکه اشاره ای هم به قلمرویی را که اسلام در آن قلمرو به فعالیت می پردازد، بنمائیم. اسلام، با نظر وسیع و جامع الاطرافی که نسبت به حیات و زندگی دارد، صلح و سازش را در دایره محدودی از شئون زندگی محدود نمی سازد، بلکه صلح به تمام معنی و همه جانبه ای را در جمیع شئون زندگی تحقق می بخشد، و یک پیوند ناگسستنی بین آن و ایدئولوژی کلی و مخصوصی که نسبت به جهان و زندگی و انسان دارد، برقرار می سازد.

بنابر این «صلحی» که اسلام می خواهد، نسبت به آن معنایی که اکنون در میان دولت ها متعارف است، فرق داشته و صلح اسلامی دارای معنی عمیق تر و وسیع تری خواهد بود. و آن معنی عبارت است از: همزیستی و صلح و سازشی که «نام خدا» را که عبارت از عدالت اجتماعی و امنیت عمومی برای مردم است، روی کره زمین برقرار سازد، نه صرف خودداری از جنگ، به هر قیمتی که تمام شود... حتی، در حالی که اهریمن ظلم و فساد، بال و پرش را روی مردم گسترده باشد!!..

البته هنگامی که اسلام می خواهد صلح عمومی و همه جانبه ای را طبق مبادی عالیه خود، از راه برقرار ساختن نام خدا در جهان، تحقق بخشد، هیچ گاه آن را در دایره صلح بین المللی محدود نکرده و از آنجا آغاز نمی نماید، بلکه می توان گفت که این مرحله، آخرین مرحله صلح اسلامی است، نه مرحله ابتدائی آن، و صلح بین المللی، آخرین حلقه ای است که حلقات زیادی به آن سبقت دارد.

اسلام پیش از همه چیز، صلح و آرامش را از ضمیر و باطن انسان شروع می کند، سپس در محیط خانواده و بعد در محیط اجتماع و بعد از همه اینها در میدان بین المللی، میان ملت ها...

اسلام: صلح و آرامش را در ارتباط شخص به پروردگارش، شخص نسبت به

خودش، فرد نسبت به اجتماع، طائفه ای نسبت به طوائف دیگر، مردم نسبت به حکومت، برقرار می سازد. و بعد از اینهمه گام ها که در راه صلح برداشته، آن وقت به عنوان برقراری آخرین مراحل صلح، قواعد و اصول صلح بین المللی و جهانی را وضع و تحکیم می نماید.

اسلام برای تحقق بخشیدن به این هدف نهائی، از راه طولانی و دور و درازی شروع می کند: از آرامش درون و صلح باطن عبور کرده به سوی سازش و آرامش خانه، صلح اجتماع و صلح جهانی، پیش می رود... بنابراین ما هم در بحث های آینده، از گام هایی که اسلام، در راه صلح همه جانبه برداشته است، پیروی می نمائیم و قدم به قدم پیش می رویم.

آرامش درون و وجدان!

در آن جهانی که وجدان افراد، از آرامش و صلح بهره مند نباشد، هرگز آرامش برقرار نخواهد گردید... این است طرز تفکر و منطق اسلام. یعنی: هنگامی که اسلام تصمیم گرفت که صلح جهانی و آرامش بین المللی را، روی اساس محکمی استوار سازد، آن را از آرامش وجدان و درون افراد شروع می کند.

فرد از نظر اسلامی، دارای ارزش اساسی خاصی است، در حقیقت او نخستین آجری است که در بنای جامعه به کار رفته است. و نخستین بذری که در دلش می روید، بذر «**عقیده**» است، و کم کم این عقیده مکنون، در رفتار و کردار او به شکل حقیقت بارزی تجلی می کند، بلکه یکباره او ترجمه زنده این عقیده و مجسمه آن خواهد گردید.

اسلام در وجدان افراد، بذر صلح و آرامش را می پاشد، آرامش و صلح مثبتی که زندگی را روی به سعادت می برد، نه صلح منفی و ضد انسانی را که به هر چیزی و به هر ظلمی راضی می شود، و مبادی عالی را در راه عافیت و سلامت ظاهری زیر پاها لگدکوب می نماید!

اسلام خواستار چنان صلحی است که از همبستگی و اتحاد سرچشمه می گیرد، و از آزادی و نظام مخصوصی ترکیب یافته، و از آزادی نیرو و قدرت ریشه دار و صالحی ناشی شده، و بر پایه تهذیب و کنترل جهش ها و انگیزه ها، نه اختناق و خمود و نادیده گرفتن آنها، استوار گردیده است. اسلام طرفدار آن صلحی است که شخصیت فرد و انگیزه ها و خواسته هایش را محترم شمارد، و در همان حال شخصیت و واقعیت اجتماع و مصالح و هدف های آن و همچنین ارزش انسانی و نیازمندی ها و خواسته های بشری و واقعیت دین و اخلاق... و بالاخره تمام آنچه را که گفته شد، در یک نظام و همبستگی خاصی محترم بدانند.

منطق و عقیده

اسلام از نخستین گام خود، میان منطق انسانی و عقیده دینی، صلح و سازش برقرار می سازد.

اسلام عقیده ساده و روشنی است که هیچ گونه پیچیدگی و اشکال در آن راه

ندارد.

خدا.. چیزی مانند او نیست، او آفریدگار همه چیز است، و **محمد** انسانی مانند دیگر انسان ها است، مگر آنکه به او وحی شده، مردم را به سوی بندگی این خدای یکتای بی شریک، هدایت نماید.

خدا در عین یکتائی سه و در عین سه تائی یکی نیست!^(۱) نه فرزند دارد و نه فرزند کسی است... و چنین نیست که محمد صلی الله علیه و آله هم بشر و هم خدا، در زمین پیمبر و در آسمان خدا باشد.

اسلام دین لغز و معما نیست که از روشنائی فرار کند و منطق انسانی را در حیرت، و وجدان فرد را در اضطراب و پریشانی قرار دهد، زیرا اگر چنین باشد، فرد یا بایستی مؤمن باشد و از منطق خود دست بردارد، و یا پای بند منطق باشد، در نتیجه کارش به کفر و الحاد گراید، و یا آنکه بین منطق و ایمان سرگردان بوده، در حال اضطراب و پریشانی به سر برد و عقیده و ایمانش روی بنیاد اساسی استوار نباشد.

از نظر اسلام، این تصور مشکل نیست که بشری خود را به نیروی بزرگ آفرینش بپیوندد.

در روح آدمی قدرتی که او را به این نیروی بزرگ بپیوندد وجود دارد، و چه بسا افراد عادی و معمولی در تجارب روزمره خود این حالت را درک می کنند ولی ارواح آنها نمی تواند این حالت را جز در لحظات کوتاهی حفظ نماید، اما

۱- مسیحیان، در این باره افسانه هائی دارند. کتاب: «**خدای مسیحیان**» نوشته «اسقف ستیفن نیلز» ترجمه مسعود رجب نیا، در فصل ششم ص ۹۹ چنین می نویسد: «وحدت در تثلیث و بالعکس... این اصل ایمانی را هیچ جا با بیانی بهتر و ساده تر از آنچه که در کتاب سؤال و جواب فرقه انگلیکان، آمده است نمی توان یافت. بیان آن چنین است: اولاً ایمان به خدای پدر را که مرا و همه جهان را ساخت، فرا می گیرم. ثانیاً، ایمان به خدای پسر را که مرا و همه جهانیان را نجات داد، فرا می گیرم. ثالثاً، ایمان به خدای روح القدس را که مرا و همه مردم برگزیده خدا را متبرک و مقدس ساخت، فرا می گیرم.»

اسقف بزرگوار در همان صفحه کتاب صریحاً می گوید: «**خدا سه شخصیت است در یک خدای واحد که عبارت باشند از: پدر و پسر و روح القدس!**» یعنی، یک به اضافه یک به اضافه یک، مساوی است با سه... و یک!! یعنی تضاد و تناقض!... در این باره، شاید همین اشاره برای خوانندگان روشن بین ما کافی باشد (به کتاب: «توضیح درباره انجیل و مسیح» رجوع شود).

ارواحی مانند: روح محمد(ص) و عیسی و ابراهیم و... مانعی ندارد که در اثر پیوند و اتصال با این نیروی بزرگ، حقائق را دریابند و از آن استمداد نمایند. وقتی که اشکال تصور وحی با این کیفیتی که بیان شد، با اشکالات تصور لاهوتیت و ناسوتیت در اقامیم، و تصور سه خدا در یکی، و تصور پائین آمدن خدا از آسمان به زمین، و به شکل پسر در آمدن او، برای آنکه رنج ها و گرفتاری ها را تحمل کند تا بشریت را از خطاهائی که آدم مرتکب شده نجات دهد!!!... - و اوهام و افسانه های دیگری که کلیسا و مجامع دینی مسیحی آنها را ساخته است - و بالاخره وقتی که اشکال وحی با اینهمه اشکالات زیادی که در مسیحیت فعلی موجود است، مقایسه گردد، معلوم می شود که این اشکال بسیار بسیار ناچیز است.

از اینگونه افسانه ها و اساطیر در دین مسیحیت وارد گردید، در حالی که روح مسیحیت واقعی از آن بیزار بوده است. مسیحیت اولی، همان دین واحد حقیقی است که خداوند تمام پیمبرانش را با آن دین فرستاد، و آن همان دین توحیدی است که برای خدا شریک قرار نمی دهد و انسانیت را از قید بندگی غیر خدا نجات می بخشد.

ولی هنگامی که رومیان در دین مسیحیت وارد شدند، نظر به آنکه خدایان و بت های متعددی را می پرستیدند، نتوانستند از عادت های نکوهیده خود دست کشیده، به خدای واحد بی شریک، مؤمن شوند. و از اینجا بود که اینگونه افسانه ها پدید آمد و کم کم این افسانه ها جای واقعی دین مسیح را گرفت و کلیسا نیز آنها را به رسمیت شناخت. و هر کسی هم که نسبت به مسیحیت کذائی رسمی، معتقد نگردید، مطرود و منفور شناخته شده و پاداش او محرومیت مطلق و اعدام گردید!

وقتی که مسیحیت گرفتار چنین وضعی شد، دانشمندان و فرهنگیان مسیحی، در یک اضطراب فکری و روحی دائمی گرفتار شدند، زیرا آنها یا می بایست پیرو منطق و دانش باشند، در نتیجه، دانش و علم، آنها را از زمره مؤمنین خارج، و در تیپ کفار و ملحدین داخل سازد، و یا باید عقل های خود را کنار بگذارند، تا بتوانند اینگونه عقیده های افسانه ای را که کلیسا از آنها حمایت می کرد، حفظ نمایند، و یا می بایست خود را همیشه به دست ناراحتی روحی، بسپارند و دائماً

میان این دو چیز: نیازمندی شدید نسبت به عقیده، و پیروی از منطق خرد، که دشمن اینگونه افسانه‌ها است، سرگردان مانده و در حال حیرت به سر برند.

... در اسلام نیز انتظار می‌رفت آنچه که در مسیحیت پیدا شده، پدید آید، زیرا علاقه بشر به افسانه و خرافات، از عواملی بود که امکان داشت، پرده‌ای از خرافات و موهومات، روی سادگی و روشنی اسلام بکشد و در آن پدید آرد و روی حقیقی آن را بپوشاند. مثلاً نزدیک بود که درباره محمدبن عبدالله (ص) و برگزیدگان از اهل بیتش، افسانه‌هایی ساخته شود^(۱) و بالاخره انتظار آن می‌رفت که به انحاء مختلف، خرافات و موهومات عجیبی در دین اسلام که طبعاً با آنها مخالف است، پدید آید و عامه مردم نیز آنها را تلقی به قبول کنند و آن وقت اثری از حقائق ساده دین باقی نماند!

ولی بنای واقعی و اصول محکم اسلام به هر صورت که بود سالم مانده، و چون طبیعتاً اسلام ساده و روشن بوده، اینگونه خرافات و افسانه‌ها به هیچوجه نتوانسته در متن اسلام داخل گردد، بلکه اگر هم در اسلام افسانه‌ای پدید آمده تنها در حاشیه آن قرار گرفته است!

۱- مثلاً می‌گویند در صدر اسلام، «ابن سبا» پیدا شد و گفت: «علی کشته نشده و همیشه زنده است و در ابرها سکونت دارد، و رعد، صدای او، و برق، تازیانه اوست و یک جزء الهی در اوست!» و همچنین گفت: «علی خدا است! علی نمرده و به شهادت نرسیده و ابن ملجم شیطانی را به صورت علی تصور کرده و کشته! و برق نور او است. و سبئی‌ها وقتی صدای رعد را می‌شنوند می‌گویند: «علیک السلام یا امیرالمؤمنین!» (رجوع شود به «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۳۷۸ و «دائرة المعارف» تألیف فرید وجدی ج ۶ ط مصر ص ۱۶۳ و «مقالات الاسلامیین» مقدمه ج ۱ ص ۱۱ و «پرتو اسلام» تألیف احمد امین ج ۱ صفحه ۳۱۰ و «الانوار النعمانیة» ج ۲ ط جدید صفحه ۲۳۴).

و البته این عقاید، کوچکترین ربطی با اسلام و شیعه ندارد و علاوه بر این، کسانی که درباره پیشوایان دینی «غلو» کرده اند از نظر شیعه و فقهای شیعه کافر و مرتد شناخته می‌شوند.

مرحوم «شیخ مفید» که از بزرگترین علماء شیعه بود، در کتاب خود «غلات» را چنین تعریف می‌کند: «غلات از متظاهرين به اسلام آنهایی هستند که به امیرالمؤمنین و ائمه اطهار، نسبت الوهیت و نبوت داده و در فضائل دین و دنیا، آنها را طوری وصف کردند که از حد تجاوز نموده‌اند... و ائمه علیهم السلام حکم کفر و ارتداد آنها را صادر کردند.» (شرح عقاید الصدوق اوتصحیح الاعتقاد ط ۲ تبریز ص ۶۳). برای مزید توضیح در این مسئله، به توضیحات ما درباره «عبدالله بن سبا» در سالانه دوم «مکتب تشیع» صفحه ۱۹۴ تا ۲۲۶ مراجعه شود.

در مسیحیت، کلیسا رهبری این افسانه‌ها را به عهده گرفت، و آنها را پرورش داد، زیرا این افسانه‌ها نفوذ و قدرت کلیسا را نسبت به مردم، زیاده‌تر می‌کرد، پیچیدگی عقیده و اشتغال آن به مطالب غامض و مشکل، تنها برای این بود که کلیسا بتواند در زندگی مردم نقش بهتری را بازی کند و گرنه چنانچه عقیده مسیحیت، آن طوری که شایسته است روشن و همه کس فهم بود، دیگر رجال کلیسا چه کاره بودند؟ و مردم وقتی که می‌توانستند دینشان را به تنهایی بفهمند و شعائر مذهبی خود را خودشان انجام دهند و بدون واسطه با خدایشان رابطه بندگی برقرار سازند، دیگر چه احتیاجی به آنها داشتند؟

آری! بایستی این پیچیدگی و رؤیاهای افسانه‌ها در مسیحیت وجود داشته باشد، تا مردم برای حل رموز و مشکلات مذهبی خود به کلیسا پناه ببرند، و کلیسا هم به قول خودش، اسرار و رموز عقیده را برای آنان بیان نماید و در نتیجه قدرت و سلطنت کلیسا کاملاً باقی بماند و مردم نتوانند در زندگی دینی و حیات معنوی خود، گامی بدون کاهن و کشیش بردارند!

اما در اسلام، نه کلیسا است و نه هیئت: «اکلیروس»! که مردم بدون آن نتوانند شعائر دینی خود را انجام دهند، و فرد نتواند پیوند بندگی خود را با خدا جز از این راه برقرار سازد.

اسلام نه تنها خودش را آماده کرده است که فکر بشر را از افسانه و اوهام نجات بخشد، بلکه هم چنین می‌کوشد که افکار را از فشار معجزات خارق عادت و طبیعت نیز خلاص کند. روی همین جهت است که اسلام هیچ گاه نخواستسته فکر بشر را مجبور کند که نسبت به اعمال خارق طبیعت اذعان نماید^(۱). بلکه تنها

۱- معجزه و کارهای غیرطبیعی از نظر قرآن و اسلام، مسئله قابل تحقیق بوده، و از پیامبر اسلام هم کارهای اعجاز‌آمیز زیادی، همانند انبیاء دیگر، دیده شده که تاریخ آنها را برای ما نقل می‌کند.

اینکه استاد سید قطب، می‌گوید تکیه گاه اسلام کارهای غیرعادی نبود، مطلب درستی است، ولی مفهوم آن انکار معجزه نیست.

اصولاً، با صرف نظر از همه روایات و رویدادهای تاریخی که در این باره در تاریخ اسلام ضبط شده است، خود قرآن مجید ضمن نقل سرگذشت‌های گذشتگان و انبیاء دیگر، مانند: نوح، هود، صالح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام، صحبت از حوادث و اعمالی را به میان می‌آورد که برخلاف جریان عادی طبیعت بوده و به اصطلاح ما، خارق عادت بوده و معجزه به شمار می‌آید.

راهی را که برای ادراک دینی مردم قرار داده، روشنی و سادگی و حقانیت این دین است.

هنگامی که به طور تصادف، در وفات ابراهیم فرزند محمد(ص) خورشید منکسف و گرفته شد، مردم در حالی که برای این حادثه، ناله و شیون سر داده بودند، می گفتند: «خورشید برای مرگ ابراهیم گرفته شده...» محمد(ص) فوراً جلوی این افسانه را گرفت تا روی این عقیده روشن را پرده ضخیمی از افسانه نپوشاند، و اعلان فرمود که: خورشید برای مرگ انسانی گرفته نمی شود. و با این احتیاج قطعی و صداقت خالص، مردم را از تسلیم شدن به خواسته هائی که در دل هایشان نسبت به افسانه های به ظاهر پیچیده دارند، باز داشته است. و به هیچوجه از آن برای پیشرفت دین خود استفاده نفرمود، زیرا افسانه پرستی و خرافات با واقعیت دین اسلام سازگار نیست، و با این حقانیت و روشنی که در اسلام وجود دارد، اسلام صلح و سازش را در بین منطق و عقیده او برقرار می سازد، و دیگر شخص مسلمان آنگونه اضطراب و ناراحتی های فکری را که، مسیحیت تحریف شده و ساخته کلیسا، برای افراد بهوجود می آورد، نخواهد داشت، و آنگونه عقایدی که حقیقت را با افسانه، حق را با باطل مخلوط و ممزوج کرده و نورانیت و روشنی در آن دیده نمی شود، در اسلام موجود

استاد علامه آقای طباطبائی در جلد اول تفسیر «المیزان» بحث مفصلی در این باره دارد و در ضمن آن می نویسد: «.. علم نمی تواند خارق عادت را انکار یا پرده پوشی کند، چون این موضوع از منطق نفوذ علم، یعنی ظواهر محسوسه علت و معلول طبیعی، بیرون است... هم اکنون مرتاضان دست به امور عجیب و خارق عادت هائی می زنند که علل طبیعی معمولی از تعلیل آن عاجزند. این امور به اندازه ای فراوان است که افراد زیادی با چشم خود دیده اند. بر اثر همین امور است که دانشمندان فرضیه ای بهوجود آورده اند که: «ریاضت های مشکل، یک نوع قدرت روحی در انسان ایجاد می کند که با آن می تواند امواج مرموز الکتریسته نیرومندی را که در اختیار دارد، در جهات مختلفی به کار اندازد و بالتیجه خارق عاداتی را بهوجود آورد.»

«این فرضیه چنانچه صحت و عمومیت داشته باشد، باعث می شود که فرضیه تازه ای برای تعلیل تمام حوادث گوناگونی که سابقاً به وسیله فرضیه «قوه و حرکت» تعلیل می شدند، بهوجود آوریم و کلیه حوادث مادی را به آن بازگردانیم..». (توضیح بیشتر را در جلد اول ترجمه فارسی تفسیرالمیزان صفحه ۹۴ مطالعه فرمائید. در آخر همین کتاب، استاد علامه رساله خاصی درباره «توضیح بحث اعجاز» نوشته اند. مطالعه آن برای کسانی که در این مسئله شبهاتی دارند لازم است).

نخواهد بود، و آن مسیحیت و نظائر آن است که بایستی در یک فضای آلوده از **بخور و دود و اذکار و اوراد** دیده شود، زیرا آنها هستند که از روشنائی و نور فرار می کنند... و اسلام هرگز چنین نیست.

آری طوائف مختلف بشری هنگامی که خود را در برابر جهان پهناور و طبیعت شگرف می بینند، یک احساس شدید و اسرارآمیزی - در اینکه خدای خود را نزدیک خود ببابند و در آن گرفتاری ها و آرزوهائی که دارند، او را مؤثر و ذی نظر بدانند - در خود می یابند.

در اینجا است که افسانه های ساخته کلیسا برای اینکه به این گونه غرائز و خواسته ها پاسخ گوید، وارد میدان می شود. خدا را از مقام عالی و رفیع خدائی تنزل می دهد تا برای آمرزش و جبران خطای آدم، تحمل آلام و شکنجه ها نماید؛ و یا آنکه یکتا فرزند خود (عیسی) را می فرستد تا از راه تحمل آلام و شکنجه ها، مظهر رحمت برای بشر باشد!... و همین طور بقیه معماهایی که عقل و منطق صحیح انسانی را متحیر، و وجدان آدمی را مضطرب و ناراحت می سازد!

اما اسلام این تمایل غریزی را پاسخ می گوید، لیکن در حدودی که با شئون پروردگاری خدا و یکتائی او، سازگار باشد.

اسلام می گوید: خدا نسبت به بنده اش نزدیک است و دعایش را مستجاب می کند، هیچ گاه از رعایت حال او غافل نبوده، او را فراموش نمی کند:

بقره ۱۸۶ و اگر بندگان مرا از تو پرسند، من نزدیک هستم و چون صاحب دعا مرا بخواند، دعای او را اجابت می کنم، مرا اجابت کنند و به من مؤمن باشند، شاید به کمال هدایت رسند.

غافر ۶۰ پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

مجادله ۷ رازگوئی سه نفری نیست مگر اینکه خدا چهارمین آنها است و نه پنج نفری، جز آنکه وی ششمین آنها است و نه کمتر از این و نه بیشتری هست، جز اینکه هر کجا باشند خدا نزد آنها و با آنها است.

ق ۶۱ و ما نسبت به او از رگ گردن نزدیکتریم.

انسان پیوند محکم خود را با خدا، و احساس رحمت و رعایت و استجاب در

خواست های خود را از خدا، این چنین می یابد و دیگر به هیچوجه نیازی به افسانه های حیرت آور و غیر قابل قبول ندارد.

تمایلات و نیازمندی ها

اسلام، همچنین بین نیازمندی های همیشگی فرد، و تمایلات روحی محرک، صلح و سازش برقرار می کند، ولی برقراری این سازش، هیچ گاه تنها به منظور خواسته ها و انگیزه های ضروری، و یا روی حساب تمایلات روحی به طور جداگانه نیست، زیرا طرز فکر اسلام که عبارت از وحدت و همبستگی تمام موجودات عالم است، شامل افراد انسان و عوامل پیشرفت زندگی او نیز می باشد.

در این همبستگی و نظام مخصوص، رعایت تعادل این نیازمندی ها و تمایلات، لازم است، و در حقیقت تعادل این دو قسمت را نیز از مصادیق همبستگی کلی جهان، می توان به شمار آورد.

بنابراین، اسلام هیچ گاه، هیچ کدام از این دو نیروئی را که انسان را به طرف هدف و زندگی پیش می برند، ضایع نمی کند، جز آنکه با این همبستگی عمومی معارض بوده، جلو پیشرفت کامل زندگی را بگیرند.

از اینجا است که اسلام از آن لحظه اول، به ضرورت نیازمندی های اصیل ریشه دار زندگی که در طبیعت انسان وجود دارد، اعتراف می کند، و آن را با میل به ترقی و پیشرفت (البته در صورتی که اعتدال در آنها رعایت شود) که این میل نیز در طبیعت آدمی اصیل و ریشه دار است، معارض نمی دانند.

در آن وقتی که اسلام مردم را به پاکیزگی روح و آزادی از قیود شهوات، دعوت می کند منظورش این نیست که از انگیزه های زندگی او جلوگیری کند و نیروهای زنده او را از بین ببرد، بلکه می خواهد آدمی را طوری تربیت کند که مالک نفس خود گردد و به هیچوجه بنده شهوات خود نشده و مانند حیوان تابع امیال خود نباشد.

تنها اراده است که راه انسان را از حیوان در پیروی از لذات جدا می سازد:

محمد ۱۲ آنهایی که کافرنند لذت می برند و می خورند، همچنان که چهارپایان می خورند.

وقتی که آدمی زمام نفس خود را در دست گرفت، بر او لازم است که حقوق

جسمانی خود را نیز بشناسد، و از پاکیزگی های زندگی بهره مند شود، و آنچه را که خدا برایش حلال کرده بر خود حرام نسازد. و حلال های خدا شامل تمام لذات و مظاهر زندگی است که مزاج انسان سالم و معتدل، طالب آنها است. تمام مظاهر طبیعی زندگی از نظر اسلام زشت و ناپسند نیست، و چنین نیست که گام گذاشتن در این مسیر با سقوط قطعی مساوی بوده و پاکان، از آن به کلی برکنار باشند، بلکه می توان گفت که تمایل و رغبت به این امور که با مسیر حیات و زندگی وفق می دهد، مطابق با مشیت خدا در آفرینش زندگی است، و هر چه را که اراده خدا به آن تعلق گیرد برای این است که به کمال مطلوب خود نائل آید، نه آنکه تنها در راه تکامل وارد شود و به مقصود نرسد. و این خط سیر تکاملی تنها وسیله پیشرفت است و با اندیشه پیشرفت، کوچکترین تضادی ندارد. روی این جهت است که اسلام، عوامل محرکه زندگی را که در مزاج انسانیت موجود است، با تمایلات روحی ریشه دار فطری، در یک نظم خاصی در می آورد و از این دو، وحدتی را که افراط و تفریط و جنگ و تصادم داخلی در آن راه نداشته باشد بهوجود می آورد.

در اسلام، دعوت به کامیابی از زندگی، دوشادوش با ترقی و تعالی سیر می کند، و از میان آنها یک صورت معتدلی که از فحشاء و زشتی و محرومیت دور باشد بهوجود می آید.

اعراف ۳۱-۳۳ ای پسران آدم، در هر عبادتگاهی جامه خویش به تن کنید، بخورید و بنوشید و اسراف مکنید که خدا اسراف کاران را دوست ندارد، بگو: کی جامه ای را که خدا برای بندگان خویش پدید آورده با روزی های پاکیزه، حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در زندگی دنیا متعلق به کسانی است که ایمان آورده اند و در روز قیامت خاص ایشان. بدین سان آیه ها را برای مردمی که دانا هستند شرح می دهیم، بگو: پروردگار من همه کارهای زشت را - آنچه عیان است و آنچه نهان است - حرام کرده. و گناه و سرکشی به ناحق را و اینکه چیزهایی را که دلیلی درباره آن نازل نشده شریک خدا پندارید و اینکه راجع به خدا چیزهایی که نمی دانید گوئید، همه را حرام کرده است.

فواحش از «فحش» گرفته شده و فحش به معنی تجاوز از حد اعتدال است و آن به مثابه تجاوز و ظلم بدون حق و به مثابه شرک به خدا است... همه اینها مفسد

فطرت و منافی با عدالت و مخالف با ناموس زندگی منظم و همبسته است. روی این حساب، نیروهای بشری، در حدود مخصوص به خود، در بنای زندگی و پیشرفت حیاتی، به فعالیت می پردازند، و همواره افراد بشر، نیمی از نیروی خود را در برقراری زندگی، و نیم دیگر آن را در جواب گوئی تمایلات روحی و معنوی خود، که دائماً او را به جانب خویش می خواند، به کار خواهد برد.

و همچنین روی این حساب است که پیوستگی میان محافظت بر اصل زندگی و ترقی و پیشرفت آن پایه ریزی می شود... و این همبستگی به اعتبار عقیده و روش فعالیت افراد، شامل وجدان و محیط اجتماع نیز خواهد شد. و در این صورت است که فرد، در خود، یک صلح و آرامش داخلی نسبت به وجدانش، و یک صلح و سازش خارجی، نسبت به همنوعانش، احساس می کند.

و باز روی همین حساب است که اسلام، عوامل و اسباب «عقده های روانی» را که «**فروید**»^(۱) و اتباع او، مذهب خود را روی آن استوار کرده اند، علاج می کند. همان عقده هائی که فروید و پیروان او پنداشته اند، بزرگترین ضربت کشنده ای است که جامعه در اثر قیدها و تعالیم مخصوص خویش، بر فرد وارد ساخته و در صورت رقابت با محیط و جامعه، وجدان اخلاقی و خداشناسی برای فرد پدید می آید!

ولی این گونه عقده های روانی در قلمرو عقیده اسلامی وجود نخواهد داشت، زیرا اسلام از همان گام نخست، میل ها و نیازمندی های افراد را محترم می شمارد، و هیچ گونه ناپاکی و پستی در آن نمی بیند، و راه های مشروع برای مصرف ساختن آن قرار داده تا هر فردی با داشتن امنیت و آرامش و اعتقاد به پاکی و نظافت (که مهم همین است) در صورتی که منجر به انحلال شخصیت او نشده و نمونه عمل حیوانی در محیط اجتماع به حساب نیاید، از آن بهره مند گردد.

اسلام این تمایلات طبیعی را به طور دقیق مورد دقت قرار داده و دیده که زن در

۱- بحث درباره عقاید «فروید» نیازمند کتاب مستقلی است. برای کسانی که می خواهند در این باره اطلاعاتی داشته باشند، به جلد اول و دوم کتاب: «**گفتار فلسفی**» درباره «**کودک**» از نظر وراثت و تربیت» و نشریه دوم ما از سری انتشارات: «در راه انقلاب فکری اسلامی» تحت عنوان: «فروید و فرویدیسم» از استاد «محمد قطب» مراجعه نمایند.

بعضی از موارد، میل های مخصوصی نسبت به مظاهر زندگی و زینت دارد و غیر از امیال مردها است، از این جهت گاهی بعضی چیزها را برای زنان حلال کرده که همان چیزها را برای مردان حرام کرده است، مثلاً برای خاطر رعایت فطرت زنانگی او که میل به تجمل و زینت دارد، انگشتر طلا و لباس حریر را برای او حلال قرار داد، ولی همین ها را برای مرد حرام و اسراف زیانبار اعلام فرموده است.

و همین امور در صورتی که عنوان خودآرائی و جلب مردان اجنبی به خود بگیرد، برای زنان نیز حرام خواهد بود، زیرا در این صورت مسأله از دایره مظاهر زندگی خوب خارج و داخل در دایره زندگی حیوانی خواهد گردید و این تنها نقطه ای است که راه انسان از حیوان جدا می شود.

بنابراین در قلمرویی که قوانین اسلام حاکم باشد، عواملی که منجر به عقده های روانی گردد، منحصر به موارد استثنائی و افراد مریض خواهد بود، و در افراد سالم و مزاج های معتدل به هیچوجه اثری از آن دیده نخواهد شد، بلکه در آنها توازن و همبستگی هویدا و عوامل اضطراب و نگرانی ناپیدا است و بالتیجه یک فرد مسلمان، از نعمت آرامش و صلح حقیقی برخوردار است.

گناه و توبه

اسلام تنها در این حد که فرد، نیازمندی ها و تمایلاتی دارد و در حدود و میزان معینی می تواند از آنها بهره مند شود، توقف نمی کند... بلکه علاوه بر اینها گام های دیگری نیز، با بصیرت تمام، به جلو بر می دارد...

اسلام معتقد است که افراد بشر دارای انگیزه ها و عوامل تحریک کننده ای برای خطا و گناه هستند، ولی خطا و نسیان، از نظر اسلام، از مؤاخذه و بازخواست بخشیده شده اند: «خطا و نسیان از امت من برداشته شده»^(۱) ولی در قبال گناه و

۱- این روایت از طریق اهل سنت نقل شده. در شیعه نیز روایت کامل تری در این زمینه آمده و در «خصال صدوق» نقل شده که: «عن رسول الله رفع عن امتی تسعة اشياء، الخطاء و النسیان

کج روی، راه توبه و بازگشت همیشه بر روی بندگان باز است، هر کس بخواهد می تواند از آن راه برود و برای پاکیزه گی خود، طلب بخشش بنماید. و هیچ کسی او را از رحمت خدا دور نمی سازد و میان او و خدا، بنده و پروردگارش، هیچ در بسته و هیچ پرده و مانعی نیست.

اگر کسی راه خطا رفت و مرتکب گناهی شد، درها و راه ها به روی وی بسته نمی شود، و وی یک فرد از بین رفته و مطرود و ملعون! نیست و تاریکی محض دو روی را نمی پوشاند!... آنجا نور است و اینجا راه؟ و در پشت سر آن هم دست مهربان و حمایت کننده ای: دست توبه و بازگشت جدی، که پاکی و بخشش و رحمت به او می بخشد و در روح و رحمت او را غوطه‌ور می سازد:

زمر ۵۳ بگو: «ای بندگان من که بر خود زیاده روی کرده اید، از رحمت خدا نومید نشوید که خدا گناهان را یکسره می بخشد، او آمرزگار و رحیم است». در اسلام، خدا گناهکار را برای ابد طرد نمی کند، به طوری که گناه او جز با خودکشی، شکنجه خود، یا زندگی روح وی در جسدهای ناپاک نسل های آینده!، قابل گذشت و بخشش نباشد. و همچنین کفاره گناه او، این نیست که خداوند - پاکیزه و منزه باد - از آسمان نازل شود تا شکنجه ببیند، و به عنوان کفاره گناه بشر، مصلوب گردد.^(۱) در صورتی که او خدای همه افراد بشر است و می تواند بدون مصلوب شدن و شکنجه دیدن، آنان را پاک گرداند.

و همچنین پذیرش توبه، نیازمند قسیس و کاهن و کرسی اعتراف نیست، و چنین هم نیست که گناه برای ابد در بالای سر انسان بچرخد و راه فرار و چاره ای هم نباشد!

هر انسانی می تواند مستقیماً متوجه خدا شود و به سوی او بازگردد به شرط آنکه در گناه خود اصرار نرزد و از انجام آن پشیمان باشد، در این صورت خداوند در رحمت را می گشاید. و او را در زمره بندگان خود می پذیرد و رحمت و بخشش او، شامل حال وی می شود.

راه توبه و بازگشت به سوی خدا، همیشه و در همه حالات باز است و از رحمت

و ما اکرهوا علیه و ما لایطیقون و ما لایعلمون و ما اضطروا الیه و...» این خبر در مسئله «اصالة البرائة» مورد استناد و اتکاء علمای «علم اصول» است.

۱- اینها همه از افسانه های یهودیت و مسیحیت تحریف شده است و هرگز واقعیت ندارد.

و گشایش خدا، یأس و ناامیدی نیست، هر کس که خواست می تواند در خانه او را بزند و بدون اجازه به سوی او برود:

یوسف ۸۷ «از رحمت و گشایش خداوند مأیوس نشوید که جز گروه کافران از گشایش خدا نومید نمی شوند».

اسلام در این موضوع تا آنجا پیش می رود که انسان در نظر ابتدائی و سطحی، خیال می کند که اصول اسلام می خواهد مردم نخست گناه کنند و پس از آن توبه کنند!.. در حدیث است که «هر بشری خطاکار است و بهترین خطاکاران، توبه کنندگان» و باز آمده است که:

«سوگند به خدائی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نکنید خداوند شما را می برد! و به جای شما کسانی را می آورد که گناه و سپس استغفار نموده و طلب بخشش نمایند و خدا آنان را ببخشد!»^(۱)

ولی اگر نیک بنگریم می بینیم که اسلام گناه را نیکو جلوه نمی دهد، بلکه راه توبه و بازگشت را ساده و آسان می داند. و جان و دل خطاکاران را به نور امید و عفو روشن می سازد و روح های گناهکاران را بدین وسیله از نگرانی و ناراحتی درونی نجات می دهد و بحران و کشمکش داخلی را از بین می برد.

البته این امر را هنگامی انجام می دهد که روان افراد را بیدار می کند و از آنان بیداری و مراقبت را می خواهد و تعلیم می دهد که مواظب نفس خود باشند و آنان را از شهوات و لذات حرام و غیرمشروع، و امتحان زن و ثروت و مال و اولاد می ترساند، و شر و بدی را به صورت شیطانی تصویر می کند که همت آنان را به وسوسه می اندازد و در کمین آنان است:

آل عمران ۱۴-۱۷ دوست داشتن خواستنی ها از زنان و فرزندان و بسته های فراهم شده طلا و نقره و اسبان داغدار و رمه و کشت، برای مردم آرایش یافته، این کالای زندگی دنیاست و بازگشتگاه نیک پیش خداست. بگو: آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که پرهیزکار بوده اند، نزد پروردگارشان بهشت هاست که جوی ها در آن روان است و در آن جاودانند با همسران پاکیزه

۱- حدیثی است که «مسلم» آن را نقل کرده است.

و خشنودی خدا، و خدا بینای بندگان است. کسانی که می گویند: پروردگارا، ما ایمان داریم گناهان ما را بیامرز و از عذاب جهنم مصونمان دار: صابران و راستگویان و فرمانبران و انفاقگران و آمرزش طلبان در سحرگاهان!

اعراف ۱۹-۲۴ و ای آدم! تو و همسرت در این بهشت آرام گیرید و از هر جا خواستید بخورید، و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمگران می شوید. شیطان وسوسه شان کرد، تا عورت‌هایشان را که پنهان بود بر آنها نمودار کند و گفت: پروردگارتان از این درخت منع نکرد، مگر از بیم اینکه دو فرشته شوید یا از زندگان جاوید باشید. و برای آنها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. به فریبی سقوطشان داد و چون از آن درخت بخوردند عورتشان در نظرشان نمودار شد و بناکردند از برگ های بهشت به خود بچسباندند و پروردگارشان به آنها بانگ زد: مگر من از این درخت منع‌تان نکردم به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟ گفتند پروردگارا! ما به خویش‌تن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحمان نکنی از زیانکاران خواهیم بود. گفت چنین که دشمن همدیگرید پائین روید و شما را در زمین، تا زمانی، قرارگاه و برخورداری است.

ولی اسلام، مبارزه بین انسان و شیطان را طوری جلوه نمی دهد که مردم همیشه در یک ناراحتی باطنی بمانند یا بدین وسیله شخصیت و نیرو و فکر آنان نابود شده و از بین برود، بلکه می خواهد بدین واسطه آن را به بیداری دعوت کند و می خواهد که عوامل و انگیزه های شیطانی گناه و فساد را نشان دهد تا بشر، و اولاً آدم، تسلیم شهوت ها و گمراهی ها نشود:

اعراف ۲۷ ای پسران آدم! شیطان شما را فریب ندهد، چنانکه پدر و مادرتان را که لباسشان را از تنشان کنده بود تا عورتشان را در نظرشان نمودار کند، از بهشت بیرون کرد او با سپاهش از آنجا که شما نمی بینید شما را می بیند، ما شیطان را دوستان کسانی که ایمان ندارند قرار داده ایم.

و در عین حال، روشن می کند که گناه بشر، چیزی به مثابه شمشیر برهنه آویزان شده در بالای سر افراد نیست و کفاره های عجیب و غریبی هم از آنان نمی خواهد که خدا را از صورت خدائی بیرون آورده و به شکل «پسر خدا» درآورد! بلکه مسئله، ساده تر از این چیزها است:

بقره ۲۷ و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت و خدا او را ببخشید که وی بخشنده و رحیم است. البته همه این سهل شماری ها و آسان گیری ها، و همه این درهای باز توبه و رحمت برای کسانی است که در گناه اصرار نورزند، و گرنه درهای رحمت نیز بسته خواهد شد.

بقره ۸۱ آری! هر که کار بدی کند و گنااهش بر او چیره شود آنها از مردمان جهنمی هستند که در آن جاودانند.

برای اینکه گناه زیاد و بی باکی و بی مبالاتی، قلب را می کشد و روشنائی روان را خاموش می سازد و از اینجاست که درها بسته می شود و مسئله عذاب و کیفر دردناک به میان می آید، و در واقع این فرصت ها و امکانات، از دست کسی خارج می شود که استحقاق رحمت حق را با اصرار در گناه از دست می دهد و در واقع خود آن را نمی خواهد و در پی آن نمی رود.

اما گناهکاران توبه کار... اسلام به روح آنان نیرو می بخشد و دل و جان آنان را آرامش و اطمینان می دهد و بیش از بیداری و برگشت به سوی حق و عدم تکرار گناه، چیزی هم از آنان نمی خواهد و البته بیداری و برگشت هم هرگز شخصیت انسان را از بین نمی برد و موجب تشویش و نگرانی درونی هم نمی شود. اسلام در رویدادها و واقعیت های تاریخی خود، مردانی را دیده و شناخته است که بیداری درونی آنان به حد نهایت دقت و مواظبت رسیده ولی روح های آنان همچنان در راه تکامل و ترقی بوده است و آنان همه از مردان عمل، پراتیک، سازنده و امیدوار بوده اند - چنانکه یک مرد پراتیک و سازنده و امیدوار به زندگی، می تواند بوده باشد - و در رأس اینها گروهی از اصحاب نخستین پیامبر، قرار دارند که اسلام آنان را از بت پرستی و کفر نجات داد و زنده کرد، و سپس همه آنان از یاران پیامبر شدند. اینان نمونه های کاملی از بیداری درونی و وجدانی و اطمینان و آرامش امیدوار کننده در ادراک و احساس و تجمع و وحدت شخصیت و راه و روش در متن زندگی، هستند.

تکلیف و نیرو

به طور کلی اسلام می خواهد که فرد را به بیش از آنچه در نیروی خود دارد، در کارها و اعمال و رفتارش مکلف نسازد. برای اینکه تکلیف مافوق نیرو و قدرت، اعم از مثبت و منفی، جز سه واکنش زیر، نتیجه دیگری نمی تواند داشته باشد:

۱ - فشار و ناراحتی، محرومیت و عقده درونی، کوبیده شدن شخصیت انسانی در زیر فشار روحی، باز داشتن زندگی از پیشرفت و ترقی و تکامل لازم.

۲ - نفرت و انزجار، و قیام بر ضد اوامر و نواهی و فرمان نبرد از دستورات، و دشمنی ریشه داری که واکنش حتمی فشار زیاده از حد است و منجر به زیاده روی و بی مبالاتی در گناه و اباحه در کارها، می شود.

۳ - اضطراب و تشویش، و نگرانی دائمی، و احساس ابدی بر گناهکاری و کوتاهی در کار، حتی در کارهایی که گناه و قصور و تقصیری در بین نبوده باشد. و این یک شکنجه دائمی غیرقابل تحملی است.

و از اینجاست که اسلام می خواهد همه تعالیم و تکالیف وی، در چهارچوبه قدرت و نیروی هر فردی باشد، و در هنگامی که چیزی را نفیاً یا اثباتاً تشریح می کند، طبیعت بشری را با تمام امکانات و شرایطی که دارد در نظر می گیرد و سپس به او اجازه می دهد که اگر خواست و توانست - بدون تحمیل کوچکترین زحمت و فشار و مشقتی - بیش از مقدار لازم و ضروری را هم به جا بیاورد و بدین وسیله او را از شکست و سقوط باز می دارد و از چموشی و سرکشی نیز نگه می دارد و از نگرانی و تشویش هم در می آورد.

قرآن مجید در این باره می فرماید:

بقره ۲۸۶ خدا هیچ کس را، جز به اندازه قدرت و توانش مکلف نمی سازد.

حج ۷۸ «در این دین برای شما سختی ننهاده».

و پیامبر بزرگ می فرماید: **«این دین سهل و آسان بوده سخت و مشکل نیست...»**

و همچنین پیامبر اکرم از سخت گیری و فشار در تفسیر و توجیه دین و در قیام به تکالیف و دستورات آن، نهی می کند و می فرماید: «بر خود سخت گیری نکنید که بر شما سخت تمام می شود». و یا می فرماید: «این دین محکم و استوار

است، در آن با مدارا رفتار کنید». و سخت گیری بر خود را به مسافری که توشه خود را تمام می کند و به مقصد هم نمی رسد، تشبیه می کند: «کسی که تئد روی کند!، نه راهی طی می کند و نه مرکب سالمی بر خود باقی می گذارد».

در آنچه گذشت مثالهایی بر این میانه روی و حفظ اعتدال و مراعات نیرو و قدرت، و بالخصوص در موضوع ترتیب و تنظیم تمایلات و نیازمندی ها و اعتراف به انگیزه های گناه و خطا، گفته شد که بی مناسبت نیست که گوشه دیگری را نیز مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

بنا به عللی، انگیزه های خشم و غضب و عوامل پیدایش آنها، چیزی نیست که بتوان آنها را با وسائلی از بین برد و نفس بشر را راحت ساخت!؛ خشم و غضب گاهی از احساس شخصیت!، گاهی از تضاد و تصادم منافع، و گاهی از اختلاف عقیده و ادراک به وجود می آید.

البته اسلام همیشه به گذشت و بخشش و مدارا و خوش روئی دعوت می کند، ولی هرگز از نظر دور نمی دارد که احساس غضب و خشم هم از احساسات طبیعت بشری است، و از اینجاست که از بشر نمی خواهد که آن را از خود براند و نابود کند! و همچنین آن را به خودی خود جرم و گناهی نمی شمارد، بلکه همیشه به کظم غیظ و فرو بردن خشم می خواند...

البته نه برای اینکه در دلها بماند و عقده هائی شود و یا به صورت کینه ای در قلب ها جایگزین گردد، بلکه برای اینکه این خودداری، راهی برای تکامل و ترقی عقل و جان انسانی شود و برای این منظور، روح بشر را تشویق و ترغیب و تحسین - نه با امر و تکلیف جبری - تربیت و پرورش می دهد.

شوری ۴۳ هر که صبر کند و درگذرد، این از کارهای نیکو و مطلوب است.

آل عمران ۱۳۴ نگهداران و فرو برندگان خشم و بخشندگان مردم.

و این چنین میان «صبر» و «بخشش» و بین «کظم» و «عفو» را با همدیگر جمع می کند، برای اینکه اگر «صبر و کظم» توأم با «بخشش و عفو» نباشند، منجر به کینه و حقد و عقده درونی می شود و اسلام از حقد و کینه در دلها، بیزار است، بنابراین همیشه به گذشت و عفو می خواند، تا جان و دل مردم را از آلودگی به آثار خشم و غضب پیش از آنکه موجب کینه و نفرت گردد، پاک

سازد.

اسلام **دعا و نیایش** دوست داشتنی ایمان آورندگان را، چنین قرار داده است:

حشر ۱۰ پروردگارا، ما را با برادرانمان که پیشی گرفته اند بیمارز و در دل ما، پروردگارا، نسبت به کسانی که ایمان آورده اند کینه مگذار...

اعراف ۴۳ و **اهل بهشت** را هنگامی که با علو و برتری توصیف می کند، چنین معرفی می نماید: - کینه ای را که در سینه هایشان بوده، بیرون کرده ایم...

فرقان ۶۳ و از «**بندگان خدا**» چنین سخن می گوید: - بندگان خاص خدای رحمان آن کسانی که بر زمین با وقار و سنگین راه می روند و چون جهالت پیشگان خطابشان کنند، سخنی ملایمت آمیز و سلام می گویند یعنی با خطاب خشک و خنک و ناپاک نادانان، با گذشت و اغماض مقابله می کنند.

اسلام پیدایش خصومت و دشمنی بین دو فرد و جدائی آنان را ناگوار و ناروا می داند ولی این را هم ارزیابی می کند که احساس خشم را نمی توان از بین برد و لذا آن را به مجرد پیدایش، جرم و گناه نمی شمارد، و همانند مسیحیت نمی گوید: «هر کسی که به ناحق بر برادر خود خشمناک شود، سزاوار حکم خواهد شد»^(۱)

و اگر برای صلح و سازش و همزیستی می خواند، فرصتی را بهوجود می آورد که در آن، آتش غضب و شعله خشم خاموش شده و روان انسانی به آرامش و وقار و متانت برگشته باشد. به هر دو فرد نزاع کننده قبل از آنکه صلح و آشتی را الزامی بدانند، سه روز مهلت و فرصت می دهد که خشم خود را فرو نشانند و به نفس خود آرامش بخشند: «بر هیچ مسلمانی سزاوار و جایز نیست که از برادر خود بیش از سه روز دوری گزیند و از همدیگر، وقتی به هم می رسند، رو برگردانند، البته بهترین آنان کسی است که به صلح و سلام پیش قدم باشد».

۱- در انجیل متی - فارسی چاپ بیروت ص ۲۲ - می نویسد: «هر کس - بی جا و بیهوده - بر برادر خود غضب کند مستوجب حکم خواهد بود و هر کس به برادر خود بگوید، «**وقا**» باز مستوجب حکم خواهد بود و اگر بگوید: «ای احمق مستحق آتش دوزخ خواهد بود...»
«وقا» یک لفظ سریانی است و افاده تحقیر می کند. رجوع شود به: کتاب «قاموس کتاب مقدس» تألیف مستر هاکس چاپ بیروت ص ۴۱۹.

اسلام بی تابی و ناراحتی جزئی را که به واسطه آن نفس انسان به سستی می گراید، بد و ناروا می شمارد و مردم را به سوی ایمان به خدا می خواند، برای اینکه صبر و خودداری، مقیاس نیرو و مقیاس ایمان است. و پیامبر می فرماید: **«کسی که همانند دوران جاهلیت بر خود سیلی زند و یقه خود را**

پاره کند از ما نیست» ولی اسلام هرگز حزن و اندوه و اشک ریزی را جرم نمی شمارد، و نفس را بر سکوت جامد و خشک، که مافوق قدرت و توانائی است - و شاید منجر به قساوت قلب و سنگ دلی گردد - مجبور نمی سازد.

این محمد(ص) پیامبر خدا است که چشمانش به خاطر مرگ پسرش «ابراهیم» اشک می ریزد و در حالی که او در بستر مرگ آرمیده است، او را صدا می زند: «ای ابراهیم! چشم اشکبار است و دل مالا مال از حزن و اندوه، ولی چیزی جز آنچه رضای خدا است، نمی گوئیم و نمی خواهیم، ما در فراق و جدائی تو، ای ابراهیم! اندوهناکیم...».

صبری که اسلام می خواهد، استقامتی است به خاطر خدا و در راه خدا و برای ذکر خدا، و برگشت دادن غمها و غصه ها به سوی خدا است:

بقره ۱۵۵-۱۵۷ شما را به شمه ای از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات امتحان خواهیم کرد و صابران رانویده، آنها که چون مصیبتی بر آنان برسد گویند: ما متعلق به خدائیم و به سوی او باز می گردیم، درود و رحمت پروردگارشان بر آنها باد که هدایت یافته گانند...

و همچنین... و همچنین... اسلام بر هیچ کسی، بیش از طاقت و نیرویش تکلیف نمی کند، و لذا است که فرد، از زیر بار آن در نمی رود و زیر آن خورد و نابود هم نمی شود، و هرگز هم بین تکلیف و نیرو، متزلزل و حیران نمی ماند، بلکه به راحتی آن را انجام می دهد و با اطاعت و پیروی، قوت قلب می یابد، و با انجام دادن آن دل و جان را روشن گشته و آرامش خاطر می یابد.

توکل بر خدا

اسلام، با ایجاد روح **توکل بر خدا** و اطمینان به نزدیکی او و ایمان به رحمت و توجه و حمایت وی، در نفس انسانی آرامش و صلح و عزم و اراده، بهوجود

می آورد، و این از خصلت های اساسی عقاید دینی است که اسلام در آن، با سایر ادیان آسمانی شریک است. ولی در اسلام امتیازی هست که در ادیان دیگر نیست و آن اینکه: ارتباط خدا و بنده در اسلام، مستقیم و بدون واسطه و بدون دخالت کاهن و قسیس است و به اراده هیچ مخلوقی، نه در زمین و نه در آسمان، بستگی ندارد.

در سایه این ارتباط و پیوند مستقیم، هر فردی احساس می کند که او به یک نیروئی که مافوق آن نیروئی نیست، اتکاء دارد، و این نیرو همیشه حاضر و آماده است، و در صدد آن است که به او یاری کند و نیرو بخشد، ولی به شرط آنکه: خود را خالص او گرداند و کسی را در نیرو و ادراکات خود شریک نسازد و برای کسی جز او، حسابی در درون خود باز نکند:

غافر ۶۰ پروردگارتان گفته: مرا بخوانید تا اجابتان کنم.

بقره ۱۸۶ و اگر بندگان مرا از تو بپرسند، من نزدیک هستم و چون صاحب دعا، مرا بخواند دعای او را اجابت می کنم. مرا اجابت کنند به من مؤمن باشند شاید به کمال برسند.

و در سایه همین نیرو و قدرت، همه قدرت های ظاهری زمین، شکست می خورند و از بین می روند و جلال و جبروت و شوکت بی جای بشری یکسره سقوط می کند... و کاملاً روشن می شود که همه نیرومندان و ثروتمندان و صاحبان جاه و جلال و نفوذ و قدرت، موجودات کوچک و ضعیفی هستند که هرگز نمی توانند برای احدی، کوچکترین سود یا ضرری را برسانند:

توبه ۵۱ بگو: به ما، جز آنچه خدا بر ایمان مقرر کرده نمی رسد که او مولای ماست و مؤمنان باید به خدا توکل کنند.

همه نیروهای زمین با یک «مگس» نمی توانند مبارزه کنند:

حج ۷۳ و اگر مگس چیزی از آنها برآید، باز گرفتن از آن نتوانند، طالب و مطلوب، ناتوانند.

و در سایه همین نیرو، هر فردی به: روزی، مقام و موقعیت، به زندگی و سلامتی خود، اطمینان می یابد، و هیچ قدرت و هیچ احدی نمی تواند در روزی یا هر چیز دیگری از امور دنیا و امور آخرت وی، تصرف و دخالتی بکند و او از همه

قدرت ها برتر و نیرومندتر است و با هر نیرو و مقامی که سربلند کند می تواند مقابله کند. زیرا او، از این منبع نیروی بزرگ و ازلی و ابدی، کمک و یاری می گیرد... نیروئی که هرگز از بین رفتنی نیست و در سراسر عالم هستی می تواند همه گونه دخالت و تصرفی را بنماید و جباران و زورمندان و حکومت ها را از بین ببرد:

آل عمران ۶۲ بگو: ای خدای صاحب ملک، ملک به هر که خواهی می دهی و ملک از هر که خواهی می ستانی، هر که را خواهی عزیز می کنی، همه خوبی ها به دست تو است که تو بر همه چیز توانائی.

آل عمران ۱۶۰ اگر خداوند شما را نصرت دهد، هیچ کس بر شما چیره شدنی نیست و اگر شما را رها کند، کیست که پس از وی نصرتتان دهد پس مؤمنان به خدا توکل کنند.

فاطر ۱۰ هر که عزت خواهد، عزت یکسره خاص خدا است.

منافقون ۸ عزت خاص خدا و پیغمبر او و مؤمنان است.

فاطر ۳ ای مردم! نعمت دادن خدا را به شما یاد کنید، مگر آفریننده ای جز خدا هست که از آسمان و زمین روزیتان دهد؟ خدائی جز او نیست پس کجا سرگردان می شوید؟

اگر همه نیروهای زمینی، دست به دست هم دهند که به او آسیبی برسانند، در صورتی که خدا نخواهد، هرگز نمی توانند آن را عملی سازند، و اگر خدا خواست که بر او صدمه ای برسد، به خاطر حکمت و فلسفه عالیه ای است که خدا می داند، و در واقع خیر و برکتی است که از مصلحت فرد بالاتر است و بلکه مصلحت فرد نیز در آن است که وی نمی داند، ولی خدای عالم و دانا بر تمام امور و اوضاع، بر آن واقف است.

بقره ۲۱۶ شاید چیزی را مکروه دارید که برای شما خوبست و شاید چیزی را دوست دارید که برای شما بد است، خدا می داند و شما نمی دانید. و هر فردی باید خود را تسلیم خدا کند و رضای خدا را هدف خود قرار دهد و

برای بزرگداشت نام خدا و اجرای عدالت اجتماعی جهاد و مبارزه کند تا خواست خدا را در سراسر روی زمین برقرار سازد و هرگز تسلیم کسی نشود و سست نگردد و اگر در این راه چیزی از دست او رفت بر آن متأسف نگردد و هر چه که در این راه بپردازد، از بین نمی رود و پیش خداوند برای وی محفوظ است.

آل عمران ۱۶۹ کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار بلکه زندگانند و نزد پروردگار خویش روزی می برند.

محمد ۳۵ «... خدا با شماست و هرگز اعمال شما را کتمان نکند». و پس از همه اینها، خدا نگهدار و نگهبان او بوده و بر او انعام و اکرام کننده است:

اسراء ۷۰ فرزندان آدم را کرامت دادیم و در خشکی و دریا حملشان کردیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم، برتری کامل.

و او بر بندگان مهربان و بخشنده است، اگر گناه کرد توبه و بازگشتش را می پذیرد و او را می بخشد، یا در قبال هر بدی و سیئه ای، از او حساب می کشد، و اگر گمراه شد، او را هدایت و ارشاد می کند، و اگر احسان و نیکی کرد، پاداش وی را چند برابر کند. و عذاب و عقاب شدید او، فقط در حق کسانی است که در گمراهی و گناه، اصرار ورزند:

غافر ۳ بخشنده گناهان و پذیرنده توبه ها و سنگین مجازات و صاحب نعمت ها...

انعام ۱۶۰ هر کس نیکی ای بیاورد، ده برابر آن دارد و هر کس بدی ای بیاورد، جز برابر آن، سزایش ندهند و ستمشان نکنند.

و به وسیله همین امور است که نفس انسانی، جان و دل فرد، اطمینان و آرامش و ایمان می یابد، حوادث و وقایع روز، او را تکان نمی دهد، و دلهره ها و ترس ها او را از بین نمی برد، از هیچ چیزی ناراحت و نگران نمی شود، و از هیچ نیروئی نمی هراسد:

رعد ۲۸ همان کسان که ایمان دارند و دلهایشان به یاد کردن خدا آرام می گیرد، بدانید که دلها به یاد خدا آرام می گیرد.

تضمین ها و تأمین ها

البته اسلام، طبق خواست نظریه کلی وی درباره زندگی و انگیزه ها و عوامل آن، و همچنین تمایلات و نیازمندی ها و مادیات و معنویات آن، انسان را فقط به عهده عقیده روحی در درون، واگذار نمی کند، بلکه او را برای تحقق بخشیدن به اسباب و وسائل آن در عالم واقع و تحقق خارجی، کمک می کند، زیرا دنیای خارج و تحقق و واقعیت در اسلام، جز ترجمه عملی عالم درون و وجدان، چیز دیگری نیست.

از اینجاست که اسلام تنها در حد و مرز ازدیاد تضمینها، با ایجاد توکل فرد بر خدا، نمی ایستد، بلکه برای کفالت زندگی علمی وی نیز تضمین های اطمینان بخشی را وضع می کند که هر فردی در سایه آن جز آرامش و عدالت و رفع نیازمندی ها، چیزی احساس نمی کند.

اسلام در قبال هرگونه تجاوزی به هر فردی، تأمین می دهد: تجاوز فردی به فرد دیگر، یا تجاوز حاکمی بر فرد!... و در واقع فرد را در برابر حوادث بیمه می کند و از اینجاست که «فرد» در «اجتماع اسلامی» احساس می کند که در محیط سالمی زندگی می کند و در اجتماعی به سر می برد که جان و مال و عرض وی در امان است: «احدی از شما ایمان نیاورده، مگر آنکه، آنچه را برای خود می خواهد برای برادر خود هم بخواهد».

«همه مسلمان بر مسلمان حرام است: خون و عرض و مال او»... «سوگند به خدا، ایمان نیاورده (سه بار این سوگند را تکرار فرمود)، گفتند: چه کسی ایمان نیاورده یا رسول الله؟ فرمود: کسی که همسایه اش از شر و زحمت او در امان نباشد».

«حاکم هم جز در چهارچوب قانون، بر او هیچ گونه تفوق و برتری و سلطه ای ندارد. البته قانونی که خدائی است و فرد و حاکم، هر دو از آن اطاعت و پیروی می کنند. قانونی که از هوی و هوس حاکم یا طبقه و گروه بخصوصی الهام نمی گیرد، قانونی که فقط به خاطر مصلحت حاکم یا طبقه خاصی بهوجود نیامده است، بلکه آن را خدای همه و مالک همه، برای همه و به نفع همه وضع کرده است اطاعت از این قانون اطاعت از خدا است، نه اطاعت بنده ای از بندگان خدا، و تضمینها و تأمین های آن برای همه است، برای

اینکه آن، برای همه وضع شده است.

و این از امتیازات تأسیس حکومت، بر پایه دین و قانون دینی است.
و آزادی کامل و همه جانبه ای از شر عبودیت و بندگی زمینی و مادی، جز در سایه این قانون امکان پذیر نیست، و تا روزی که گروهی از بشر - هر گروهی که می خواهد باشد - برای دیگران وضع قانون می کنند، مساوات مطلقه، عدالت اجتماعی، مراعات مصلحت و سود همه، عملی نخواهد شد، بلکه طبقه حاکمه همیشه احساس خواهد کرد که آنان، چون قانونگذارند، برتر و بالاتر از همه هستند! و علاوه، قانون هم همیشه به سود همان طبقه خاص وضع خواهد شد و منافع همه تضمین و تأمین نخواهد گشت...

اصولاً فقط در یک صورت می توان فرد را تابع و پایبند قانون ساخت و آن هنگامی است که فرد، آزادی و سود و سربلندی خود را احساس کند، و همه قانون ها و برنامه ها از قانون خدا الهام و کمک بگیرند... خدائی که حاکمی جز او نیست و سلطانی جز او نتوان یافت و برای او در پیروزی طبقه ای، یا شکست طبقه دیگری، هیچ گونه سودی نتوان شمرد، بدون شک فقط در این صورت است که فرد به عدالت مطلقه اطمینان یافته و آرامش می یابد و در اینجاست که هیئت حاکمه، از مقام جلال و جبروت ناشی از تسلط و نفوذ قانونگذاری، پائین می آید و می بیند که او مالک و صاحب هیچ چیزی نیست و بایستی فقط مجری قوانین خدائی باشد که بر او، و بر دیگران، به طور مساوی و یکسان، آمده است.
و این همان آزادی کامل و استقلال واقعی انسان است.

اسلام به وسیله قانون خود همه تضمین ها و تأمین ها را برای فرد بهوجود می آورد: زندگی و مال و عرض او را نگهداری می کند و او در قبال آن فقط مرهون منت خداست. اسلام در مقابل مسخره و استهزاء، تفتیش و تجسس، غیبت و بدگوئی، و پیروی از گمان و ظن، از او حمایت می کند.

حجرات ۱۱ شما که ایمان دارید، گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند و نه زنانی، زنان دیگر را، که شاید آن زنان

بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگوئید و همدیگر را به لقب خطاب مکنید که عصیان کردن از پس ایمان، نشانه بدی است و هر که توبه نکند، آنها ستمگرانند.

حجرات ۱۲ ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری گمان ها پرهیزید که بعضی گمان ها گناه است، **کنجکاوی و تجسس** (احوال مردم) مکنید و غیبت همدیگر مگوئید مگر کسی از شما دوست دارد گوشت مردار برادر خود را بخورد؟ آن را مکروه دارید، از خدا بترسید و خداوند توبه پذیر و رحیم است.

اسلام آزادی خانه و لزوم رعایت احترام آن را نیز تضمین می کند، کسی بر ضد آن نمی تواند اقدامی کند و نمی تواند بدون اجازه وارد آن شود.

نور ۲۷-۲۸ شما که ایمان آورده اید. به خانه ای جز خانه های خودتان، وارد نشوید، تا آشنائی دهید و بر ساکنان آن سلام کنید این برای شما بهتر است. شاید پند گیرید، اگر کسی را در خانه نیافتید، بدان در نیائید تا شما را اجازه دهند، اگر گفتند باز گردید، باز گردید که برای شما پاکیزه تر است و خدا، به اعمالی که می کنید داناست.

حتی جرم را هم نباید با محاصره خانه و تفتیش مردم در مسکن و خانه های خود، اثبات کرد.

روایت شده که «**عمر بن خطاب**» هنگام گشت شبانه خود از خانه ای صدای عربده زن و مردی را شنید! از دیوار منزل بالا رفت تا از جریان مطلع شود! ناگهان زن و مردی را دید که پیاله شرابی نیز در جلو دارند! عمر فریاد زد: ای دشمن خدا!، خیال کردی که خداوند تو را در حال گناه و معصیت هم حفظ می کند و مخفی می نماید؟ مرد در جواب گفت:

یا امیرالمؤمنین! من برای خدا یک گناه کردم و تو سه گناه!، خدا می فرماید: «لاتجسسوا» (تجسس و تفتیش نکنید) و تو از کار ما تجسس کردی، و خدا می فرماید:

«وأتوا البيوت من أبوابها» (از درهای خانه وارد شوید) و تو از دیوار بالا رفته

و وارد منزل من شدی، و خدا می فرماید: «لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی اهلها» (جز خانه خودتان، خانه دیگری وارد مشوید، تا آنکه آشنائی دهید و بر ساکنان آن سلام کنید) و تو این کار را انجام ندادی!.

عمر دید که حق با مرد گناهکار است... و او را به توبه واداشت.

با چنین تضمین ها و تأمین هائی، اسلام کفالت همه آزادی و احترام و آرامش فرد را به عهده می گیرد، و اگر کسی بر او تجاوز کرد - هر کسی که می خواهد باشد، در هر مقامی هم که باشد ولو در رأس هیئت حاکمه - «قصاص» در انتظار اوست.

اسلام نه در قانون و نه در رویدادهای تاریخی خود - آن روزگاری که حکومت واقعی داشت - در مسئله حیاتی قصاص و کیفر، میان خلیفه و امیر و میان هیچ فردی از افراد توده مسلمان، هیچ گونه امتیازی قائل نشد.

محمد(ص) پیامبر خدا، از مردم می خواست تا اگر حقی بر گردن او دارند، با صراحت تمام بگویند و از او بخواهند، و **علی بن ابیطالب(ع)** با یک نصرانی که لباس جنگی او را دزدیده بود برای محاکمه پیش قاضی می روند و چون قاضی دلیلی بر ضد دزد نمی یابد، به نفع او رأی می دهد، و علی هم در قبال آن فقط تبسمی کرده و بر قاضی اعتراضی نمی کند. و **عمر بن خطاب** از ابن مصری فرد عادی مسلمان می خواهد که «**ابن الاکرمین**» پسر «**عمر بن عاص**» حاکم مصر را بزند، تا راضی شود.

و همچنین... رویدادهائی که فرصت تفصیل آنها نیست و ما به طور اشاره، از آن می گذریم و به این اجمال اکتفا می کنیم.^(۱)

اسلام، سپس روزی و مایحتاج ضروری هر فرد را در عهده جماعت و مردم تضمین می کند: کار و اجرت و مزد منصفانه در زمان نیرومندی و قدرت، ضمانت ها و بیمه های اجتماعی در زمان تعطیل و دوران ناتوانی و عدم قدرت و در صورت مرض و در زمان پیری و همچنین کفالت کودک شیرخوار و نوباوگان

۱- به فصل «رویدادهای تاریخی» در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» رجوع شود (مؤلف).

را به عهده دارد تا بزرگ شوند و توان کار را به دست آورند. ما در این باره، در ضمن صحبت از «صلح و آرامش اجتماع» به تفصیل سخن خواهیم گفت و در اینجا همین اشاره به ضمانتهائی برای حفظ فرد، کافی است، و این تضمین ها و تأمین ها، پس از تسکین و آرامش روحی فرد، با اعتقاد به مبادی مکتب اسلام، موجب تسکین قلب و اطمینان به خود، در زندگی واقعی و عملی می شود، اسلام همه وسائل صلح را در درون و وجدان فرد بهوجود می آورد، و شعار آن در این زمینه، همان شعاری است که ما در ابتدای این فصل آن را اعلام کردیم: «در جهانی که وجدان افراد از آرامش و صلح بهره مند نباشد هرگز صلح جهانی برقرار نخواهد گشت».

صلح و آرامش در خانه

خانه، مأوی و مسکن انسان است و در سایه آن دوران کودکی و کوچکی به سر می‌رسد، و هر کودکی، خواهی نخواهی راه و روش آینده خود را از «خانه» یاد می‌گیرد و برنامه زندگی وی در هوای هر خانه ای که در آن تنفس می‌کند، شکل می‌گیرد. و چه بسیار بوده اند حوادث و وقایعی، که در پرده سینمای زندگی به نمایش گذاشته شده و در تاریخ نیز تأثیراتی کرده که انگیزه‌های ناپیدای آن از عوامل **خانه** وی سرچشمه گرفته است.

بدون شک فردی که در **خانه** خود از صلح و آرامش بهره مند نشود، ارزش واقعی صلح را درک نخواهد کرد و طعم آن را نخواهد چشید و هرگز فردی که در اعصابش ناراحتی، و در روحش تشویش، و در جانش نگرانی است، هوادار صلح نخواهد بود.

اسلام، به موازات توجه به روح و درون فرد... و محیط اجتماع بین‌المللی، می‌کوشد که بذر صلح را در **خانه** بپاشد و ریشه آن را در آنجا محکم سازد زیرا همه اینها به مثابه زنجیر به هم پیوسته ای هستند که در بین آنان اتحاد و پیوند ناگسستنی وجود دارد.

پیوند مقدس

اسلام نخست رابطه خانوادگی و داخلی را به صورت روشن و درخشانی تصویر می‌کند که از آن اشعه: مهربانی، عاطفه، محبت و همکاری می‌تابد و بوی عطر می‌آید:

روم ۲۱ از جمله آیه‌های وی این است که برایتان از خودتان همسران آفریده، تا بدان‌ها آرام‌گیرید و در میان شما دوستی و مهربانی نهاد.

بقره ۱۸۷ آنها پوشش شمایند و شما پوشش آنهائید...

پس این پیوند مقدس پیوند دلها، عامل آرامش و سکون رابطه مهربانی و دوستی است که شما در الفاظ آن هم نرمی و مودت و عاطفه و مهربانی احساس می‌کنید و این مسئله، تعبیر کاملی از حقیقت ارتباطی است که اسلام برای این پیوند انسانی محکم و دوستانه لازم می‌دارد، و این درست هنگامی است که همه

هدف های این پیوند را نیز در نظر می گیرد که چگونه امتداد زندگی با به دنیا آمدن فرزندان بسته به آن است، و این هدف ها، شکل پاک و بی آلاشی به آن می دهد و اسلام به پاکی و صمیمی بودن آن اعتراف می کند و روش ها و خواسته های آن را با همدیگر یکسان می کند و از اینجاست که خداوند می فرماید:

بقره ۲۲۳ زنان شما، کشت شمايند...

و در واقع به چگونگی ازدیاد و اکثار، و تولید مثل توجه دارد. اسلام، این خلاء، یا این پناهگاه و مسکن را با تمام قوا مراعات، و با تمام نیرو و ضمانت ها احاطه می کند و طبق طبیعت و روش کلی اسلام، فقط به پرتوافکنی های روحی، و امور معنوی اکتفا نمی کند. بلکه برای پشتیبانی آن، برنامه های قانونی و ضمانت های تشریعی هم بپا می خیزند!

اولاً: ضروری است که این پیوند از روی رضا و رغبت و اجازه

باشد، زن را بدون اجازه و رضای خود وی نمی توان به همسری انتخاب کرد و بایستی که طرفین - اگر بخواهند - همدیگر را ببینند تا این رضایت و رغبت: جدی، پایدار، حقیقی، ریشه دار بوده و از واقعیت و ادراک، برخاسته باشد: «به زنی که می خواهید به همسری انتخاب کنید، نگاه کنید، و این برای ادامه زناشوئی وسیله خوبی است».^(۱)

ثانیاً: بایستی این امر، بطور آشکار و علنی باشد و روی این حساب در گوشه و کنار و به طور مخفیانه، مانند جرم و گناه! نباید انجام پذیرد و بایستی «**ایجاب و قبول**» صریح و روشن هر دو طرف، در بین گروهی از شاهدان، بر زبان جاری شود، تا هیچ گونه پرده ابهام و تاریکی در برپا داشتن این پیوند درمیان نماند، تا آنجا که برای اعلان عمومی، می توان از «**طبل**» هم استفاده کرد تا همه مطلع شوند.^(۲)

۱- حدیث نبوی است.

۲- استفاده از بعضی از این قبیل آلات - مانند دایره - در عروسی مانعی ندارد و مستحب هم هست.

ثالثاً: این عقد نکاح باید دائمی باشد! و اگر در قصد انسان این باشد که این ازدواج موقتی است، عقد منعقد نمی شود!، برای اینکه این پیوند برای ایجاد راحتی و استقرار است و برای آن است که هر دو طرف بتوانند یک زندگی سالمی داشته باشند و در سایه آن، بنای زندگی کنند.^(۱)

۱- متأسفانه در این مسئله، یعنی «نکاح موقت» یا «متعّه» اختلاف نظر عمیقی بین شیعه و سنی وجود دارد و برادران سنی ما اصولاً آن را صحیح و جایز نمی دانند، در حالی که «شیعه» آن را یکی از اعمالی می داند که برای نظم اجتماع و رفع احتیاجات جنسی زن و مرد به طور مشروع، ضروری است.

اصولاً اصل تشریع **نکاح موقت** (متعّه) از مسلمات فقه اسلامی به شمار می رود. تمام مفسرین و بسیاری از مفسرین اهل سنت مانند: ابوبکر الجصاص در «احکام القرآن» حافظ ابوبکر البیهقی در «السنن الکبری» حافظ ابومحمد النبوی در تفسیر «هامش تفسیر الخازن» جارالله زمخشری در «الکشاف» قاضی ابوبکر الاندلسی در «احکام القرآن» و غیر اینها، تصریح کرده اند که آیه ۲۴ از سوره نساء «فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فريضه... هرگاه از طریق متعه زن ها را به عقد خود درآورید، مزدهای واجب آنان را بپردازید» درباره تشریع نکاح موقت است، بسیاری از صحابه و تابعین مانند عمر بن الحصین، جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، معاویه بن ابی سفیان، ابوسعید الخدری، سلمه بن امیه بن خلف، معبد بن امیه، زبیر بن عوام، خالد بن مهاجر، عمر بن حرث بن عباس، علی(ع)، و غیر اینها تصریح به اصل تشریع آن کرده اند.

علامه شرف الدین عاملی در کتاب نفیس «النص والاجتهاد» ص ۲۲۶ می نویسد: «متعّه را خدا و پیغمبر مشروع ساختند و مسلمان ها از زمان پیغمبر تا زمان عمر بر طبق آن عمل می کردند و حتی در زمان خلافت عمر نیز مردم آن را عملی می کردند و عمر روزی به منبر رفت و گفت: «متعّتان کانتا علی عهد رسول الله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعه الحج و متعه النساء، یعنی: دو متعه در زمان رسول خدا مشروع بود و من از آنها جلوگیری می نمایم و کسی که مرتکب آنها شود مجازات خواهم نمود و آن دو متعه عبارت است از «متعّه حج و متعه نساء» ولی در بطلان این دستور همین قدر بس است که برخلاف دستور قرآن و روایات مأثوره است و اجتهاد در مقابل نص قرآن و دستور پیغمبر است و هیچ کس به نص قرآن، حق ندارد از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کند: «ما کان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضی الله و رسوله امرأ ان یکون لهم الخیره - هیچ مرد مؤمن و زن باایمان حق ندارد وقتی که خدا و رسول او دستوری صادر کردند، اظهار رأی نماید».

آن وقت مرحوم شریف الدین می نویسد: «ما مسائل مربوط به این موضوع را در ۸ فصل نوشته و در مجله العرفان منتشر ساخته ایم و خوشبختانه این هشت فصل همه در کتاب «مسائل فقهیه» آن مرحوم جمع آوری شده است و آن هشت فصل عبارت است از: ۱- حقیقت این نکاح چیست؟ ۲- امت اسلامی به طور اتفاق معتقد به اصل تشریع آن هستند ۳- قرآن چه نحوه دلالت بر مشروعیت آن دارد؟ ۴- نصوص روایات نیز دلالت بر مشروعیت نکاح موقت دارد ۵- قول به نسخ آن و دلیل قائلین به نسخ و جواب آن ۶- روایات صحیحی که دلالت دارد فقط خلیفه (عمر) آن را نسخ کرده است ۷- کسانی از صحابه و تابعین که بر

برای آنکه اسلام محیط خانه را، محیط مساعد و آماده ای برای تشکیل خانواده و تربیت کودک بسازد، مخارج زن را به عهده مرد گذاشته و این امر را بر او واجب کرده است، تا به «مادر» امکان کوشش کافی، وقت لازم، فراغت خاطر داده شود، و او بتواند «کودک» این جوجه کوچک را بزرگ کند و بتواند نظم داخلی خانه را آماده سازد و سر و صورتی به وضع آن بدهد.

مادری که تحت فشار کار بوده و مشکلات آن را به عهده دارد و مقید به حضور سر ساعت، در اداره و کارخانه باشد و نیروهایش پراکنده شود، هرگز نمی تواند که روح سالمی در خانه ایجاد کند و فرصتی نمی یابد که حقوق تربیت کودک

عمر خرده گرفته و عمل او را نکوهش کرده اند ۸- عقیده امامیه درباره نکاح موقت و دلیل شان راجع به آن.

متأسفانه برادران اهل سنت تمام آیات و روایاتی که در اصل تشریع نکاح موقت وارد شده، نادیده گرفته اند و تنها به اجتهاد عمر در مقابل نص اکتفا کرده و درباره آن آراء متضاد و متناقضی ابراز داشته اند که علامه امینی در جلد (۶) الغدير آن اقوال را در ۱۵ قول خلاصه کرده است، بعضی از نویسندگان افراطی ما ضمن جانبداری هائی که از طبقه نسوان می کنند متعه را مورد انتقاد قرار داده و پنداشته اند که این قانون مخالف شخصیت زن است از این جهت اصل تشریع آن را قبول کرده، نهایت آنکه دوران آن را منحصر به صدر اسلام دانسته اند که مسلمانان برای انجام وظیفه جهاد، ماه ها از وطن و زن و فرزند خود دور بوده اند و از لحاظ جنسی در ناراحتی شدیدی به سر می بردند و همین امر باعث گردید که اسلام ازدواج موقت را تشریع نماید! ولی اکنون از آن ناراحتی ها و عوامل خبری نیست پس دوران آن نیز سپری شده است!

ولی اینها از این معنی غافلند که همان عواملی که باعث تشریع اصل نکاح موقت شده، همان عوامل، به علاوه عوامل تازه ای که تمدن جدید برای جوامع بشری پدید آورده عده زیادی از جوانان و مردان و زنان را مجبور می سازد که تنها از طریق ازدواج موقت اعمال غریزه جنسی نمایند. زیرا چه بسا مردان و زنانی در اثر: فقر مالی، موانع خانوادگی، اجتماعی و تحصیلی و... قادر نیستند از راه ازدواج دائم، اعمال غریزه جنسی خود را از زیر بار تازیانه های آن خلاص کنند، در این صورت این عده بایستی همیشه از اعمال غریزه جنسی محروم باشند و یا بایستی از راه فحشاء و روابط نامشروع که دارای هزاران مفسد و ضررهای اجتماعی و روانی است اعمال غریزه کنند و یا بایستی از طریق ازدواج موقت که دارای شرایط و مقررات سهل و مخصوصی است از این مهلکه نجات یابند. و برای هر فرد خردمند درستی صورت سوم و نادرستی صورت اول و دوم روشن خواهد بود. برای توضیح بیشتر این مسئله لازم است رجوع شود به: جلد چهارم تفسیرالمیزان ص ۲۸۹ - ۳۲۴ و ج ۶ الغدير ص ۱۹۱ - ۲۲۵ و ترجمه الاستغاثه فی بدعه الثلاثه (جانشینان محکوم) ص ۷۵ - ۸۵ و النص والاجتهاد ص ۱۲۵ - ۱۲۶ و بلاهای اجتماعی قرن ما ص ۱۵۹ - ۱۶۲ و تفسیر مجمع البیان جزء سوم ص ۳۲ و مسائل فقهیه چاپ دوم ص ۵۵ - ۶۹ و کتب فقهی استدلالی.

خردسال را رعایت کند^(۱) و علاوه خانه های زنان کارگر و کارمند، همانند کاباره ها و کافه ها، روح سلیم خود را از دست می دهد و در آن نسیم روح بخش خانگی! نمی‌وزد، زیرا حقیقت «خانه» بهوجود نمی آید مگر آنکه آن را «زن» ایجاد کند، و نسیم خانه در محیط خانه نمی‌وزد، مگر آنکه بهار «زن» فرا رسد! و روح مهربانی و مودت خانه پیدا نمی شود مگر آنکه «مادر» سرپرست امور خانه گردد.

زن یا همسر یا مادری که وقت و کوشش و نیروی روحی و جسمی خود را در «کار» بیرون از منزل صرف می کند، در فضای خانه، چیزی جز خستگی و ملال و سهل انگاری در کارهای داخلی، بهوجود نمی آورد.

بیرون رفتن زن برای کار و برای به دست آوردن معاش شکست دردناکی برای خانه است که البته در صورت ضرورت و ناچاری باید بدان تن در داد، ولی در روزگاری که نیازمندی های ضروری برای آن نباشد و مردم بتوانند از آن پرهیز و دوری کنند، و در عین حال از روی تقلید بدان تن در دهند... این انجماد و لعنتی است که دل ها و عقل ها و وجدان ها در دوران گمراهی و مادیگری و سرنگونی و سقوط، بدان دچار می شوند!؟

مسئولیت کارها؟

در راه استقرار کامل و برقراری نظم خانگی و از بین بردن کشمکش و هرج و مرج داخلی، اسلام «مرد» را به سرپرستی امور برگزیده است و این فقط برای

۱- راجع به کار کردن زنان در خارج از خانه و مشکلاتی که در اروپا و آمریکا به بار آورده است مطلب فراوان است و با یک پاورقی نمی توان حق مطلب را ادا کرد. به مقاله ترجمه بانو منوچهری تحت عنوان: «آیا مادرانی که دارای اطفال هستند می توانند به کارهای اجتماعی بپردازند» در اطلاعات شماره ۹۷۸۷ مورخه ۳۷/۹/۲۲ رجوع شود.

همین مشکلات در کشورهای غیر اروپائی نیز بهوجود آمده است، ماهنامه «اندیشه و هنر» در شماره ۱ دوره چهارم تحت عنوان «مسائل مربوط به کار کردن زن ها» مسائلی را مطرح ساخته در ضمن می نویسد: «...تعطیل شش هفته قبل از زایمان و شش هفته پس از آن ضروری است لیکن وجود این مقررات در مورد عادات ماهانه، کارفرمایان را تشویق می کند که هر چه بیشتر از استخدام زنان خودداری نمایند...» اطلاعات مورخه ۴۰/۷/۲۹ مقاله یکی از زنان روزنامه نگار آلمانی را تحت عنوان «کار کردن زنان در بیرون خانه مشکلی بزرگ برای فرزند بهوجود آورده» درج کرده که نمونه دیگری از مشکلات این امر را روشن می سازد.

ایجاد دیسپلین و نظم است که اسلام شدیداً به آن علاقمند است، تا آنجا که پیامبر اکرم امر می کرد:

«وقتی دو نفر از شما توده مسلمان، برای انجام کاری می روند باید یکی از آنان سرپرست و مسئول کار شناخته شود».^(۱)

بدون شک توحید و وحدت رهبری، برای سلامتی «کشتی» ضروری است و «کشتی خانه» هم باید رهبری صحیحی داشته باشد تا ساکنین خود را در دریای اجتماع، سالم نگهدارد و ترتیب و نظم آن را از هم پاشیدگی باز دارد.

البته در اینجا نمی توان گفت که اسلام جانب مرد را نگه داشته و رهبری خانه را به او سپرده است، برای اینکه باید قدری تأمل کرد و انصاف داد و دید که: عقل و منطق سلیم به چه کسی اجازه رهبری می دهد؟ به زنی که به حکم وظیفه اولی خود در رعایت کودک و بسط روح مودت در محیط خانه، دارای عواطف و احساسات بی آلایش و رقیقی است! یا به مردی که اسلام او را مأمور پرداخت مخارج خانه ساخته، تا زن بتواند مسائل داخلی و مشکلات خانه را حل کند و نیرو و کوشش خود را در آن راه صرف نماید؟.

اسلام، به طور کلی، رهبری برای ایجاد نظم و ترتیب در عمل را، لازم می داند و مرد را برای این کار انتخاب می کند، زیرا که مرد، در خلقت و تجربه های روزمره خود، برای انجام این وظیفه باریک و سنگین، بهتر از شریک زندگی خود می باشد.

وقتی ما مسئله را به این سادگی و روشنی مطرح سازیم، حقیقت سروصداهای بی جا و غیرمعقولی را که گروهی در این زمان، زبانزد عام و خاص کرده اند، و مدعی شده اند که آزاد فکری! و آزاد اندیشی موجب پیدایش این «سر و صدا» شده و آن را موضوع اساسی بحث و بررسی قرار داده است، کاملاً روشن می شود.

در واقع هیچ گونه مبارزه ای بین زن و مرد، علیه همدیگر نیست و نباید باشد. و

۱- جوابی است به «تز» غیرمعقول و ضداسلامی «نظم در بی نظم است» که متأسفانه در میان گروهی از مردم ما! عملاً شایع است و تا زمانی که این وضع درهم و برهم اصلاح نشود و نظم و حسابی در کار نباشد، امید نجات در بین نخواهد بود.

این رژی می است که اسلام به وسیله آن می خواهد حلقه ای از حلقه های صلح و آرامش در خانه را پدید آورد و در حقیقت ضامن استقرار و امنیت خانه است، ولی متأسفانه در دوران های سقوط و انحطاط اجتماعی و در عصر آزادی، از مسائل جدی و اساسی انسانی، برای اجتماع جز پرچم و شعار! و پوسته ظاهری!، چیزی باقی نمی ماند.

آمیزش و آرایش!

در راه آرامش خانه و خانواده، و بسط و توسعه اطمینان و اعتماد و یقین به همدیگر در محیط خانه، اسلام از آرایش و تجمل برای دیگران و از آمیزش آزاد با اجنبی، منع کرده^(۱) و حتی زنان پیامبر را به عفت و پاکدامنی و

۱- روابط آزاد مفاسدی دارد که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می شود:

الف - کورتاژ: زنی که هر لحظه ای خود را در آغوش مردی می افکند او چگونه قدرت و حوصله دارد، دوران حاملگی و بچه داری را تحمل نماید؟! روی این جهت دیده می شود در یک مملکت هشت میلیونی سوئد در سال، بیش از ۴۰۰۰ فقره کورتاژ قانونی صورت می گیرد! (کیهان ۳۹/۱۲/۲۹) و در ایالات متحده آمریکا در مدت یک سال بالغ بر یک میلیون فقره کورتاژ صورت گرفته است (کیهان ۴۰/۲/۲۴).

ب - شیوع امراض مقاربتی: در ایالات متحده و بریتانیا بیماری های مقاربتی در بین اطفال به نحو عجیبی اشاعه یافته است. طبق آماری که در آمریکا منتشر شده یک ششم جوانان مبتلا به سفلیس و یک چهارم آنها مبتلا به سوزاک هستند. در میان اطفالی که بین ۱۰ تا ۱۴ سال دارند نسبت ابتلاء به این گونه امراض ۵۹/۶ درصد است و بین اطفالی که ۱۵ تا ۱۹ سال دارند این نسبت ۷۸/۳ درصد می باشد.

به این ترتیب در سال ۱۹۵۹ با مقایسه با سال گذشته این نسبت ۱۴/۳ درصد در مورد کودکان ۱۰ تا ۱۴ ساله و ۱۱/۴ درصد در خصوص کودکان ۱۵ تا ۱۹ ساله ترقی کرده است. به طور کلی سفلیس به ۸/۱۷۸ درصد و سوزاک به نسبت ۳۲/۸ درصد اشاعه یافته است (کیهان ۳۸/۱۲/۸).

گرچه ممکن است بعضی خوش باورها خیال کنند که با پیشرفت علم طب و بهداشت در ممالک راقیه اکنون این گونه مرض ها در آن سامان ریشه کن شده است، لیکن برای رفع این اشتباه لازم است به آمار زیر توجه شود:

«طبق آمارهایی که در هفتاد و دو کشور به دست آمده است روز به روز بر تعداد مبتلایان به بیماری های مقاربتی افزوده می شود برای مثال در دانمارک بیماری سفلیس در فاصله ۶۰-۱۹۵۷ هشتاد و پنج درصد افزایش یافته است و در همان سال نیز در ایالات متحده آمریکا بیماری سفلیس ۵۵ درصد افزایش یافته است (کیهان ۴۰/۹/۷).

ولی این معنی را نباید فراموش کرد که عده ای که خود را با مراجعه به اطباء خصوصی معالجه کرده اند، تعدادشان در آمار نیامده است، وگرنه تعداد مبتلایان به امراض مقاربتی در آن سامان بیش از این مقدار خواهد بود.

خود نشان ندادن و تحفظ امر می کند:

احزاب ۵۹ ای پیامبر به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو، روپوشهایشان را به خودشان بپوشانند...

نور ۳۰-۳۱ به مردان مؤمن بگو: دیدگان خویش بازگیرند و فروج خویش نگهدارند، این برای ایشان پاکیزه تر است که خدا از کارهایی که می کنند آگاه است. و به زنان مؤمن بگو: دیدگان خویش بازگیرند و فروج خویش حفظ

ج - بیماری های روانی و اعتیادات: آمار بیماران روانی که در بیمارستان های آمریکا بستری هستند، بالغ بر یک میلیون و هشتصد هزار نفر است و آمار معتادین به الکل در آن سامان بالغ بر ۶۰ میلیون نفر است (معارف جعفری سال ۲ تحت فلسفه تعدد زوجات).

د - قتل و جنایت در راه روابط آزاد: از آن جایی که اشاره به تک تک آن حوادث کاری بی فائده است، چه کسانی که با مطبوعات سر و کار دارند از اینگونه حوادث دیده و خوانده اند و هم از حوصله ما اکنون بیرون است، از این جهت مطالعه بیشتر این بحث را به عهده خود خوانندگان وامی گذاریم.

ه - عاقبت کار فرزندان روابط آزاد چه خواهد شد؟

شاید مهمترین بدبختی که روابط آزاد برای اجتماع بشریت به بار آورده و می آورد مربوط به حلال زاده هائی باشد که از اینگونه روابط بهوجود می آیند!

اینگونه فرزندان با همه جلوگیری هائی که در دنیای فعلی از تولد آنها به عمل می آید (کورتاژ و خوردن دارو) در عین حال طوری که آمار نشان می دهد، روز به روز در حال افزایشند. در پاریس طبق آماری که در دست است میان ۴۳۵۱۵ کودک ۴۱۴۵ کودک غیرقانونی است. در سوئد هر سال ۱۷۰۰۰ کودک نامشروع متولد می شود در حالی که جمعیت آن در حدود ۷ میلیون نفر است!

در انگلستان طبق آمار موجود از هر بیست نفر فرزندی که متولد می شود یکی غیرقانونی است و در آمریکا طبق بیان «دکتر جرج لاونشتین» تنها در سال گذشته بیش از دویست هزار طفل غیرقانونی به دنیا آمده که در حدود صد و ده هزار آنها مربوط به دختران شوهر نکرده ای است که سنشان از ۲۰ سال کمتر بوده است.

در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن اینکه، نگهداری و تعلیم و تربیت این کودکان بی گناه به عهده کیست؟ و عاقبت کارشان چه خواهد شد؟

البته خواهید گفت: شیرخوارگاه ها و پرورشگاه ها عهده دار این وظیفه سنگین خواهند بود ولی آیا دایه می تواند کار مادر را انجام دهد؟

به طوری که آمار نشان می دهد و تجربه نیز ثابت کرده است فرزندانی که از مهر مادری و محبت پدری بهره مند نگشته و در کانون گرم و با محبت خانواده تربیت نشده اند، اغلب جانی، قاتل، خائن، گانگستر، بداخلاق... بار می آیند.

در اینجا لازم است عین اعتراف رئیس شورای زنان ایران را ذیلاً بخوانید:

«از تجربیات و نتایجی که از ۲۵ کنفرانس جهانی زنان به دست آمده، معلوم می شود اطفالی که از مهر و عواطف مادری بهره نمی برند بداخلاق، جانی، دزد... بار می آیند».

کنند و زینت خویش نمایان نکنند، جز آنچه آشکار است، و سرپوشهایشان را به گریبان ها کنند و زینت خویش نمایان نسازند مگر برای شوهرانشان یا پدرانیشان، یا پدرشوهرانشان یا پسرانشان یا پسر شوهرانشان یا برادرانشان، یا برادرزادگانیشان، یا خواهرزادگانیشان، یا زنانشان، یا آنچه مالک آن شده اند، یا مردان بی تمنا که مستقل نیستند، یا کودکانی که از نگفتنی های زنان خبر ندارند و پای نکوبند که آنچه از زینتشان نهان شده معلوم شود، ای گروه مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید شاید رستگار شوید.

از حقوق مرد و زن، هر دو این است که هر کدام از یکدیگر مطمئن باشند و مرتکب کارهایی نشوند که احساسات و عواطف همسر خود را جریحه دار می سازد و فکر او را از راه راست منحرف می کند و اگرچه این انحراف و ناراحتی منجر به سقوط و جرم هم نشود! ولی چون رابطه «پیوند مقدس» را سست و متزلزل می سازد و اعتماد و اطمینان کامل را از بین می برد، بایستی از آن پرهیز کرد و دوری جست. این انحراف در عواطف و احساسات، و سپس سقوط و گناه، تا آخرین مرحله آن، همه روز و در هر ساعت در اجتماعات و محیط هایی که زنان با اجنبی آمیزش و روابط دارند و خود را زینت کرده و آرایش نموده نشان می دهند، به وقوع می پیوندد و خانواده ها را بر باد می دهد.

از ادعاهای مسخره آمیز و دروغ های شاخرداری که فراریان از میهن و لابیالیان اروپا و آمریکا گفته اند و ظاهرینان و مقلدین میمون صفت آنان در سرزمین های اسلامی، شایع کرده اند این است که: آمیزش زن و مرد، ادراک و احساس انسان را پاک می سازد!

و انگیزه های فشار دیده و عقده های درونی را از بین می برد! و زن و مرد، آداب سخن و معاشرت را یاد می گیرند! و تجربه هایی که باعث جلوگیری از سقوط است! می آموزند! و علاوه بر اینها، اصولاً انتخاب روش زندگی ناشی از تجربه کامل، خود ضامن نگهداری هر دو جنس است زیرا این انتخابی است که از روی رضا و میل و پس از تجربه کامل! به دست آمده است...

ولی این ادعائی است که واقعیت و حقیقت... واقعیت انحراف ها و سقوط های دائمی و روزافزون و بحران های همیشگی در عواطف و احساسات، و ویرانی

خانه‌ها در اثر طلاق یا حتی بدون طلاق، و شیوع خیانت‌های غیرانسانی در این اجتماعات متمدن! آن را طرد و تکذیب می‌کند.

«تجربه کامل» مانع از آن نمی‌تواند باشد که در زندگی مرد یا زن، با آمیزش آزاد! **فرد ثالثی** پیدا شود که جاذبه بیشتری داشته باشد... در این صورت تکلیف چیست؟ و چه می‌تواند باشد؟... یا باید مرد و همچنین زن، به سوی این خواست قلبی! و هوی و هوس بروند، یا اینکه برای خودداری لازم و واجب، با هوای نفس مبارزه کنند، و قهراً به تشویش و نگرانی و اضطراب و بحران‌های روحی و ناراحتی‌های عصبی گرفتار شوند... و بدون شک هیچ کدام از این دو امر، راهبر صلح و آرامش در قلب، نبوده و موجب ایجاد اطمینان و توکل در روح و امنیت و اعتماد در خانه‌ها نخواهد بود و بشریت را به سوی فحشاء و غرق شدن در حیوانیت و سقوط در هرج و مرج عالم حیوانات و شهوت رانی‌های آزادانه آن، خواهد کشانید.

اما درباره افسانه کسب تجربه کامل! و تکمیل گفتار و سخن گفتن! و یاد گرفتن معاشرت پاک و بی‌آلایش!.. باید از آنها پرسید که: **دختران دبیرستان‌های آمریکائی چند درصد حامله و باردار هستند؟** تا حقیقت این افسانه هم روشن شود، فقط در یکی از شهرهای آمریکا این رقم به ۴۸ درصد رسیده است.^(۱)

۱- آمار سخن می‌گوید:

در سال ۱۹۷۵ تعداد ۲۰۱۷۰۰ طفل نامشروع در آمریکا متولد شده و در عرض ۲۰ سال گذشته ۵٪ افزایش یافته است. در همین سال مادرهائی که بدون تشریفات ازدواج آبستن شده بودند تعدادشان به ۴۴ هزار نفر می‌رسد که سن اکثر آنها کمتر از ۱۸ سال بوده است. بیلان کورتاژهای یک ساله ایالات متحده آمریکا بالغ بر یک میلیون فقره است که ۶۵ درصد آن مربوط به مناسبات نامشروع و روابط آزاد و ۵۰ درصد آن مربوط به دختران شوهر نکرده می‌باشد (رجوع شود به ص ۱۳۶ کتاب بلاهای اجتماعی قرن ما).

مجله «اطلاعات هفتگی» می‌نویسد: «تنها در کشور آمریکا، در سال ۱۹۶۱ میلادی آمار رسمی نشان می‌دهد که **چهارصد هزار دختر** فریب خورده به ورطه هولناک فساد کشیده شده‌اند و ۴۰۰/۰۰۰ کودک نامشروع تحویل جامعه آمریکا داده‌اند.

البته سرنوشت کودکان با نداشتن مادر و خانواده، معلوم نیست چگونه خواهد بود.. با کمی دقت به این آمار و مقایسه آن با ۲۳ سال قبل یعنی سال ۱۹۳۸ میلادی که تعداد دختران فریب خورده ۳۰/۰۰۰ نفر بوده متوجه می‌شویم که انحطاط اخلاقی و فساد در جامعه آزاد! آمریکا با

اما چگونگی امر، در میان خانواده های خوشبخت را، از نسبت خانواده های ویران شده از طلاق در آمریکا، پس از رواج و شیوع «روابط آزاد» و «کسب تجربه کامل» باید پرسید. این مسئله با ازدیاد روابط آزاد و تکامل تجربه! به طور روزافزون بیشتر می شود و این نسبت وحشت آور را از آمار زیر کاملاً درک می کنید:

تاریخ	درصد
سال ۱۸۹۰ میلادی	۶ درصد
سال ۱۹۰۰ میلادی	۱۰ درصد
سال ۱۹۱۰ میلادی	۱۰ درصد
سال ۱۹۲۰ میلادی	۱۴ درصد
سال ۱۹۳۰ میلادی	۱۴ درصد
سال ۱۹۴۰ میلادی	۲۰ درصد
سال ۱۹۴۶ میلادی	۳۰ درصد
سال ۱۹۴۸ میلادی	۴۰ درصد

بقیه هم در انتظار باشند، بقیه خانه ها هم از پشت سر می آیند! بقیه خانه های ویران شده در زیر تازیانه شهوت های نابود کننده و هوس ها و خواست های گوناگون و بحران های جانگداز که به وسیله آن در اجتماع به هم آمیخته، عواطف و احساسات را از سیر خود منحرف می سازد و در نتیجه برای زن و مرد، مزایای جدیدی! کسب می کند. یعنی برای زن و مرد هر دو، رفیقان نوینی پیدا می شود و یا شکار جدیدی نصیبشان می گردد! و خانواده ها، در چهارراه حوادثی می مانند که هر دقیقه ممکن است برای زن یا شوهر، به واسطه

سریع ترین سیر صعودی راه خود را پیموده است و همین امر بزرگترین مشکل را برای متفکرین علوم اجتماعی به بار آورده است. و البته این حقیقت تلخ و افسانه نمای امروز هنوز هم ادامه دارد.. هنوز هم دختران فریب می خورند.. هنوز هم.. این رقم، منحصر به آمریکا نیست و ارقام مشابه در کشورهای دیگر، انحراف اخلاقی نسل جوان را اعلام می دارد.

این ارقام زنگ خطر و ناقوس «تباهی اخلاق» را در جوامع بشری به صدا در آورده اند: در آلمان ۳۷۵/۰۰۰ نفر دختر، در فرانسه ۳۹۰/۰۰۰ نفر دختر، در انگلستان ۲۱۵/۰۰۰ نفر دختر فریب خورده اند..».

شخص ثالث و فرد جدیدی، بهوجود بیاید.

مسئله در همچو جامعه هائی به جائی رسیده که اگر امکان پذیر بود! زن و شوهر، همدیگر را همانند یک تحفه یا یک گردن بند، به همدیگر به عنوان دوستی هدیه می کردند.^(۱)

ولی هنگام آن رسیده است که بشریت از این نظریات عجیب و غریبی که درباره آزادی روابط زن و مرد پیدا کرده و معتقد شده که این امر موجب تجربه بوده، و تجربه موجب اختیار راه است، دست بردارد.

این نظریات، شاید در بدو نظر، منطقی به نظر برسد ولی تجربه ها و آزمایش های واقعی که در خود آمریکا به مرحله نهائی خود رسیده است، کافی است که زرق و برق این منطق غیرواقعی را از آن سلب کند، زیرا آمیزش آزاد زن و مرد و روابط آنان موجب پاکی نظرها نشده، بلکه باعث شیوع مرحله حیوانیت کامل انسان ها گشته است که بدون کوچکترین قید و شرطی حاضر به انجام خواست های شهوانی بدنی است.

این تجربه کامل و آزادی مطلق علاوه بر اینکه منجر به انتخاب راه صحیح نشده، بلکه علت العلل نارضایتی ها و ناراحتی های خانوادگی و عامل اصلی و اساسی از هم پاشیدگی خانواده ها و پیدایش طلاق ها و گرسنگی ها و بدبختی ها شده است.^(۲)

۱- ظاهراً استاد نمی دانست که این افتضاح شرم آور و ضدبشری هم چندی پیش در آمریکا به وقوع پیوست و چند موجود دو پا، به نام «انسان»! در ایالت «آیداهو» زنان خود را به مدت سه هفته با همدیگر عوض کردند!! این امر، در آمریکا غوغائی به پا کرد و آقایان انسان نمایان متمدن، به پای میز محاکمه کشیده شدند تا بلکه «عفت عمومی جریحه دار» نشود! شرح این ماجرا در جرائد تهران نیز چند سال پیش نوشته شد.

۲- در ایالت کالیفرنیا در سال ۱۹۵۶ در مقابل ۸۷۴۵۲ فقره ازدواج ۴۲۴۷۱ فقره طلاق - یعنی در برابر هر دو ازدواج یک طلاق - رخ داده است. در ایالت «آلاباما» در سال ۱۹۷۵ در برابر ۱۹۸۶۷ فقره ازدواج تعداد ۱۲۵۱۷ فقره طلاق واقع شده که به این ترتیب در مقابل هر سه ازدواج دو طلاق وقوع یافته است. البته این آمار چند سال پیش چند سرزمین مترقی! است و اینک آماری از کشورهای کمونیستی: اداره آمار مجارستان اعلام کرد که آمار طلاق در این کشور به حداکثر خود رسیده است. در گزارش اداره آمار گفته شده است که در سال ۱۹۶۱ میلادی بیش از ۱۷ هزار طلاق در این کشور ۱۰ میلیونی انجام گرفته است و تقریباً نیمی از این طلاق ها به درخواست زنان انجام گرفته است.

تجربه های مردم آمریکا در این موضوعات، عملاً نظریه «فروید» و هوادارانش را در لزوم آزادی معاشرت، طرد کرده و شکست خورده اعلام می دارد. این تجربه ها، با صدای بلند فریاد می زند که: آمیزش و اختلاط زن و مرد موجب تحریک و تهییج طرفین می شود، و این تحریک یا باید به مرحله نهائی خود برسد! تا آتش آن موقتاً خاموش گردد - و البته بعداً از نو شروع شود - و یا آنکه به مرحله نهائی پست مادی خود نرسد - و آن وقت است که نوبت ناراحتی ها و فشارهای عصبی و امراض گوناگون دیگر، فرا می رسد. فقط راستگویی و واقعیت علمی است که در سایه تجربه های روزمره آمریکا و اروپا می تواند تجدید نظر کاملی در این نظریات بهوجود بیاورد.

این تجربه ها کاملاً نشان می دهد که خواست های شهوی و جسمی انسان به اندازه ای نیرومند است که تنها با آمیزش ساده از بین نمی رود و خواهی نخواهی به جاهای باریکی می کشد... با بو کردن طعام، معده گرسنه شما ساکت نگشته و سیر نمی شود، بلکه اشتها و میل آن بیشتر می گردد و شما گرسنگی آن را، مگر برای مدت کوتاهی، حتی با غذاهای خوب و پُر چربی هم نمی توانید از بین ببرید و در گرسنگی های بعدی هم ناچارید غذاهائی از نوع غذای نخستین، به او بدهید!! خواست و انگیزه جسمانی نیز همانند گرسنگی معده، دائمی است و خداوند توانا آن را برای ادامه زندگی بشر، لازم و ضروری خواسته است و این واقعیت تجربه های آمریکا و اروپا در برابر نظریه ها و خیالات کاملاً قد علم می کنند!

اسلام همه اینها را پیش بینی کرده و از اینجاست که به نرمش نشان ندادن زن اشاره می کند و از آمیزش و اختلاط او منع می کند و به پوشش چشم دعوت می نماید، و آرایش برای دیگران را تحریم می کند.

«مهمترین عامل طلاق ها داشتن روابط خارج از زناشویی و یا پیدایش شخص سوم در زندگی زن و شوهر بوده است.» (از: مجله مکتب اسلام، شماره ۱۲، سال چهارم - چاپ قم).

متأسفانه در یک پاورقی نمی توان آمارهای مربوط را به طور کامل نقل کرد، در این باره به کتاب پُر ارزش «**طلاق و تجدد**» تألیف آقای مهدی هادوی که یکی از قضات عالی رتبه دادگستری بوده و اکنون رئیس دادگستری «قم» می باشد، و همچنین به کتاب «زن و انتخابات» تألیف دوستان عزیز ما، رجوع شود.

آری اسلام می خواهد که وجدان ها و دل ها سالم بمانند و جان ها و قلب ها آرامش یابند و خانه ها و خانواده ها در امن و امان باشند. اسلام آرامش لانه و جوجه! آن را که ملک خالص زن یا شوهر نیست، می خواهد، زیرا آنان وظیفه دارند که از این جوجه کوچک نگهداری کنند و امانت دار و حافظ آن هستند و نگهبان زندگی تازه شروع شده وی می باشند.

حدود و کیفرها

اسلام از شیوع و رواج فحشاء در اجتماع، شدیداً نفرت دارد:
نور ۱۹ کسانی که شیوع و شهرت کار بد در میان مؤمنان را دوست دارند عذابی دردناک دارند...

اسراء ۳۲ نزدیک زنا مشوید که کاری زشت و روشی بد است.
 بدون شک شیوع فحشاء اثر بارزی در سست کردن بنیادهای اجتماعی دارد، ولی چیزی که در اینجا برای ما مهم است، تأثیر آن در آرامش و امنیت خانه و تمایل شدید اسلام برای حفظ آن است.

اسلام نخست از وسائل پیشگیری، شروع می کند: به نرمش نشان ندادن برای اجنبی امر می کند، آرایش برای بیگانه را تحریم می نماید، و از آمیزش و رابطه آزاد زن و مرد نهی می کند. و در واقع بدینوسیله از گرفتاری ها جلوگیری می نماید، و سپس از فحشاء نهی نموده و آن را با کفر و شرک هم ردیف می شمارد و شرایط سهلی برای زناشوئی قائل می شود تا مسئله زناشوئی زودتر عملی شود. اگر کسی با همه این شرایط سهل، نتوانست زناشوئی کند، او را به **روزه** گرفتن دعوت می کند تا آتش شهوت وی خاموش گردد:

«ای جوانان! هر کس از شما می تواند، ازدواج کند، زیرا راه حفظ چشم و خواسته های جسمی آن است، و هر کس نتوانست او روزه بگیرد که روزه قاطع شهوت است» و از طرفی اسلام مسئله ورزش و اسب سواری را هم بیشتر به خاطر این خصلت دوست دارد، تا هدف های قهرمانی! آن!...

بدون شک، تربیت اسلامی معتدل و به هم پیوسته است و راه های تحریک و عوامل گمراهی را با تحریم آرایش و نرمش در گفتار و الزام به عدم آمیزش، جز در صورت نیازمندی ضروری به ضمیمه نفس کشی با روزه و ورزش های

صحیح، و اقدام به ازدواج، به مجرد به دست آمدن وسیله آن، به روی مردم می بندد و همه اینها عوامل مثبتی در خودداری و نگهداری نفس و هوای جسمانی است.

مقلدین میمون صفت ما در اینجا و فراریان از میهن در خارج از کشور می گویند این خودداری و حفظ نفس ناچار به پیدایش عقده های روانی منجر می شود!... علت پیدایش این نظریه آن است که آنان برای اجتماع و مدینه فاضله خود!! بهتر از این صورت ناپاک تصویر دیگری نمی توانند بکشند: جوانان خودسر رو آورده به دختران عصیان کرده، سینه ها و بازوها و ران های باز و عریان، نگاه های هوس انگیز در چشم ها و شهوت های آلوده در لبها، که همه آنها را فیلم های محرک و عکس های شهوت بار روزنامه ها و مجلات و آوازه های رقاصان و خوانندگان! در رادیو و تلویزیون، تحریک می کند و به پشتیبانی آن، عیاشی و شهوت رانی آزاد و لایبالیگری و سقوط اخلاقی از طرفی و ناموس فروشان و دلالان محبت از طرف دیگر به کمک می آیند...

در اجتماعی که شکل و صورت آن چنین باشد خودداری موجب عقده درونی خواهد شد، چون همه عوامل فتنه و تحریک از هر طرف آزادانه هجوم آورده است و بدون شک همچو اجتماع هرگز آرامش نخواهد یافت و دلهره ها و اضطراب ها همیشه در آن رواج داشته و صلح و آرامش در خانه های آن مقدور نخواهد بود.

ولی اجتماع اسلامی، به طور کلی و از نقطه نظر اساس و ریشه، با این اجتماع فرق فاحشی دارد. اجتماع اسلامی با اسراف و عیاشی مبارزه می کند و آن را به شدت تحریم می نماید و با فقر و بیکاری و گرسنگی می جنگد و با آمیزش و آرایش زن برای دیگران، و با عوامل محرک شهوت نامشروع مبارزه می کند و پس از همه اینها خلاء موجود در زندگی را با افکار و آمال مربوط به جهاد و کوشش در راه خدا

و در راه نجات انسانیت، پُر می کند و اصولاً با ایجاد کار و کوشش لازم، وقتی برای بیکاری و ولگردی باقی نمی گذارد، در چنین اجتماعی دیگر برای زنان و مردان بیکار و عیاش میدان عمل پیدا نمی شود و آنان فرصتی نمی یابند که نیروهای انسانی خود را در شهوت و عیش و نوش نامشروع و شب نشینی و مجالس رقص و فساد تلف سازند.

اسلام از نخستین مرحله، اجازه نمی دهد که پیاله های می و شراب، خون را در رگها به حرکت درآورد و سینه های باز و لبهای شهوت انگیز، نگاههای آلوده، مردان را به سوی خود بخوانند و سپس دستور دهد که خود را نگهدارند و شهوت های خود را بکوبند!

هرگز چنین نیست.. اسلام مسئله را همه جانبه ای بررسی می کند و از نخستین گام، جلو عوامل فتنه و تحریک را می گیرد و سپس به مردم تعلیماتی می دهد، بدون آنکه فشار و زور و مشقتی در کار باشد. اگر پس از همه این عوامل طبیعی پیشگیری، باز هم کار زشتی به وقوع پیوست و فساد و فحشائی به وجود آمد، در راه آرامش خانه و حفظ وحدت و یگانگی اجتماع بر مردان و زنان بدکار کیفرهای دردناکی را لازم می دارد:

نور ۲-۳ زن زناکار و مرد زناکار هر یک از آنها را یکصد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز دیگر ایمان دارید در کار دین خدا نسبت به آنها مهربانی نکنید و گروهی از مؤمنان در کار مجازاتشان حضور یابند. مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک نگیرد و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک نگیرد و این کار برای مؤمنان حرام است.

ولی شما، از مقلدین میمون صفت، در اینجا، و فراریان از میهن در آنجا! می شنوید که این کیفر، کیفر سخت و بی رحمانه ای است! اما ویرانی خانه ها و نابودی خانمانها و اضطراب دائمی و از بین بردن ناموس ها سخت و بی رحمانه نیست؟!...

در واقع این کیفر برای آن سنگین و بی رحمانه است که شهوت رانان و عیاشان، سنگینی و عذاب تازیانه ها و سنگ ها را در بدن خود احساس می کنند، چون خود، اهل این کارها هستند اینها به نام قوانین متمدنانه! و به اسم انتقاد از

کیفرهای اسلام، می خواهند از خود دفاع کنند و به اعمال ننگین خود صحنه بگذارند در حالی که آنان در واقع خواستار زندگی اولیه حیوانی هستند. با وجود اینها، اسلام این کیفرها را در صورتی لازم می داند که جرم مسلم باشد و هیچ گونه شبهه ای در کار نباشد و در صورتی سنگسار کردن را واجب می داند که شخص مجرم همسر داشته باشد، اما کسانی که همسر نداشته باشند، مجازات آنها خفیف تر بوده و از «تازیانه» تجاوز نمی کند.

پیامبر (ص) می فرماید: «حدود و کیفرها را، با شبهات بردارید» یعنی در صورتی که شبهه ای در کار باشد حد را نباید اجرا کرد، برای اینکه بزه و جرمی که در آن شبهه ای باشد جرم و گناه واضح و آشکار نیست و آن سزاوار تخفیف و عطف توجه است.

در تنبیه و تعزیر کسی که آشکارا مرتکب جرم نشده باید شاهد - که در زنا چهار نفر باید باشند - آن را ببینند و همه آنان باید عادل باشند و همگی بدون اختلاف در کیفیت وقوع آن، باید تصریح کنند که آن عمل انجام شده است، وگرنه نه سنگساری در کار خواهد بود و نه تازیانه ای.^(۱)

و علاوه، وقتی که دانستیم که تفتیش خانه و بالا رفتن از دیوار، ممنوع است، روشن می شود که اثبات جرم و دیدن چهار شاهد عادل، به آن نحوی که اسلام برای اقامه حد لازم می داند، جز در صورت تظاهر و تهتک آشکار در اماکن عمومی امکان پذیر نخواهد بود، و این عمل، یعنی ارتکاب گناه به صورت علنی و آشکار، جریحه دار ساختن عفت عمومی و شایع ساختن فحشاء در یک اجتماع است و با این وصف هیچ گونه کیفری را، عقلاء و صاحبان فطرت های پاک، شدید و سنگین و بی رحمانه نخواهند شمرد.

برای جلوگیری از تهمت های ناروا و شیوع افتراء، اسلام کسی را که زنان پاکدامن را متهم سازد، و نتواند چهار شاهد بیاورد با تازیانه خوردن و محروم شدن از اطمینان و مورد اعتماد بودن و قبول شهادت، کیفر می دهد:

نور ۴-۵ کسانی که به زنان عقیفه نسبت زنا دهند و آنگاه چهار گواه نیاورند، هشتاد تازیانه به آنها بزنید و هیچوقت شهادتی از آنها نپذیرید که آنها فاسقاند،

۱- بلکه شاهدان مغرض دروغگو که نتوانند تهمت کذائی را ثابت کنند، تنبیه می شوند و تازیانه می خورند تا دیگر به کسی تهمت نزنند.

مگر کسانی که از پس این، توبه آورده، و به صلاح آمده اند که خدا آمرزگار و رحیم است.

و این برای آن است که بازار تهمت و شایعه دروغ، گرم نشود و اضطراب و ناراحتی در میان مردم و خانه ها شایع نگردد و به جای اطمینان و اعتماد، شک و ترس در اجتماع رونق نیابد:

نساء ۱۴۸ خدا، آشکارا کردن گفتار بد را دوست ندارد مگر از آنکه ستم دیده است و خدا شنوا و دانا است.

اگر مرد، همسر خود را متهم سازد و شهودی هم نداشته باشد اسلام با در نظر گرفتن موقعیت خانه ها و عدم امکان حضور شهود، مرد را از کیفر معاف می دارد، ولی به شرط آنکه چهار بار شهادت از خدا بیاورد که او راستگو است. و شهادت پنجم برای آن باشد که اگر دروغگو باشد، لعنت خدا بر او باد! و زن را نیز از کیفر حفظ می کند، اگر چهار شهادت به خدا بیاورد که مرد دروغ می گوید و شهادت پنجم برای آن باشد که خشم و غضب خدا بر وی باشد اگر مرد راستگو باشد:

نور ۷-۸ و کسانی که به همسران خویش نسبت زنا دهند و گواهانی جز خویشان ندارند، یکیشان چهار بار به نام خدا شهادت دهد که راستگوست. و شهادت پنجم برای اینکه اگر دروغگو باشد لعنت خدا بر او باد. و چهار بار شهادت زن به نام خدا که شوهرش دروغگو است، مجازات را از او ساقط می کند، شهادت پنجم آنکه اگر شوهرش راستگو باشد غضب خدا بر او باد.

طلاق^(۱)

۱- عده ای از بانوان عقیده دارند: اسلام که اختیار طلاق را در دست مردها سپرده، ستم بزرگی نسبت به زنها روا داشته است. اینها معتقدند: همچنان که مردها دارای این حقند یا بایست زنها هم دارای این حق باشند و یا بایستی اختیار طلاق از هر دو مسلوب و در دست دادگاه متمرکز گردد.

ما در سلسله مقالاتی در روزنامه «وظیفه» سال ۱۳۴۰ تحت عنوان «اختیار طلاق با کیست؟» نوشته و این مسأله را با کمال بی طرفی تحت عناوین زیر مورد بررسی قرار داده ایم:

۱ - طلاق از نظر اسلام. ۲ - چرا اختیار طلاق در دست هر یک از زن و مرد به طور استقلال نباشد؟ ۳ - چرا وقوع طلاق منوط به رضایت طرفین نباشد؟ ۴ - چرا اختیار طلاق با دادگاه نباشد؟ ۵ - دو ایراد و پاسخ آن.

طلاق؟ بلای آرامش زنی است که طلاق می گیرد، طلاق مبعوض ترین و ناگوارترین کارهای حلال در نزد خدا است. ولی این امر ناگوار، در صورت ضرورت و ناچاری مباح می شود. تا در واقع هنگامی که ایجاد آرامش از راههای دیگر مسدود شد، آرامش و صلح حقیقی را در محیط خانه عملی سازد. این اعتراف به یک حقیقتی است که در انکار آن افسانه های یاوه گویان مؤثر و مفید نتواند بود، و خوابهای شاعرانه! نیز نتوانند آن را از بین ببرند.

در اینجا لازم است تنها به ایراد دوم اشاره کرده و به طور اجمال به پاسخ آن مبادرت نمائیم. اینها می گویند: «چه بسا مردانی وجود دارند که با زنهای خود معامله بردگان را انجام می دهند: و چون اختیار طلاق در دست مردها است از این جهت بیچاره زن بایستی یک عمر در فشار و رنج گرفتاری بسوزد و به هیچوجه راه نجاتی برایش نباشد». اسلام صرف نظر از جهات اخلاقی که می گوید: «خیرکم خیرکم نسائه: بهترین شما نیکورفتارترین شما است نسبت به زن خود» از جهات قانونی نیز برای اینگونه موارد فکریهای عاقلانه ای نموده است و ما برای روشن شدن مطلب راههایی که اسلام برای استخلاص زنان در اینگونه موارد پیش بینی کرده ذیلاً توضیح می دهیم:

۱ - چنانچه شوهر از دادن نفقه استنکاف کند، و یا از دادن نفقه عاجز باشد و یا از انجام دادن امور جنسی و حقوق واجبه زن، خودداری نماید و همچنین اگر ادامه زندگی زن با مرد، غیرممکن باشد، در جمیع این صور زن، شکایت پیش حاکم شرع می برد، او شوهر را مجبور به انفاق و اعطای حقوق واجبه می کند و امر به سازش و عدالت می نماید، چنانچه اوامر او در شوهر مؤثر نیافتاد، حاکم شرع، او را مجبور به طلاق می کند، چنانچه او بر امتناع اصرار ورزید، طبق عقیده برخی از فقهاء، حاکم شرع طبق قاعده «عسر و حرج» حق دارد حکم به انفصال و طلاق کرده زن بیچاره را از چنگال چنین شوهر خلاص سازد.

۲ - زن با مرد هنگام ازدواج یا عقود دیگر می تواند شرط کند چنانچه شوهر نفقه اش را ندهد و یا مسافرت کند و یا زن دیگری بگیرد و یا با او بد اخلاقی و ناسازگاری نماید، اختیار طلاق از راه وکالت و یا وکیل در توکیل در دست زن باشد.

۳ - زن می تواند مبلغی به شوهر بپردازد تا او به نحو طلاق خلع یا مبارات زن را مطلقه کند.

۴ - آنکه زن در برابر شوهر نسبت به امور جنسی و غیره راه نشوز و سرپیچی را پیش گرفته، از اطاعت شوهر امتناع ورزد، تا سرانجام، شوهر ناگزیر او را طلاق دهد.

اینها که برشمردیم راههایی است که اسلام برای زن قرار داده تا در موارد لزوم بتواند قانوناً خود را مستخلص سازد. بنابراین پاسخ این ایراد نیز به خوبی روشن گردید، زیرا اگر شوهری نسبت به زن خود تعدی و اجحاف نماید و ادامه زندگی برای آنها به هیچوجه ممکن نباشد، طبق بیان گذشته زن می تواند یا شخصاً ابتکار طلاق را در دست گرفته خود را مطلقه سازد و یا آنکه شکایت پیش حاکم شرع برده و او در مرحله نخست شوهر را مجبور به طلاق سازد چنانچه شوهر بر امتناع اصرار ورزد در این صورت حاکم شرع شخصاً حکم به انفصال نماید. برای تفصیل این بحث لازم است به کتاب: «طلاق و تجدد» و «برهان قرآن» و سلسله مقالات ما در روزنامه «وظیفه»، رجوع شود.

اصولاً باید تصدیق کرد که یک سلسله حالات واقعیه ای هست که با وجود آنها، ادامه زندگی زناشوئی مشکل می گردد و نگهداری جبری زن و شوهر در این راه، موجب خیر و نیکی نمی شود و به صلح و آرامش منتهی نمی گردد. البته اسلام، در نخستین مرحله اختلاف داخلی و خانوادگی، پیوند مقدس زناشوئی را پاره نمی کند بلکه آن را با تمام نیرو مستحکم تر می سازد و می کوشد که هر چه بیشتر آن را قوی تر نماید و آن را جز در صورتی که مایوس شود و اصلاح آن امر محالی گردد به حال خود وانمی گذارد. او به مردان می گوید:

نساء ۱۹ با زنان به شایستگی زندگی کنید، اگر از آنها کراهت دارید چه بسا باشد که چیزی را مکروه دارید و خدا در آن خوبی بسیار نهاده باشد. در واقع آنان را به صبر و شکیبائی جستن در صورت مکروه داشتن و نپسندیدن، دعوت می کند. و این روزنه مجهول و مرموز را برای آنان می گشاید که: «چه بسا باشد که چیزی را مکروه دارید و خدا در آن خوبی بسیار نهاده باشد». شاید آنان نمی دانند که در همین زنانی که نمی پسندند خیر و برکتی است و خداوند این خیر و برکت را برای آنان ذخیره کرده و به صلاح آنان نیست که حتی در صورتی که نگهداری آنان سزاوارشان نیست، آنان را ترک کنند. و بهتر از این برای جلب توجه و بیداری وجدان مرد و از بین بردن ناراحتی و خاموش ساختن شعله مکروه داشتن، راهی نمی توان یافت. اگر مسئله حب و بغض به نفرت و انزجار و نشوز - گوش نکردن به حرف شوهر و عدم اطاعت از وی - منجر شود، طلاق نخستین علاج و راهی نیست که اسلام به آن هدایت می کند بلکه باید دیگران بر آشتی و سازش آنان اقدام کنند و نیکوکاران در این کار پیشقدم شوند:

نساء ۳۵ اگر میان آنان اختلافی دیدید داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برانگیزید، اگر خواهان صلح باشند خدا میانشان وفاق آرد که خدا دانا و آگاه است.

نساء ۱۲۸ و اگر زنی از بی میلی یا سرگردانی شوهر خویش بیم دارد رواست که میان خویش سازشی کنند و صلح و سازش کردن نیکو است.

اگر این وساطت فایده نبخشید مسئله در این صورت جدی می شود و اینجاست که دیگر زندگی زناشویی رو به راه نمی شود و استقرار نمی یابد و زن و شوهر را در این حالت نگهداشتن، شکست روشنی است که فشار بیشتر و بی جا، شکست آن را بیشتر می کند و بهتر است که به واقعیت تسلیم شوند و زندگی را به راهی بکشند که اسلام آن را شدیداً مکروه و ناپسند می دارد: «**بدترین و مبعوض ترین کارهای حلال، پیش خداوند طلاق است**». شاید این جدائی اصولاً میل و رغبت جدیدی را در روح زن و شوهر برای زندگی نوین بیدار سازد و بسیار شده که ما قدر و منزلت یک چیزی را پس از گم کردن آن می دانیم و نیکی های آن را پس از محروم شدن از آن می بینیم، البته فرصت هم از دست نرفته است.

بقره ۲۲۹ طلاق دو بار است، آنگاه یا به شایستگی نگهداشتن یا به نیکی رها کردن.

البته در صورت دخول به همسر، پس از طلاق اول، دوران «**عده**» به مدت تقریباً سه ماه - اگر باردار نباشد^(۱) - و یا تا مدت وضع حمل و زایمان - اگر باردار باشد - همچنان باقی است و بر مرد لازم است که در این دوران نفقه و مخارج وی را بدون امساک و خودداری بپردازد، و در خلال این مدت، اگر خواست می تواند بدون عقد جدیدی برگردد و زندگی زناشویی خود را از نو شروع کنند و این را در اصطلاح فقه «**طلاق رجعی**» می گویند.

اگر در طول مدت «**عده**» برنگردد، «**طلاق بائن**» می شود ولی باز هم فرصت از دست نرفته و آنان می توانند از نو با عقد جدیدی به همدیگر برسند و زندگی را از نو شروع کنند.

البته این نخستین آزمایش است و بر هر دو همسر روشن می کند که حقیقت عواطف و احساسات درونی آنان تا چه حد بوده و علل و اسبابی که باعث جدائی آنان شده چیست؟

۱- در صورت تفاوت مدت حمل و سه ماه و ده روز، مدت بیشتر را بایستی زمان عده قرار داد.

اگر باز هم این علل و عوامل بهوجود آمد یا اسباب دیگری پیدا شد که مرد از نو، به «طلاق» رو آورد، در این صورت جز مرحله واحدی، دیگر فرصت باقی نیست و همین طلاق دومی تهدیدی است! و اگر دیدند که زندگی جدید امکان پذیر است و احساسات محبت آمیزی داشته و به همدیگر علاقه دارند، این زندگی را از نو شروع می کنند.

اما اگر **طلاق سوم** رخ داد عامل پیدایش آن عمیق و ریشه دار بوده و کوشش برای اصلاح غیر مفید است و صلاح هر دو در آن است که راه خود را از همدیگر جدا کنند و اگر از روی هوی و هوس و عجله بی جا طلاق به وقوع پیوسته باز مرد باید نتیجه عمل خود را ببیند:

بقره ۲۳۰ اگر باز زن را طلاق داد، دیگر بر او حلال نیست تا با شوهری غیر او نکاح کند.

البته نه به صورت «محلل» های اصطلاحی که اسلام آن را به رسمیت نمی شناسد، بلکه، بایستی واقعاً ازدواج جدیدی رخ دهد و در آن قصد دوام باشد و عقد موقت به هیچوجه کافی نیست و اگر بنا به پیش آمدی از شوهر جدید خود طلاق گرفت یا او درگذشت، شوهر نخستین می تواند از نو با او ازدواج کند و از نو هر دو با هم در کاروان زندگی پیش روند.

البته در این میدان نباید فراموش کنیم که اسلام، در هر گام و مرحله ای برای ایجاد انس و الفت، در دوران «عده» به نیکوکاری و اعطاء نفقه و مخارج، توصیه هائی دارد. شاید بدینوسیله مهر و محبت زن از نو، به وی بازگردد و احساسات جریحه دار شده او التیام پذیرد و باز زندگی آرامی شروع شود:

بقره ۲۳۱ و چون زنان را طلاق دادید و به مدت خویش رسیدند، به شایستگی نگاهشان دارید یا به شایستگی رها کنید، برای ضرر زدن نگاهشان مدارید که ستم کنید، هر که چنین کند به خویش ستم کرده است.

سوره طلاق ۱-۳ ای پیامبر وقتی زنان را طلاق می دهید در وقتی که عده آغاز تواند شد طلاقشان دهید و عده را بشمارید و از خدا، پروردگارتان بترسید و

آنها را از خانه هایشان بیرون نکنید و ایشان نیز بیرون نشوند، مگر آنکه بدکاری نمایان کنند، این حدود خداست و هر که از حدود خدا تجاوز کند به خویش ستم کرده است، تو نمی دانی شاید خدا پس از این، چیزی پدید آرد. و چون به مدت خویش رسیدند به شایستگی نگاهشان دارید یا به شایستگی از آنها جدا شوید و دو تن صاحب عدالت را از خودتان گواه گیرید و شهادت را برای خدا بپا دارید. هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد، از این پند گیرد و هر که از خدا بترسد، برای وی راه برون رفتنی نهد.

البته نباید فراموش کنیم که زن می تواند در موقع عقد شرط کند که **طلاق در دست او باشد!** و در این صورت حقوق آن در صورت لزوم همانند حقوق مرد خواهد بود.^(۱)

این است چگونگی طلاق در اسلام... بلایی که فقط در جایی نازل می شود! که راه فراری باقی نمانده باشد، و آشتی و سازش مؤثر واقع نشود، و فرصت هائی که در طی طلاق های متعدد پیش آمده بود، مفید نباشد و راه علاج اشتباهات آنان را در رفتار و کردار و اخلاق و ادراک روشن نسازد.

بنابراین، شعارها و نعره هائی که در انتقاد این سیستم و نظام، از حلقوم گروهی خارج می شود، برای چیست؟.. آنها می گویند که زن همیشه در معرض خطر خارج شدن دو کلمه از زبان مرد است! آیا واقعاً از نظر حقیقت اسلام مسئله چنین است؟ یا اینکه به علت دوری قلبها از حقیقت اسلام و خالی بودن اجتماع از سیستم اجتماعی اسلام و خارج شدن حکومت از دست اسلام، وضع چنین شده است؟

«مبغوض ترین حلالها پیش خداوند طلاق است».

طلاق امر ناگواری است که فقط ضرورت، آن را ایجاب می کند. ولی اگر دلها

۱- جای تعجب است که استاد سید قطب می گوید این شرط صحیح است در صورتی که در هر عقدی هرگونه شرط مخالف کتاب الله لغو و بلا اثر خواهد بود. البته چنانکه در پاورقی قبلی مربوط به طلاق گفتیم زن فقط از طریق وکالت می تواند همچو حقی را به دست آورد و از نظر فقه در صورت وجود یکی از «عیوب **خمس**» در مرد، زن حق فسخ عقد را، مستقلاً دارد. برای مزید توضیح به کتب فقهی باب نکاح مراجعه شود.

فاسد شد و اخلاق از بین رفت و رابطه ها آزاد و ارزان! گشت و لابلایگری شایع گردید: **فقط اجتماع فاسد مسؤل آن است**، نه سیستم و رژیم دورانیش و مصلحت بینی که اساس آن اجرا نمی شود.

راه اصلاحات اجتماعی، فقط گفتن حلال و حرام نیست، بلکه واگذاری کارها و اداره امور آموزش و پرورش به اسلام است و در این صورت اسلام می تواند اجتماع را طبق تعالیم خود اداره کند. قوانین اسلامی برای جهانی وضع شده که در آن، اسلام حکومت کند و برای نظامی است که بر پایه اسلام استوار باشد و برای اجتماعی است که اسلام آن را تربیت نموده باشد بگذارید اسلام حکومت کند تا ببینید چگونه مردم را تربیت نموده و وجدان ها را بیدار می سازد و چگونه دست های خائنین و لابلای ها را کوتاه کرده و اراده اسلام را عملی و محقق می نماید.

ما فرض کنیم که مسئله طلاق را در اجتماع مریض و سست بنیادی مثل اجتماع ما آنطور که می گویند مقید سازیم. ولی باید پرسید: آن چیست که زن برای عزت و احترام خود می خواهد؟ آیا می خواهد «مرد» آن را از دل خود بیرون کند و «قانون» آن را حفظ کند؟ می خواهد که طلاق وی بازیچه ای در دست این و آن شود و تازه آزاد هم نشود و با بازی با آن، مشکلاتی در خانه ایجاد شود؟ من نمی دانم این چه عزت و احترامی است که این زنان بیکار و بازیگر، برای زن می خواهند! در صورتی که خداوند برای آنان عزت و احترام خواست و آنان آن را با اعمال خود طرد کردند و در سایه آن، امروز زنان به مثابه کالائی ارزان، در کوچه و بازار ریخته اند!

زناشوئی رابطه مقدسی است که بدون رضایت و رغبت طرفین استوار نمی شود و بدون آن، ادامه هم نمی یابد. و سیستم طلاق در اسلام تنها ضامن بقای اصول انسانی آن است و اگر پس از همه این کوشش ها و آشتی ها به هم خورد معنی این، آن است که دیگر این پیوند قابل دوام نیست و صلاح هر دو همسر در این صورت در آن است که از همدیگر جدا شوند و به زندگی جدید دیگری رو آوردند:

نساء ۱۳۰ و اگر جدا شوند، خدا همه را از گشایش خویش بی نیاز کند که

خدا وسعت بخش و داناست.

تعدد زوجات

موضوع تعدد زوجات.. مسئله دیگری است که همانند مسئله طلاق بلای آرامش است ولی در موقع ضرورت وظیفه ای به عهده دارد، تعدد زوجات از نظر اسلام صرفاً یک مسئله ای است به مثابه پیشگیری اجتماعی که به وسیله آن خطرهای گوناگونی رفع می شود که بالاتر از خواستهای زنان یا مردان است. شاید به جا بود که در این باره در فصل آینده «صلح و آرامش اجتماع» بحث می کردیم، چون این مسئله با آن بحث بیشتر مناسبت دارد ولی شاید خیلی هم از مسئله «صلح و آرامش خانه» که مورد بحث ما است، دور نباشد و اصولاً از نظر طرز فکر اسلام درباره هستی و زندگی فرد و خانه و اجتماع و انسانیت، همه اجزاء به هم آمیخته و همکار و همگام همدیگر هستند.

غوغاهای عریض و طویلی درباره داستان تعدد زوجات در اسلام منتشر می شود ولی باید دید که آیا واقعاً این امر یک آفت خطرناک!! در حیات اجتماعی است؟ بلکه آیا می تواند که این مسئله روزی از روزها خطری از خطرهای

باشد؟ آیا ما نیازمند قانونی خواهیم شد که با این موضوع مخالف و مناقض باشد؟ یا این فرصتی را که اسلام بهوجود آورده مقید خواهد ساخت؟ من با دقت می نگرم و می بینم که هر مشکلهی اجتماعی جز موضوع تعدد زوجات شاید روزی نیازمند تعدیل و تقیید و اضافه قانون گردد، ولی مسئله تعدد زوجات که خود به خود حل می شود، جز در صورت نیازمندی اجتماع و در صورتی که اوضاع و خواستهای اجتماعی اجازه ندهد به وقوع نمی پیوندد.

اصولاً این مسئله ای است که باید در آن، بیشتر آمار و ارقام را به قضاوت بطلبیم، و در آن نظریه ها و قانون ها را دخالت ندهیم من نمی دانم که چگونه این مسئله سر زبان ها افتاده و چرا مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است.

هر ملتی مرکب از زنان و مردان است و هنگامی که تعداد مردان توانا و آماده به ازدواج و زنان صالح به زناشوئی در میان آن، به موازات همدیگر رسیدند عملاً امکان پذیر نخواهد بود که مرد واحدی بیشتر از زن واحدی را به همسری

برگزینند... برای اینکه اینجا، جای حکومت آمار و ارقام است. معنی دست یافتن مردی به بیش از یک زن در اجتماعی، آن است که در آن محیط تعداد زن بیشتر بوده و تعداد مردان در برابر آن به حد کافی نبوده است. و البته فرقی ندارد که فقدان شوهر برای زنان حقیقی باشد و حقیقتاً در مقابل زنان تعداد مردان کم باشد، یا اینکه عملاً چنین شده باشد، یعنی مثلاً تعداد زنان پا به سن ازدواج گذاشته بیشتر از مردان باشد یا بیشتر از مردانی باشد که از هر جهت توانا و آماده و متمایل به ازدواج هستند.

پس اگر تعداد حقیقی یا حکمی زنان صالح به زناشوئی زیاد نبود، چنانکه گفتیم قهراً هیچ مردی - حتی اگر مایل هم باشد و بخواهد - بیش از یک زن، نمی تواند پیدا کند و بدین ترتیب مسئله خود به خود و از طریق حکومت آمار و ارقام، حل می شود.

اما اگر توازن و تعادل در میان اجتماع به هم خورده باشد، قهراً تعداد مردان صالح به زناشوئی از تعداد زنان کمتر می شود^(۱) خواه کمی و قلت از نظر عدد باشد،

۱- ممکن است کسی بگوید: درست است که در صورت عدم توازن تعداد مردان با زنان راه عاقلانه همان تعدد زوجات است، اما از کجا که آمار مردان از زنان کمتر باشد؟ قبل از همه چیز لازم است این معنی به عنوان مقدمه دانسته شود که اسلام دین منطقه ای یا نژادی یا قومی و یا مخصوص به یک زمان نیست، بلکه عبارت از یک سلسله قوانین و مقرراتی است که برای جمیع افراد بشر و در جمیع ازمه و امکنه جعل و تشریع شده است. از این جهت بایستی هنگام قانونگذاری تمام حالات و شئون هر اجتماعی را در نظر گرفته مواردی که به طور استثناء و اتفاق - چه به حسب زمان و مکان و چه به حسب حالات - ممکن است پیش بیاید مورد توجه قرار داده باشد.

حال که این مقدمه روشن گردیده است لازم است مطالب زیر را دقیقاً از زیر نظر بگذرانید:

۱ - با آنکه زن معروف به جنسی لطیف است در عین حال به طوری که آمار و تحقیقات علمی نشان می دهد از لحاظ زندگی عمرش طولانی تر از مرد بوده و کمتر طعمه حوادث و مرگ می شود. ولی مرد در دوران زندگی مثل آنکه مقاومتش در برابر امراض و نامایمات کمتر است و بیشتر از زنها طعمه دژخیم مرگ و نابودی می گردد.

«در آتازونی آمریکا طبق سرشماری سال ۱۹۵۷ تعداد مردان ۱۸ ساله ۵۴۵۹۰۰۰۰ نفر و تعداد زنان ۱۸ ساله به بالا ۵۷۲۵۷۰۰۰ نفر می باشد. و در فرانسه نیز طبق آمار رسمی تعداد زنان ۱۸۰۰۰۰۰ نفر بیش از مردان است» (طلاق و تجدد، ص ۳۵).

روزنامه اطلاعات شماره ۳۵/۹/۱۱ در این باره این طور می نویسد: در فرانسه به طوری که احصائیه نشان می دهد در مقابل هر ۱۰۰ دختر نوزاد ۱۰۵ پسر به دنیا می آید ولی در عین حال زنها در حدود ۱۷۶۵۰۰۰ نفر از مردها بیشترند با آنکه تمام جمعیت فرانسه در حدود ۴۰ میلیون نفر بیشتر نیستند.

سبب این موضوع این است که پسرها مقاوم‌تر در مقابل امراض کمتر از دخترها است از این جهت ۱٪ آنها تا سن ۱۹ سالگی از بین می‌روند و الباقی از سن ۲۵ تا ۶۵ همین طور رو به نقصان می‌گذارند که در این وقت در مقابل ۱۵۰۰۰۰ زن ۷۵۰۰۰۰ مرد بیشتر باقی نمی‌ماند. روزنامه اطلاعات شماره ۳۹/۹/۱ همین مطلب را مفصل تر می‌نویسد:... در چهل سالگی در برابر ۱۰۰ زن ۸۰ مرد و در سن ۸۰ سالگی در برابر ۱۰۰ زن ۵۰ مرد وجود دارد.

کیهان ۳۷/۱۲/۳ می‌نویسد: پرفسور «پتر مداوار» استاد حیوان‌شناسی و تشریح مقایسه‌ای دانشگاه لندن عقیده مند است که نسل مرد، در جهان نسبت به زنان رو به نقصان است. با در نظر داشتن مطالب و آماری که در بالا گذشت آیا می‌توان گفت همواره جنس مردها برابر با زنها بوده و تجویز تعدد زوجات مخالف با سنت خلقت است؟ مسلم پاسخ منفی خواهد بود.

۲ - جنگ‌ها، قتل‌ها، نزاع‌ها، کوران حوادث، یکی دیگر از عوامل بر هم زننده توازن و تعادل بین زن و مرد است.

مثلاً بعد از آنکه جنگ جهانی اول و دوم پایان پذیرفت و در حدود ۴۵ میلیون نفر که اغلب آنها سربازان جوان و رزم آور بودند کشته شدند زنها و خانواده‌هایی بی‌پناه شدند. در این وقت کاملاً محسوس گردیده که جنس مرد در ممالک اروپائی و آمریکائی رو به نقصان گذارده و تعادل بین آنها بر هم خورده است.

یک روز روزنامه‌ها نوشتند: «پنج میلیون دختر در آلمان از غصه بی‌شوهری قصد انتحار دارند، روز دیگر تحت عنوان: «**قحطی مرد در آمریکا**» نوشتند: «در حال حاضر در آمریکا ۲۰ میلیون دختر شوهر نکرده وجود دارد که چون دستشان به مرد نمی‌رسد گرفتار اعتیادات و آلودگی‌های ناپسند می‌شوند» (خواندنیها، شماره ۷۱، سال ۱۴). و همان طوری که در متن تذکر داده شده هنوز هم این عدم توازن در آلمان غربی از بین نرفته است.

۳ - غریزه جنسی و خاصیت تولید نسل در مردها تقریباً دائمی است و حال آنکه اغلب زنها در حدود پنجاه سالگی قابلیت بچه آوردن را از دست می‌دهند. بنابراین آن مدتی که زن از حیز انتفاع و پرورش طفل افتاده و نیروی جنسی مرد همچنان بیدار و باقی است، چنانچه گرفتن زن دیگر برایش جایز نباشد، لازم می‌آید که در آن مدت اضافی که تقریباً در حدود چهل سال است، مرد از بهره برداری از این خاصیت طبیعی محروم باشد.

۴ - به علاوه ممکن است موارد استثنائی دیگری پیش آید که حکم به عدم جواز تعدد زوجات در آن موارد، نه به صلاح مرد و نه به صلاح زن باشد. مثلاً اگر مردی از لحاظ قوای جنسی حاد و قوی باشد و نتواند با یک زن که معمولاً هفت هشت روز را در هر ماه، در عادت و حیض به سر می‌برد، بسازد و یا اگر زنی عقیم و یا طوری مریض شود که به کلی از حیز انتفاع و بچه زائیدن بیافتد، آیا در این گونه موارد چه باید کرد؟ آیا انتخاب کدام یک از راههای سه گانه زیر بهتر و شایسته تر است:

الف - شوهر، زن عقیم و یا مریض خود را طلاق بدهد و زن دیگری بگیرد.

ب - مرد، در عین آنکه زن عقیم و یا مریض خود را نگه می‌دارد از راه روابط آزاد خود را کامیاب سازد.

ج - شوهر با داشتن زن اولی خویش زن دیگری بگیرد و از لحاظ حقوق و مزایای زندگی، بین آنها عدالت را رعایت نماید.

چنانکه پس از جنگها و حوادث بزرگ که مردان در آن بیشتر در معرض خطر هستند چنین می شود، یا اینکه از نقطه نظر عدم توانائی بر زناشوئی به علل اقتصادی، خانوادگی یا اجتماعی - بهوجود آمده باشد... در این صورت است که برای مرد، امکان دارد که بیشتر از یک زن را به عقد خود درآورد.

اکنون این وضع را بررسی کنیم.. نزدیکترین و روشن ترین مثالهای آن، «آلمان» است که در مقابل هر مرد پا به سن ازدواج گذاشته در سنین مابین ۳۰ و ۴۵، سه دختر به سن ازدواج رسیده دارد.^(۱)

این یک حالت اجتماعی به هم خورده ای است و در اینجا باید انصاف داد که قانونگذار عادلانی که به خاطر اجتماع و به خاطر زن و مرد و به خاطر انسانیت می کوشد، چگونه با آن روبه رو می شود؟.

در این مسئله بیش از سه راه حل، نمی توان راه دیگری تصور کرد:

راه حل اول: هر مردی بیش از یک زن نگیرد و دو زن بی شوهر - در آلمان - بدون آشنائی با مرد و خانه و خانواده و کودک و زندگی!.. باقی بمانند.^(۲)

فکر نمی کنم هیچ آدم باوجدان و خردمندی در برتری راه سوم، تردیدی داشته باشد.
۵ - از آنجائی که اسلام پیروان واقعی خود را شایسته ترین ملت روی زمین می داند، قانون تعدد زوجات را تشریع کرده تا از این راه پیروان روز به روز افزایش یابند و مصداق واقعی «ان الارض یرثها عبادی الصالحون» صورت گیرد.

در خاتمه، لازم است عبارت شیرین و پُر معنائی را که دکتر «گوستاولوبون» درباره جواز تعدد زوجات اسلامی نوشته نقل نمایم: راستی من متحیرم و نمی دانم که تعدد ازدواج مشروع مشرق از تعدد ازدواج سالوسانه مغرب چه کمی دارد، و چرا کمتر است؟ بلکه من می گویم اولی (تعدد زوجات مشروع اسلامی) از هر حیث بهتر و شایسته تر از دومی است. (تمدن اسلام و عرب، ص ۵۲۶).

۱- روزنامه اطلاعات ۴۰/۷/۲۹ در ضمن مقاله یکی از زنان روزنامه نگار آلمانی، تحت عنوان «کار کردن زنان در بیرون خانه مشکلی بزرگ برای فرزندان بهوجود آورده» آخرین آمار را چنین می نویسد: «.. تعداد زنان آلمانی نسبت به مردان امروز ۶/۰۰۰/۰۰۰ نفر (شش میلیون نفر) بیشتر می باشد».

۲- لازم است عین خبری را که مجله خواندنیها (شماره ۵۶، سال ۱۵) و همچنین روزنامه اطلاعات (شماره ۳۹/۱۱/۱۵) در این باره نوشته اند، برای شما نقل کنیم: «پنج میلیون دختر در آلمان از غصه نداشتن شوهر قصد انتحار و خودکشی دارند..»

راه حل دوم: هر مردی با یک زن ازدواج کند و با او زندگی زن و شوهری داشته باشد و با دو دختر دیگر، یا با یکی از آنان روابطی! داشته باشد تا آنان هم از آشنائی با مرد محروم نباشند، ولی از خانه و خانواده و کودک خبری نباشد و اگر کودکی خواهی نخواهی بهوجود آمد، آن را یک کودک ناشی از جرم و گناه بشناسد و در واقع، کودک کودک حرامزاده و نامشروعی باشد که پدر مشخصی ندارد و این زن، این ننگ را برای ابد بر خود هموار سازد.

راه حل سوم: این مرد بیشتر از یک زن بگیرد و زنهای بی شوهر هم از روح عاطفه شوهری و صفای خانه و آرامش خانواده و راحتی کودک بهره مند شوند و روان آنان از آلودگی به جرم و ناراحتی ارتکاب گناه و تشویش وجدان، پاک باشد و اجتماع هم از بلای خانمان سوز هرج و مرج و پیدایش حرامزاده ها و شیوع فحشاء در امان بماند و توده مردم هم در سایه این قانون از اختلال و به هم خوردن توازن در نسل آینده، نجات یابد و لاقل در نسل جدید پس از جنگ، توازن و تعادل برقرار گشته و اختلال از بین برود.

به نظر شما! کدام یک از این سه راه حل برای انسانیت مناسب تر، و برای مردی و مردانگی سزاوارتر، و برای خود زن گوارتر و شرافتمندانه تر است؟
این حقیقتی است که نمی توان از آن فرار کرد: یا باید این باشد، یا آن، و یا آن دیگری! و برای احساسات شاعران و خواست افراد و گزاف گوئی گروهی، هیچ گونه مجال و میدانی باقی نمی ماند، این یک ضرورت اجتماعی و ضرورت روحی و حیاتی است و مواجهه با آن بایستی در حدود حقیقت و واقعیت باشد نه در عالم خیالات و اوهام و افسانه ها.

آلمان مسیحی که دین و مذهب وی تعدد زوجات را تحریم

«پروین درباره علت اقدام به خودکشی اظهار داشت... نظر به اینکه در این مدت (۳۰ سال) کسی حاضر نشد با من ازدواج کند به همین جهت از زندگی سیر شده ام و تصمیم به خودکشی گرفتم».

بنابراین نمی توان گفت آن عده زنان اضافی در مدت عمر از مرد محروم باشند. زیرا زن همچنان که در خود نیازمندی شدیدی نسبت به امور ضروری زندگی از قبیل: خوراک، خواب، استراحت و غیر اینها احساس می کند، همچنین یک عطش باطنی و یک گرسنگی مخصوص در خود می یابد که جز از راه اتخاذ همسر و تشکیل خانواده و تولید نسل و تربیت فرزند و بالاخره اطفاء غریزه جنسی، آن عطش و گرسنگی رفع نمی شود.

می کند، اکنون راهی جز راه اسلام نیافته است، در صورتی که
مذهب رسمی وی اسلام نیست!!

شاید کسی بگوید: در دنیای امروز، زن می تواند کار کند و بنابراین برای ادامه
زندگی احتیاجی به مرد ندارد!...

بزرگ ترین تهمت ها بر فطرت و طبیعت و واقعیت، همین گفتار پوچ و
بی اساس است.

نیاز زن به مرد، همانند نیاز مرد به زن، فقط به خاطر خوردن و
خوابیدن و حتی انگیزه های جسمی و جنسی نیست، بلکه در اعماق
روح هر زنی، نیاز شدیدی به وجود مرد، وجود دارد.

برای زن، وجود مرد ضروری است و البته احساس مرد نیز چنین است و اصولاً
روح و عاطفه و صفای معنوی زن و شوهر مسئله ای نیست که بتوان آن را انکار
کرد، و همین موضوع، افسانه عامل اقتصادی را که بعضی از مادیها فقط آن را
باعث نیاز زن به مرد می شمارند، کاملاً باطل کرده و طرد می کند.
مردان با اینکه از نظر مالی و اقتصادی احتیاجی به زن ندارند، ولی بدون زن و
همسر و اعجاب و تحسین وی از کارهای آنان، احساس شادی و نشاط و فرح
نمی کنند... و این از اراده عالی خداوندی است که در روح و جان هر دو جنس،
این احساس و نیاز درونی را به ودیعت گذاشته، تا از اجتماع این دو، اساس و
بنیان زندگی پی ریزی گردد و هر دو به سوی آینده ای تابناک و روشن، و
زندگی سالمی بروند.

و در هر صورت مادامی که در روی این زمین، شرائطی به وجود می آید که در آن
توازن و تعادل تعداد زن و مرد، به هم می خورد، بهترین راه حل و انسانی ترین
کارها و سالم ترین پیشگیری ها، همین راهی است که اسلام آن را پیشنهاد کرده
و آن را به ارقام و آمار حواله داده و به حال خود واگذار کرده که خود به خود
حل گردد.

برای اینکه این مسئله جز از راه اعداد واقعی به وجود نمی آید. اگر ارقام اقتضا
نکرد، اگر بشر هم بخواهد، اصولاً تعدد زوجات مقدور نخواهد بود.

من از زنان و مردانی که غوغا به راه انداخته اند و حقیقت را نمی پذیرند و بدیهیات را انکار می کنند، می پرسم: آیا شما به خاطر دارید که روزی از روزها، یک جوان مصری خواسته باشد ازدواج کند ولی به علت مرد طمع کار و شهوتران و عیاش بوالهوسی نتوانسته باشد به دختری دست یابد؟ و به علت آنکه آن مرد بیش از یک زن گرفته، زن دیگری برای همسری آن جوان پیدا نشده و آن جوان از زناشوئی محروم شده باشد؟...

آری! من شاید به خاطر داشته باشم که فقط به علت ثروت زیاد، یا حادثه ناگوار، یا شهوت حیوانی، مردی به تعدد زوجات رسیده باشد - البته اسلام در این صورت نظریه خاصی دارد که درباره آن بحث می کنیم - ولی من سؤال می کنم: آیا این مرد، در واقع زنی را از دست مرد دیگری ربوده، یا آنکه در اجتماع زن بی شوهری پیدا شده بود که در مقابل آن، مردی پیدا نمی شد؟ و اگر این زن بی شوهر، بی همسر نبود آن حیوان شهوت پرست و ثروتمند نمی توانست به سراغ آن برود... آیا در این بحث و جدالی هست؟

شاید گفته شود: عوامل اقتصادی و مادی و یا عوامل اجتماعی! می توانند برای دست یافتن به بیش از یک زن، برای گروهی مؤثر باشند و عده ای را محروم سازند، پس وجود زنان زیادی و بی شوهر، نمی تواند دلیل کافی برای نقص حقیقی تعداد مردان باشد، ولی می تواند دلیلی برای نقص توانائی اقتصادی اجتماعی گروهی از مردان باشد.

البته این، مطلب صحیح و درستی است: ولی راه علاج آن چیست؟ علاج و حل اساسی این مشکل، مربوط به اصلاح آن اوضاع اجتماعی و اقتصادی است که باعث این اختلاف در ارکان اجتماع شده است و گرنه اصلاح ظاهری و مقید ساختن حق ازدواج، نمی تواند مشکل را ریشه کن سازد.

اگر کار به دست اسلام باشد، اصولاً همچو اختلال اجتماعی و اختلاف اقتصادی به وجود نمی آید، برای اینکه اسلام در طبیعت و حقیقت خود، از هر جهتی تعادل و توازن را در اجتماع برقرار ساخته و همه گونه تضمین های کافی را برای همه اعطا می کند و از همین تضمین ها آن است که زن در ضمن عقد شرط کند که به واسطه زن دیگری، بر او ضرر نرساند و این شرط همیشه از آن زن است و اگر عملی نشد، زن می تواند طلاق خود را بخواهد.

اسلام کار را به طور بنیادی اصلاح می کند و جزئیات را خود به خود به حال اعتدال در می آورد و مسئله را به طور جدا از هم و به شکل اجزاء متفرقه با حل های کوتاه و تنگ و باریک حل نمی کند که از دو قدم انسان فراتر نرود!، چنانکه نتیجه خواست یاوه گویان است، بلکه همه مسائل را در کنار هم، در جنب هم و یکجا، از اساس و ریشه اصلاح می کند.

از اینجاست که اسلام از نظر دور نمی دارد که گروهی از مردم، طبیعت های غیرعادی دارند و به یک زن اکتفا نمی کنند و بایستی تجدید فراش کنند! و اگر این امر به طور صحیح و آشکار و مشروع انجام نیابد، در گوشه و کنار، به هر نحوی که شده، از راههای نامشروع اقدام می کنند، و بدین ترتیب وضع اجتماع به هم می خورد، چنانکه وضع زن رسمی و قانونی هم طبعاً به هم می خورد و شک و ظن محیط خانه را پُر می نماید و آرامش و صلح از فضای خانه می رود. آیا احتیاط صحیح آن نیست که برای همچو طبیعت هائی، در دائره قانون و زناشویی منظم و شرافتمندانه، اجازه بدهیم تا به جای ناپاکی و آلوده ساختن خود و دیگران و اشاعه فحشاء بین مردم، در آن راه قدم بردارد و همانند اروپائی که تعدد زوجات پاک انسانی را تحریم کرده، در هر میدان و مجالی، تعدد ناپاک و روابط نامشروع بهوجود نیاید؟

اگر این واقعیت های زندگی در عدم تعادل تعداد زنان و مردان وجود نداشت، برای اسلام کاملاً مقدور بود که این خواستها را بلاجواب بگذارد و با کیفر و فشار، مردم را وادار به اکتفا به یک زن بنماید. و در هر صورت، مسئله سرانجام به آمار و ارقام بر می گردد، و تنها قاضی مسئله، بدون هیچ گونه قید و حدی، با آن است.

شاید باز در اینجا، برای جدال گفته شود: اگر مسئله چنین است، پس چرا اسلام برای تعدد زوجات حد اعلائی قرار داده است؟ و چرا این را به عهده شرایط و اوضاع و آمار واگذار نکرده است؟

این یک اعتراض جدلی است، وگرنه باید بگوئیم که این اجازه و فرصت، در نظر اسلام مربوط به یک ضرورتی است و موارد ضرورت، مسلماً در چهارچوب احتیاج و نیاز، منحصر می شود، و بالاترین مراحل آن، همان چهار است. برای

اینکه اختلال نظم و تصاعد آمار، عادتاً به بیش از این حد نمی رسد، بلکه نوعاً به کمتر از آن می رسد، و برای اینکه محدود و مقید ساختن دلیل آن است که مطلق گذاشتن، قاعده و برنامه زندگی در این مسئله نیست و علاوه همین اجازه هم با شرط امکان عدالت، مقید شده است:

نساء ۳ و اگر بیم دارید که عدالت نکنید، فقط یک زن.

و عدالت در اینجا، عدالت در انفاق و نگهداری و برآوردن همه جانبه ای خواسته های مالی و جسمی و روحی می باشد. اما عاطفه قلبی که در مظاهر زندگی مؤثر نمی باشد، عدالت در آن در دست بشر نیست، و آخرین چیزی که باز در این باره خواسته می شود آن است که کوچکترین ظلم و ستمی در کار نباشد تا دیگری به مثابه معلقه و بلا تکلیف نباشد:

نساء ۱۲۹ هرگز نتوانید میان زنان عدالت کنید و گرچه به شدت بخواهید، پس جور بی نهایت نکنید که او را بلا تکلیف واگذارید.

آنهایی که مسئله را تنها از زاویه واحدی می بینند، این امر را ضرری به زن نخستین می دانند، ولی همین زن اولی، وقتی با انصاف خواهد بود که خود را به جای زن بی شوهر بگذارد. آیا اگر او زن بی شوهری بود و مرد همسر داری به سراغ او می رفت که با او روابط مشروع زن و شوهری داشته باشد، آیا این زن حاضر به قبول نبود؟

همچنین باید شرایط موقعیت های بی شمار دیگری را در نظر آوریم: مثلاً زنی مریض است و مرد وی نمی خواهد او را طلاق دهد ولی در عین حال ادامه زندگی با این وضع مشکل است، یا بچه دار نمی شود و مرد می خواهد صاحب اولادی شود، آیا در این صورت ها عقل و انصاف چگونه قضاوت می کند؟.

اسلام، بدین وسیله صلح و آرامش را می خواهد و با تمام شرائط و امکانات در فکر چاره جوئی است، و همه انگیزه ها و ضرورت های زندگی را به حساب آورده و دردها و رنج ها را با هم مقایسه کرده و کوچکترین آنها را انتخاب کرده است. اما حساب زنان و مردان بیکار... از حساب اسلام جداست و طرز فکر اسلام بالاتر و برتر از آن است که برای غوغای مقلدانه و مغرضانه، ارزشی قائل شود.

تکامل خانوادگی

از مسئله زن و شوهر که می گذریم، می بینیم که اسلام مسئله آرامش خانواده ای را که «خانه» آنها را با همدیگر جمع کرده است، مطرح می سازد و روابط آنان را منظم می کند و تکافل و تعاون لازم را بین همه آنان برقرار می نماید. در تکافل، حقوق و واجبات و مزایا و تکالیفی است که برگشت همه آنها به اعتماد متقابل و اطمینان به زندگی و آینده و احساس آرامش و استقرار است.

فقط عاطفه مادری است که نگهداری فرزند و کودک را به عهده می گیرد و تنها عاطفه پدری است که می تواند مخارج کمرشکن وی و مادر وی و خانه را به دوش بکشد، ولی اسلام علاوه بر عاطفه، تکلیف مشکل و صریحی را بر آن می افزاید و نقش آن در این مسئله، همانند نقش وی در جوانب مختلف زندگی است. او نخست بذر عقیده را در روح می پاشد و وجدان را بیدار می سازد، ولی تکالیف و وظائف را مبهم و به حال خود نمی گذارد و انجام آنها را تنها به وجدان و عاطفه حواله نمی دهد، بلکه آنها را صریحاً روشن نموده و با قانون تأیید می کند.

همین موضوع را در حق **کودکان** نیز انجام می دهد:

بقره ۲۳۳ مادران، فرزندان خویش را، دو سال تمام شیر دهند، برای کسی که خواهد شیر دادن را کامل کند صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده دار است، هیچ کس بیش از توانش مکلف نمی شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند به سبب فرزندش.

اما پدر و مادر، در قبال آن حق خود را دارند - در اسلام در قبال هر حقی وظیفه ای است - در این حق چیزهایی است که مناسب مقام پدر و مادری است: احترام، اطاعت، ادب، نرمی در دوران پیری. تا آنجا که الفاظ و عباراتی که قرآن درباره این معانی به کار برده، دارای نوازش و نرمش و عاطفه و مهربانی است:

اسراء ۲۳-۲۴ پروردگارت مقرر داشته که جز او را نپرستید و با پدر و مادر نیکی کنید، اگر یکی از ایشان یا هر دوشان نزد تو، به پیری رسیدند، به آنها مگو: ملول شدم، و تندیشان مکن و با ایشان سخن ملایم گوی. با مهربانی جنبه

کوچکی و افتادگی برای ایشان پیش آر و بگو: پروردگارا، چنانکه مرا از کودکی تربیت کرده اند، بر آنها رحمت آر.

و مادر، به خاطر رنج و زحمتی که کشیده، حق بیشتری دارد.

لقمان ۱۴ و انسان را در مورد پدر و مادرش، که با ناتوانی روزافزون، حامله وی بود و از شیر بریدنش پس از دو سال شد، سفارش کردیم که من و پدر و مادر خویش را سپاس دار، و سرانجام، به سوی من است.

بایستی در دو آیه شریفه بالا، دقت بیشتری شود که چگونه میان «احسان به

پدر و مادر» را با «پرستش خدا» (در اولی) و «تشکر و سپاس از پدر و

مادر» را با «سپاس برای خدا» (در دومی) نزدیک و مقارن کرده است. و در

این اقتران، نکته روشنی است که شاید بر کسی پوشیده نماند.

این تکافل، بین همه افراد خانواده پخش می شود: نخست نزدیکترین فرزندان به وظائف مربوط قیام کند و سپس اقوام و ذوی الارحامی که پس از آنها نزدیکترند.

ارث را نیز نخست نزدیکترین اولاد می برند و سپس به ترتیب، کسانی که در مرحله بعدی هستند.^(۱) تا در داخل خانواده یک نحوه تأمین اجتماعی بهوجود آمده باشد، و البته این غیر از تضمین های اجتماعی واجب بر جماعت و حکومت است، و گفتار ما درباره آن به زودی می آید.

این تکافل خانوادگی وسیع و همه جانبه ای، به ضمیمه نظام اسلامی در مسائل خانه، پایه های آرامش و امنیت در محیط خانوادگی را استوار می سازد.

و شعار اسلام در این زمینه، همان است که در ابتدای این فصل به آن اشاره کردیم:

«فردی که در خانه خود از صلح و آرامش بهره مند نشود ارزش

واقعی صلح را درک نخواهد کرد و طعم آن را نخواهد چشید و

هرگز فردی که در اعصابش ناراحتی و در روحش تشویش و در دل

۱- طبقات ارث سه تا است، و هر یک دارای درجات متعددی است. ۱ - پدر و مادر و فرزندان ۲ - اجداد و برادر و خواهر ۳ - عموها، عمه ها، خاله ها، دایی ها... و همین طور، البته بحث درباره «ارث از نظر اسلام» خود نیازمند کتاب مستقلی است.

و جان‌ش نگرانی و اضطراب باشد، هوادار صلح نخواهد بود.»

صلح و آرامش در جامعه

در اجتماع، مصالح و انگیزه ها و منافع، با همدیگر تصادم پیدا می کنند، داد و ستد، اخذ و اعطاء، بیشتر و زیاده تر می شود. افراد دگرگون می شوند، جماعات و توده ها معامله نموده و نیروها و قدرت ها در همدیگر تأثیر می نمایند. فرد، خانه، خانواده در اجتماع مندمج و مستهلک می شوند، و بر همه اینها، این دیوار بزرگ احاطه می کند و شامل همه کوشش های آن می شود، و تمام روش های آن را منعکس می سازد و در هر میدانی در آن تأثیر می کند و تحت تأثیر آن قرار می گیرد.

در جایی که بعضی از مکتب ها و مذاهب اجتماعی می گویند رابطه فرد با فرد دیگر همیشه رابطه تراحم و تصادم است و ارتباط هر طبقه ای با طبقه دیگر، همیشه ارتباط فشار و زور و اجبار است، در همچو جایی اسلام می خواهد که رابطه و پیوند همه آنان، پیوند دوستی و محبت، رابطه تضامن و تعاون و ارتباط و امنیت و آرامش باشد و می گوید:

اساسی که زندگی آنان بر پایه آن استوار است، اساس تناسب بین حقوق و وظائف، و تعادل میان سود و ضرر، و توازن بین کوشش و پاداش است. و می خواهد ثابت کند که هدف زندگی همه آنان باید ادامه و امتداد حیات و رشد و تکامل آن بوده و در هر کوشش و نیت و کاری، هدف همه، توجه به سوی خدا و آفریدگار زندگی باشد.

از اینجاست که هر کوشش فردی، همانند هر کوشش و کار اجتماعی، به صلح و آرامش کلی و عمومی منتهی می شود که جامع همه انگیزه ها و روش های مختلف و نیروها و قدرت های گوناگون و افراد و جماعات متعدد است. برای اینکه در همچو اجتماعی، افقی بالاتر از افق مصلحت های زودگذر که موجب کینه توزی ها و دشمنی ها می شود، وجود دارد و به مردم نشان داده می شود.

اصول مکتب ها و مذاهب غربی، نسبت به محیط هائی که در آن به وجود آمده اند، کاملاً! منطقی به نظر می رسد. محیط تمدن مادی غربی که در زندگی هیچ گونه هدف و مصلحت دور و غیرنزدیک را قبول نمی کند و هرگونه مسئله معنوی و غیرمادی را از انسان طرد می نماید، و بدن شک در صورتی که بر

سراسر زندگی، این طرز فکر مادی حکومت کند، میدانی جز برای جنگ طبقاتی بی رحمانه، باقی نخواهد ماند.

در همچو محیطی، مجالی جز برای قوانین «کار» و «امکانات بهره برداری بیشتر» وجود نخواهد داشت و از اینجاست که مسئله «جنگ طبقاتی» یک حقیقت مادی به وقوع پیوسته ای می شود که راه فراری از آن نیست و امیدی به نجات از آن و راهی برای انکار آن وجود ندارد.

ولی اگر برای زندگی، طرز فکری مانند طرز فکر جامع الاطراف اسلام، حکومت کند و هنگامی که نظریات اجتماعی اسلام، راه خود را به اجراء عملی باز کند، و وقتی که قانون اسلامی، آن طور که خدا خواسته و می خواهد - نه آن طور که گروهی می خواهند! - اجرا شود... در این صورت مسئله «جبر تاریخ» و مسئله حتمی! «جنگ طبقات»... افسانه ای بیش نخواهد بود و به هیچ واقعیت و منطقی مستند نخواهد گشت. برای اینکه اینها در محیط دیگر و سیستم و نظام دیگری حکومت می کند، حکومتی ناشی از نفوذ کامل افکار مادی محض، که هیچ گونه هدف عالی زندگی و نتیجه غیرمادی را نمی پذیرد.

البته اسلام، این صلح و آرامش جامع را به حساب فرد یا به خاطر جماعت یا براساس مصلحت طبقه خاصی و برضد طبقه دیگری، یا به نفع دستگاه حاکمه ای برپا نمی دارد، بلکه آن را به خاطر همه و برای همه برپا می دارد. او پاداش هر کوشنده و نیاز هر محتاجی را می دهد و برای هر فرد، و هر هیئت و جماعتی، حدود خود را برای تحقق یافتن عدالت مطلقه و همه جانبه ای، ترسیم می کند.

قانون اسلامی که آن را فرد یا طبقه یا هیئت حاکمه ای وضع نکرده است، قانونی است که از تمایل به فرد یا طبقه یا گروهی دور است و از اینجاست که این قانون ضامن جلوگیری از طغیان طبقه ای برضد طبقه ای بوده، و پیشگیر آن جنگ طبقاتی است که مکتب های مادی آن را یک موضوع حتمی و ضروری می دانند. البته این مکتب ها حق دارند که چنین عقیده ای داشته باشند، چون در اجتماعات غربی دیده اند مسئله چنین است و در اجتماعاتی هم که می گویند اسلامی! است - ولی اسلام از آنها بیزار است - باز دیده اند که مطلب از همان قرار است که در جاهای دیگر می باشد...

ولی باید گفت که این یک بررسی و قضاوت محلی بوده و مخصوص به محیط خاصی است. محیط هائی که در پایه های اساسی خود با اصول زندگی در اسلام، کاملاً مغایر است.

اکنون باید ببینیم که اسلام چگونه این طرز فکر خود را درباره صلح جامع و شامل مبتنی بر عدالت کامل در زندگی تحقق می بخشد.

وجدان مهر و محبت!

اسلام بنای اجتماع را از درون و وجدان افراد شروع می کند، در اعماق روح، بذر دوستی و محبت را می پاشد و نسیم رحمت و روح انسانیت را می دمدا!.. مهر و محبت خالص انسانی و رحمت بشری پاک.

اسلام خاطره پیدایش مردم از شخص واحد را به یاد آنان می آورد و در وجدان همه حس نزدیکی نسبی را بیدار می سازد و برادری خدائی آنان را، یادآوری می کند. هنگامی که تار و پود وجودشان با این احساسات لطیف و پاک آشنا شد، به گذشت و بخشش و به صلح و آرامش نزدیکتر می شوند و علل و اسباب اختلاف و جنگ سست می گردد و کاملاً مقدور و امکان پذیر می شود که نظام ها و قوانینی برای تحقق بخشیدن به این صلح وضع کرده، پیروز گردد. و همین وجدان بیدار به مثابه ضامن محکم اجرای قوانین و برنامه های اسلامی است. و بدین ترتیب کاروان زندگی با آرامی و بزرگواری پیش می رود:

نساء ۱ ای مردمان! از پروردگارتان، که شما را از یک تن آفرید و همسر او را از او آفرید و از آنها مردان بسیار و زنان پدید کرد، بترسید از خدائی که به نام وی از همدیگر تقاضا می کنید و از (بریدن) خویشاوندی ها که خدا مراقب شما است.

این چنین همه بشریت را در نسب واحد و خدای واحد گرد هم می آورد و بدین وسیله عوامل اصلی جدائی ها و نزاع ها از بین می رود تا این پیوند بزرگ و ریشه دار و محکم ظاهر گردد و شامل همه مردم، با همه فرقه ها و نژادها و رنگ ها و زبان ها و ادیانی که دارند، بشود.

اما مؤمنان، آنان طبعاً به همدیگر نزدیکترند، چون با همدیگر برای خدا برادرند، آنان از نظر فکر و عقیده که به نظر اسلام از هرگونه پیوند و رابطه خون و نسب

محکم تر است، به همدیگر می رسند:

حجر ۱۰ به راستی که مؤمنان برادرند.

مثل مؤمنان در دوستی و محبت و مهرورزی با همدیگر همانند بدنی است که اگر عضوی از آن به درد آید، بقیه اعضا بدن نیز ناراحت می شوند و پیامبر به همین مردم می فرماید: «با همدیگر دشمنی نکنید و حسد نورزید و از هم روگردان مشوید. و همه، ای بندگان خدا، با هم برادر باشید» و ایمان را در آنان منوط به محبت می داند، تا هیچ کس میان خود و برادرش فرقی نگذارد. دوری از برادر دینی خود را در بیش از سه شب، جایز نمی شمارد: «بر هیچ مسلمانی سزاوار و جایز نیست که از برادر خود بیش از سه روز دوری گزیند. و از همدیگر، وقتی به هم می رسند رو برگردانند، البته بهترین آنان کسی است که به صلح و سلام پیشقدم باشد».

رحمت، برادر محبت است، و خداوند همیشه خود را با آن توصیف می کند و با آن به پیامبر خود منت می گذارد که آن را در قلب وی قرار داده است:

آل عمران ۱۰۹ به مرحمت خدا با آنها نرم خو شده ای اگر خشن و سخت دل بودی از دور تو پراکنده می شدند.

و بر مسلمانان نیز منت می گذارد که همچو پیامبر مهربانی را بر آنان فرستاد.

توبه ۱۲۸ شما را پیغمبری از خودتان آمد، که رنج بردنتان بر او گران است، و به شما علاقه دارد، و با مؤمنان مهربان و رحیم است.

و قساوت و شقاوت را، دلیل کفر و تکذیب دین می داند:

ماعون ۱-۳ مگر آن را که تکذیب جزا می کند ندیدی، همان است که یتیم را به عنف براند و به غذا دادن مستمند ترغیب نکند.

رحمت فقط برای مسلمانان خوب نیست، بلکه برای همه افراد بشر است:

«به مردم روی زمین رحم کنید تا آنکه در آسمان است بر شما رحم کند».

نه! بلکه اسلام با همگانی بودن رحمت، قدم بزرگ خود را برمی دارد و از عالم انسان می گذرد و به جهان همه زندگان پا می گذارد و در قلب بشر، نور این وجدان و نرمش را روشن می سازد و توجه آن را به هر موجود زنده ای جلب

می کند. پیامبر فرمود: «مردی در راه می رفت وسط راه تشنه شد، چاهی را پیدا کرد، پائین رفت و آب خورد، هنگامی که بالا آمد سگی را دید که از عطش، نفس نفس میزند. مرد با خود گفت: این سگ نیز مثل من تشنه است... به چاه برگشت و کفش خود را پُر از آب کرد و آن را به دندان گرفت و بالا آمد و سگ را سیراب نمود، خدا را شکر کرد و خدا او را آمرزید. گفتند: یا رسول الله! مگر در چهارپایان هم اجر و پاداشی برای ما است؟ فرمود: آری در هر موجود زنده ای اجر و پاداشی برای شما است».

این نهایت و غایت جوشش وجدان رحمت است. و این فقط عقیده و ایمان است که می تواند با پیوندهای بزرگ میان همه زندگان و با یگانگی خالق و وحدت خلق در جهان هستی، به آن برسد و این همان عقیده ای است که سزاوار است «انسان» را در مرتبه اعلای این زندگان و موجودات بگذارد و آن را «خلیفه خدا» در روی زمین قرار دهد.

آداب فردی و اجتماعی

برای اینکه اسلام صدق و صفا، محبت و دوستی را در دل همه جای دهد، برای مسلمانان یک سلسله آداب فردی و اجتماعی تعیین می کند که به این هدف عالی کمک می نماید، و مانع بیداری روح کینه و عدالت در دل ها می گردد، و اسلام از این آداب بلندپایه قبل از قانون تشریع می تواند کمک و یاری بگیرد - ولو اینکه از هر دو، به مثابه وسیله آلت استفاده می کند - برای اینکه رفتار پاک و ادب نیکو و کردار خوب همه در محیط زندگی اجتماعی، رضایت، اعتماد، اطمینان و بشاشت ایجاد می کند که شاید بتوان گفت از قانون و قانونگذار هم بی نیاز می سازد.

اسلام تکبر و خودبینی و خودپسندی را دوست ندارد:

لقمان ۱۸-۱۹ مردم را تحقیر مکن و در زمین به تکبر گام مزن که خدا خودپسندان گردن فراز را دوست نمی دارد، در رفتن خویش، معتدل باش و صوت خویش ملایم کن که نامطبوع ترین صوت، صوت خران است.

اسراء ۳۷ در زمین به تکبر، راه مرو که هرگز زمین را نخواهی شکافت و هرگز

به بلندی کوهها نخواهی رسید.

«خداوند به من وحی فرمود که: تواضع و فروتنی کنید تا کسی بر کسی ظلم و ستم نکند و احدی بر احدی فخر و مباهات نرزد» اسلام در این، طبیعت افراد را در نظر می گیرد، او متکبرین را دوست ندارد و خودپسندان خودبین را مغضوب می شمارد و به مباهات و افتخارکنندگان سخت می گیرد و بر همه آنان خشم و نفرت و انزجار ابراز می دارد، ولو اینکه به احدی از افراد هم ضرری نرسانده باشند، برای اینکه تنها تظاهر آنان به این اعمال نکوهیده در دیگران نیز کبر و غرور بر می انگیزد و بدون قصد و عمد، آنان را بر ابراز نفرت و انزجار برضد همدیگر، وا می دارد. اگر اسلام کبر و غرور را که خود به خود به کسی ضرر نمی رساند، بد می شمارد، مسلماً چیزهائی را که به استقلال و ارزش و مقام انسان لطمه می زند و احساسات آن را جریحه دار می سازد، تحریم می کند:

حجرات ۱۱-۱۲ شما که ایمان دارید گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را مسخره کنند که شاید آن زنان بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگوئید و همدیگر را به لقب خطاب مکنید که عصیان کردن از پس ایمان، نشانه بدی است و هر که توبه نیاورد، آنها ستمگرانند.

اسلام دقیق ترین و باریک ترین احساسات بشری را ملاحظه می کند و از «نجوی» و درگوشی! صحبت کردن دو نفر، در پیش شخص سوم نهی می کند: «اگر سه نفر باشند دو نفر بدون مداخله شخص سوم صحبت نکنند. این امر او را آزار می دهد» و این یک ادب فردی و یک تربیت روحی بسیار عالی و لطیفی است.

و در این راه است که از منت گذاری بر نیکوکاری و احسان نهی می کند، منت گذاری خصلت نکوهیده ای است و شخصیت طرف را نیز ناراحت می کند و از اینجاست که احسان و نیکی را منت گذاری از بین می برد و به جای سپاس و تشکر، ناسپاسی و نقمت را جایگزین می سازد:

بقره ۲۶۴ شما که ایمان دارید، صدقه های خویش را چون آن کس که مال خویش به ریای مردم انفاق می کند و به خدا و روز جزا ایمان ندارد، به منت و

اذیت باطل مکنید. حکایت وی مانند سنگی است خار که خاکی روی آن بوده و رگباری بدان رسیده و آن را به جا گذاشته ریاکاران از آنچه کرده اند ثمری نمی برند و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

اسلام در این آداب، فقط جنبه منفی را نمی گیرد بلکه برای بیداری شعور و احساس مهر و محبت و دوستی، به سوی راههای مثبت آن می خواند و به اشاعه گفتار نیکو بین مردم دعوت می کند:

اسراء ۵۳ به بندگانم بگو آنچه را که نیکوتر است بگویند.

بقره ۸۳ به مردم نیک و نیکو بگوئید.

نساء ۸۹ چون شما را درود گویند درودی بهتر از آن گوئید یا همان را باز گوئید. که خدا حساب گر همه چیز است.

اسلام مسلمانان را به «سلام» کردن و افشاء آن، در هر مکان و بر هر انسان، اعم از آنکه بشناسند یا نشناسند، دعوت می کند. فقط رابطه انسانی در آشنائی و برای تحیت گوئی و سلام کردن کافی است، تا دل ها به هم نزدیک شود و اعتماد به همدیگر بیشتر گردد: «کوچک بر بزرگ و آنکه راه می رود بر کسی که نشسته، و افراد کم بر گروه زیاد، سلام کنند».

و از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند چه چیز اسلام بهتر است؟ فرمود: «اطعام به مردم کنی و به هر کسی که شناسی یا شناسی سلام کنی».^(۱) اسلام به نیکی کردن در قبال بدی دستور می دهد:

فصلت ۳۴ بدی را به آنچه نیکوتر است دفع کن آن وقت گوئی آنکه میان تو و او دشمنی ای بوده، دوستی مهربان است.

فرقان ۶۳ بندگان خاص خداوند رحمان آن کسانی که بر زمین سنگین می روند و چون جهالت پیشگان خطابشان کنند، سخنی ملایمت آمیز گویند. اسلام به عفو و بخشش و خودنگهداری در موقع خشم و غضب دعوت می کند،

۱- آقای جلال آل احمد در کتاب «غرب زدگی» صفحه ۱۷، درباره «سلام اسلامی» می گوید: «اسلام.. هرگز به خونریزی برخاسته بود. سلام اسلامی صلح جویانه ترین شعاری است که دینی در عالم به خود دیده..»

البته نه برای آنکه کینه ای در دل ایجاد شود، بلکه برای گذشت و عفو و نیکی و انسانیت:

شوری ۴۳ و هر که صبر کند و درگذرد، این از کارهای مطلوب است.

تغابن ۱۴ اگر بگذرید و چشم بپوشید و ببخشید، خدا آمرزگار و رحیم است.

آل عمران ۱۲۴ آنهایی که خشم خود را فرو می برند و از مردم درمی گذرند.

شوری ۳۸ و چون به خشم آیند، ببخشند.

اسلام به گذشت و بزرگواری در معامله، در خرید و فروش دعوت می نماید. «خداوند رحمت کند مردمی را که موقع خرید و فروش، با گذشت و بزرگواری هستند». و به امانت داری امر می کند:

بقره ۲۸۳ اگر بعضی شما بعضی را امین شمرد، امانت دار امانت او را باید بدهد.

و همچنین به خیراندیشی برای همه، در امور بازرگانی: «خریدار و فروشنده تا از هم جدا نشده اند صاحب اختیار هستند، اگر راستگو باشند و صریح، بیع آنان مبارک خواهد بود و اگر کتمان کنند و دروغ بگویند برکت بیع آنان از بین می رود».

اسلام عوامل ایجادکننده دشمنی و کینه را بر مسلمین تحریم می کند: مانند مجالس قمار که در نتیجه برد و باخت ها در آن بهوجود می آید، و محافل عیش و نوش که عقل و اراده انسان را در نتیجه استعمال مشروبات، از اختیار او خارج می سازد:

مائده ۹۱ حق این است که شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما

دشمنی و کینه افکند و از یاد کردن خدا و از نماز بازتان دارد. آیا بس می کنید؟.

این چنین، آداب: فردی و اجتماعی، روحی و درونی، نقش خود را در پاکیزه نگهداشتن هوای زندگی و اشاعه و ازدیاد دوستی و مودت در بین مردم ادا نموده و به بنیادگذاری و پی ریزی صلح در اجتماع، در عالم واقعیت خارجی و ادراک و احساس، کمک می کند.

حس همکاری و تعاون

سپس اسلام همه افراد اجتماع را با زنجیر مصالح و منافع مشترک به همدیگر مربوط می سازد و در دل و جان آنان، حس همکاری و تعاون و تضامن، و احساس مسئولیت و وظیفه همگانی به نفع همه را تقویت می کند و حدود آزادی فردی را در مرز مصالح مشترکه و منافع همگانی قرار می دهد و بدین وسیله همه به خوبی درک می کنند که در اجتماع اسلامی هدف های مشترکی وجود دارد که «فرد» به تنهایی قادر به انجام آن نیست و بایستی همه، برای گسترش آن بین همه، همکاری و تعاون داشته باشند: «همه شما به مثابه چوپان و گله دارید. و همه شما از گله خود مسئولید، پیشوا مسئول ملت، مرد مسئول خانواده، زن مسئول خانه، خادم و کارگر مسئول مال و کار، است. همه شما به مثابه چوپان هستید و مسئول گله خود!». «مثل شخصی که بر حدود خدا قیام نموده و در آن واقع است، مثل گروهی است که در یک کشتی وارد شوند، دسته ای بالای آن را اشغال کرده و گروهی هم قسمت پائین آن را بگیرند و کسانی که در قسمت پائین جای دارند همین که آب برداشتند، به سرنشینان قسمت بالا گذر کنند و بگویند: چه مانعی دارد که ما در طرف خودمان سوراخی بهوجود آوریم و با شما سرنشینان کاری نداشته باشیم!.. اگر آنها را در برابر خواسته خودشان آزاد گذارند همه هلاک می شوند و اگر دستشان را بگیرند، همه نجات پیدا می کنند».^(۱)

جماعت و توده مردم مسئولیت مراعات بیچارگان و کفالت حمایت همه جانبه ای آنان را به عهده دارند:

ضحی ۹-۱۰ پس بر یتیم تسلط مجوی و با سائل خشونت مکن.

معاون ۱-۳ مگر آن را که تکذیب جزا می کند ندیدی؟ همان است که یتیم را به عنف براند و به غذا دادن مستمند، ترغیب نکند.

نساء ۶ یتیمان را بیازمائید و چون به سن نکاح رسیدند، اگر از آنها رشدی بدیدید، اموالشان را به آنها رد کنید، و آن را به افراط، از آن زودتر که بزرگ

شوند، مخورید، هر که توانگر باشد خودداری کند و هر که فقیر باشد به شایستگی خورد.

و در حدیث است: «هر که غذای دو نفر را دارد شخص سومی را هم با خود ببرد و اگر به قدر چهار نفر دارد پنجم یا ششم را..» و «هر که مرکبی فوق احتیاج خود دارد، زیادیش را به آنکه هیچ مرکبی ندارد بدهد، و هر که توشه زائدی دارد به کسی که اصلاً توشه ندارد بدهد».

اسلام برای بنیادگذاری تعاون و همکاری، «ربا» و نزول خواری را که موجب پیدایش کینه و عداوت در بین مردم می شود، به شدت تحریم می کند، و به کسی اجازه نمی دهد که به علت نیازمندی برادر دینی خود، از او سود حرام بگیرد و مالیاتی! بخواهد!

بقره ۷۵ کسانی که ربا می خورند بر نمی خیزند مگر چون آن کسی که شیطان به جنون آشفته اش می کند.

بقره ۲۷۸ شما که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و اگر به راستی مؤمن شده اید، از رباها هر چه باقی مانده رها کنید و اگر نکردید آماده جنگ خدا و پیغمبر شوید.

مال و ثروت، باید بدون ربح، بدون سود، برای نیازمندان به صورت قرض و وام پرداخت شود تا روح دوستی و رأفت، مهربانی و مودت، روح همکاری و تعاون اجتماعی در بین مردم تقویت یابد:

بقره ۲۸ اگر بیچاره باشد، تا وقت توانائی به او مهلت داده شود. و گذشت باید بدون سخت گیری و فشار بر بدهکار باشد، زیرا مقام و ارزش انسانیت چنین اقتضا می کند.

برای همین منظور اساسی، اسلام همچنین «احتکار» را رسماً تحریم می کند و احتکارچیان را ملعون و مطرود می داند، زیرا آنها در جستجوی فرصتی هستند و از مکیدن خون بینوایان و درماندگان سودهای کلان خود را به دست می آورند و چمدان های خود را پُر می نمایند، و بدین وسیله روح دشمنی و کینه جوئی را در دل مردم تحریک می کنند و بذر تعاون و همکاری را از بین می برند «هر که

احتکار کرد مجرم و خطاکار است».

اسلام غش و تقلب و کم فروشی را نیز حرام می داند:

مطففین ۱-۳ وای بر کم فروشان، کسانی که وقتی از مردم پیمانه گیرند تمام گیرند، و چون پیمانه به مردم دهند، یا برای ایشان وزن کنند، بکاهند. و «هر کس که بر ما غش کند از ما نیست» و باز تحریم می کند که مردم چیزها را کم و کوچک کنند و به کمتر از قیمتی که می ارزد، بدهند و این را فساد می شمارد:

هود ۸۵ و چیزهای مردم را کم مکنید و در این سرزمین به فساد مکوشید. سپس به مسلمانان دستور داده که همگی، به ریسمان خدا چنگ بزنند و همگی به دور محور آن بچرخند و آن ریسمان را بگیرند. بدین ترتیب مسئله توحید و وحدت پروردگار و تعاون آنان در راه خدا و اجتماع همه لزوم اطاعت وی را اعلام می کند:

آل عمران ۱۰۳ همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید و موهبت خدا را بر خودتان به یاد آرید، آن دم که دشمنان بودید و میان دلهایتان پیوند داد، و به موهبت وی برادران گشتید. بر لب مغاک از آتش بودید و شما را از آن برهانید.

مائده ۲ نسبت به نیکوکاری و تقوی یار و یاور باشید ولی از گناه و دشمنی جانبداری ننمائید.

این اساس ارتباط ها، و رابطه رابطه هائی است که بالاخره همه در آن به همدیگر می رسند و آن وقت به وحدتی که همه را جمع می کند و به وظیفه ای که به عهده دارند، پی می برند، و بدون شک این سنگ اول زیربنای صلح و آرامش اجتماعی است و در استحکام و بنیاد آن، ارج بسیار دارد.

هدف های عالی زندگی

پس از همه اینها - یا قبل از همه اینها ! - اسلام صلح و آرامش را در اجتماع بدینوسیله برقرار می سازد که فرد و اجتماع، هر دو را از جهان محدود خود و عالم خودی، به دنیای بالاتر و وسیع تری می برد... جنگ و نزاع، بیشتر به خاطر

انگیزه های درونی و نیروهای فشار دیده انسانی، و از میدان کوچک و تنگی که به این نیروها اجازه کوشش و فعالیت نداده، پیدا می شود. و این در صورتی است که افق های روحی، کوتاه می شود و می خواهد که به خیال خود به هدف های زندگی برسد، و واقعیت های کوچک فردی یا واقعیت های محدود دسته جمعی و اجتماعی میدان خیال و کوشش و کار می شود!

اسلام به همه اینها توجه دارد و فرد و جماعت را از تنگنای هدف های کوچک و نزدیک مادی خارج می سازد تا در میدان هدف های عالی و بزرگ زندگی به کوشش پردازد.. از تنگنای باریک عمر کوتاه فردی خارج ساخته و به فضای زندگی عمومی بزرگ وارد می کند و از میدان نظریه ملیت! و ناسیونالیسم! کوتاه بیرون کرده و به افق های انسانی بزرگ و جامع وارد می نماید.

در اینجا است که فرد احساس می کند که تنها برای خود زندگی نمی کند، بلکه برای همه انسانیت زندگی می کند. در اینجا است که جماعت و توده مردم احساس می کنند که فقط برای این نسل زنده نیستند بلکه برای همه بشریت زنده هستند. در اینجا است که مسلمانان احساس می کنند که آنان اوصیاء و خلفاء خدا در روی زمین هستند و اصولاً خود، مالک خود نیستند بلکه کوشش آنان نیز برای خودشان نیست و زندگی آنان «هدف» نبوده و آلت وسیله ای بیش نیست و بنابراین، در جایی که هدف های عالی و جامع الاطراف زندگی منتظر همه است، دیگر جایی برای نزاع فردی کوچک و کوتاه باقی نمی ماند.

اسلام به مسلمانان می گوید

آل عمران ۱۱۰ بهترین دسته ای که بر این امت نمودار شده اند شما بوده اید، به نیکی و امانی دارید و از بدی باز می دارید و به خدا ایمان دارید. و می گوید:

توبه ۱۱۱ خدا از مؤمنان جان ها و مالهایشان را خرید، در مقابل اینکه بهشت از آنها است، در راه خدا کارزار کنند، بکشند و کشته شوند، وعده خدا است که در تورات و انجیل و فرقان به عهده او محقق است. و باز به آنان دستور می دهد:

آل عمران ۱۰۴ بایستی گروهی از شما به نیکی دعوت کنند، و به معروف امر

کنند و از منکر نهی نمایند و اینان رستگارانند.

بدین ترتیب چشم‌ها و دل‌های آنان را برای اصلاح همه جهان باز می‌کند: به امر به معروف و نهی از منکر - نظارت ملی - به تحقق بخشیدن به مصالح جامع‌الاطراف انسانیت... اما خودشان و دارائیشان، اما مصالح و منافع کوچک و نزدیکشان... همه و همه را با گذشت و بزرگواری می‌فروشند... می‌فروشند به آنچه که بهتر و ماندنی‌تر است... و خدا همه اینها را از آنان خریده است.

مسلمانان وظیفه دارند که در راه خدا جهاد و کوشش کنند، تا کلمه خدا برتر و بالاتر از همه باشد و روی زمین را صلح و آرامش فراگیرد، در راه این هدف بزرگ و عالی انسانی، دیگر، افراد و منافع شخصی و شهوات ارزشی ندارند:

انفال ۳۹ آنها را بکشید تا فتنه به پانخیزد و دین به طور کلی برای خدا باشد...

«هر که جهاد کند تا کلمه خدا برتر و بالاتر شود، آن در راه خدا است». «هیچ ملتی جهاد در راه خدا را ترک نمی‌کند، مگر آنکه به ذلت و خواری دچار می‌شود».

مسلمانان به حمایت از بیچارگان و ضعیفاء و دفع آزار از آنان و کسب آرامش و امنیت برای آنان موظفند، البته نژاد و عقیده آنان، مادامی که به خدا ایمان دارند، مورد نظر نیست و متجاوز بر آنان هر که باشد باید مجازات شود:

نساء ۷۵ چرا در راه خدا و آن بیچارگان از مردان و زنان و کودکان که گویند: پروردگارا ما را از این دهکده ستمگران، بیرون بر، و برای ما از نزد خویش دوستی بیار و برای ما از ناحیه خودیآوری قرار بده، کارزار نمی‌کنید.

مسلمانان مکلف هستند که منکر و بدی را تغییر دهند و از میان بردارند، اعم از آنکه از توده مردم سر بزنند یا **طبقه حاکمه**، از جانب فرد واقع شود یا گروه و جماعت... مسلمانان نمایندگان خدا در روی زمین هستند و اصلاح زمین به عهده آنهاست، و از بین بردن جرم‌ها و بدی‌ها وظیفه آنان است: «هر که از شما، زشتی و منکری را دید، آن را دگرگون سازد»... وگرنه ذلت و خواری و بدبختی و

عذاب نصیب آنان خواهد بود. «اگر مردم ستمگری را ببینند و دست او را از ستم باز ندارند، هیچ بعید نیست که خداوند آنان را به عذاب وی مبتلا سازد». «به خدا سوگند! یا امر به معروف و نهی از منکر می کنید و جلو ستم ظالم را می گیرید و او را به راه راست و اجرای حق و می دارید، یا آنکه خداوند دل های شما را با یکدیگر به هم می زند».

اسلام هنگامی که مسلمانان را به این تکالیف عالی مکلف می سازد دل ها و جان ها و هدف های آنان را بلند و عالی می کند و نیروهای درونی آنان را آزاد می سازد تا به جای میدان فردی، در میدان انسانیت کوشش کنند، و بدن شک این جهان بینی، آنان را از دشمنی های کوچک در اجتماع، و کینه ورزی های ناشی از شهوت ها و هوس ها، باز می دارد. اسلام این هدف ها را در یک کفه، و هوس ها و خواستهای مادی آنان را در کفه دیگری می گذارد، و آنان را برای انتخاب یکی از این دو، مخیر، می سازد:

توبه ۲۴ و بگو، اگر پدرانتان و فرزندانان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کساد آن می هراسید و مسکن هائی که بدان خوش دلید، نزد شما از خدا و پیغمبر او و جهاد در راه وی محبوب تر است، انتظار برید تا خدا فرمان خویش بیارد، که خدا گروه عصیان پیشگان را هدایت نمی کند. این از وظایف رهبری بشریت است که خداوند آن را نصیب این ملت و این امت کرده است.

حج ۴۱ کسانی که اگر آنها را در زمین مکانت بخشیم، نماز را بپا می کنند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند.

بقره ۱۴۳ این چنین شما را امت وسط و میانه قرار دادیم تا شما بر دیگران و رسول بر شما شاهد باشد.

و این شرط حتمی عبادت بر خداست که همه زندگی را به سوی افق های بالاتری می برد:

ذاریات ۵۶-۵۷ جن و انس را جز برای اینکه عبادتم کنند نیافریدم و از آنها روزی و اطعام کردم، منظور ندارم.

در همچو محیط و اجتماعی، فرد می تواند شخصیت ذاتی خود را بروز دهد و برتری درونی خود را عملی سازد، بدون آنکه برای این کار به نزاع فردی و کینه‌ورزی و شکاف های داخلی و دشمنی مجبور شود. میدان برای همه باز است و روی زمین بزرگتر از آن است که مردم خروسوار! در آن به جنگ پردازند.

سیستم حکومت

در آنچه گذشت، از وجدان ها و احساساتی صحبت کردیم که اسلام صلح و آرامش اجتماعی را در پایه آن استوار می سازد و اینها عوامل و انگیزه هائی است که در ارزش آنها نمی توان شک و تردید روا داشت و تأثیر آنها را نمی توان منکر شد، ولی اسلام فقط به آنها تکیه نمی کند و همه برنامه های زندگی اجتماعی را به عهده آن واگذار نمی نماید.

طرز فکر کلی اسلام، همیشه میان تکلیف و اطاعات و قانونگذاری و خطاب را، جمع می کند و اجتماع را با نظام ها و قوانین اداره می نماید چنانکه با ترغیب و تحسین آن را مدد و کمک می بخشد. و در میدان صلح و آرامش اجتماعی نیز اسلام همین سنت و روش را پیش می گیرد و از رژیم حکومت و ضمانت های عدالت قضائی و امنیت و صلح تضمین های معاش و اداره امور و توازن عمومی اجتماعی به مثابه وسائلی برای برقرار ساختن صلح در اجتماع از راه قانون و الزام، استفاده می کند.

سیستم حکومت در اسلام کفیل برقراری روابط بین حاکم و ملت بر پایه هائی از صلح و عدالت و اعتماد است که به وسیله آن بنای صلح اجتماعی، استوار و محکم می شود.

حاکم (به عقیده شیعه در زمان غیبت امام...) جز از یک راه به مقام خاص خود نمی رسد:

رغبت و تمایل مطلق توده ملت و اختیارات آزادانه مردم و حکومتی

که بر پایه رضا و اختیار استوار باشد و بعد از مشاوره و اجازه مردم به روی کار آمده باشد، حکومتی است که اعتماد و اطمینان در دل ها جای می دهد و رضایت و آسودگی در قلب ها بهوجود می آورد. و در این صورت دیگر جائی

برای فرار و نفرت از آن، یا قیام برضد آن باقی نمی ماند. البته تا آن روزی که این حکومت از راهی می رود که اسلام نشان داده و در چهارچوب قانونی عمل می کند که اسلام تشریع کرده است.

بنابراین، سیستم حکومت در اسلام چیست و چگونه است؟:

روش اسلام در این باره روش شوری و مشاوره است:

آل عمران ۱۵۹ و کارشان بینشان به طور مشورت است.

شوری ۳۷ و با آنان در کارها مشورت کن.

و هنگامی که شریعت طریقه خاصی برای شور و مشورت تعیین نکرده باشد، این امر به احتیاجات و خواستها و راههای زندگی هر عصری موکول خواهد بود. ولی اساس و بنیاد آن، راه و روش کلی آن روشن است و از اساسی ترین شرایط آن **شرکت دادن مردم در کارهای خودشان است** و از اینجاست که دیگر مجالی برای خشم و غضب باقی نمی ماند، چون در واقع خود توده مردم شریک تدبیر امور خود می باشند.

اما حدود اسلامی برای حکومت؟: فقط اجرای قانون اسلامی است که خداوند آن را برای همه مردم تشریع کرده است. و در آن برتری فردی بر فرد دیگر، یا سود طبقه خاصی، یا مقدم داشتن گروهی بر گروه دیگر، مراعات نشده و هیئت حاکمه هیچ گونه مزیتی بر طبقه محکوم، یعنی توده مردم ندارند... همه بندگان خدا هستند و شریعت اسلامی هم قانون خداست و همه در برابر آن یکسانند.

اطاعت مردم از حاکم و خلیفه هم فقط مرهون همین امر، یعنی بر پا داشتن اصول شریعت و اجرای این قانون است. و اگر خلیفه ای از این امر سر باز زد، **اطاعت وی ساقط می شود.** پیامبر فرموده: «بشنوید و اطاعت کنید، اگر چه برده ای حبشی بر شما گماشته شود که سرش همچون نقطه سیاه بالای چشم مار باشد! تا زمانی که در میان شما کتاب خدا را بپا دارد» و بدین ترتیب اطاعت را به بر پا داشتن کتاب خدا، نه چیز دیگر، مشروط می داند. و قرآن مجید تصریح می کند که اگر حاکمی طبق احکام خداوند

حکومت نکنند، کافر است.

مأئده ۴۴ آنهایی که به آنچه که خدا دستور داده حکم نکنند آنها از کافرانند.

و البته اسلام صریحاً دستور مبارزه بر ضد کافر را داده و اطاعت مسلمان از کافر را مطلقاً تحریم کرده است.

اجرای این قانون خدائی که کسی را برتر نمی داند و برای فرد و طبقه خاصی، اعم از حاکم و محکوم و ثروتمند و فقیر امتیازی قائل نیست، ضامن تحقق بخشیدن به صلح و آرامش در اجتماع است. برای اینکه این قانون برای همه و به سود همه وضع شده است.

محمد(ص) پیامبر خدا و حاکم بزرگ مسلمانان، درباره رابطه خود و نزدیکان خود چنین می گوید: «ای قریشیان: جان خود را بخريد که من شما را به هیچوجه از خداوند بی نیاز نمی کنم، ای فرزندان عېدمناف!، شما را به هیچوجه بی نیاز از خدا نمی کنم، ای عباس بن عبدالمطلب! ای صفیه عمه پیامبر، هیچوقت شما را بی نیاز از خدا نمی کنم، ای فاطمه دختر محمد، از مال من هر چه خواهی بخواه ولی از خدا تو را به هیچوجه بی نیاز نمی کنم...»

ابوبکر خلیفه اول، پس از پایان بیعت بر او^(۱) چنین گفت:

«مردم! من امروز سرپرست امور شما شدم و بهتر از شما نیستم، اگر کار نیکو کردم مرا یاری کنید و اگر بد کردم مرا به راه راست وادارید».

تا آنکه گفت: «مرا تا وقتی که خدا و پیامبر وی را پیروی می کنم، اطاعت کنید و اگر بر خدا و پیامبر وی عصیان کردم، اطاعت من برداشته می شود». و در واقع به قاعده کلی و بزرگ اسلام درباره حکومت و حدود آن اعتراف می کند.

این نظام اسلامی کفیل راستی و درستی هیئت حاکمه و رضایت توده مردم بوده و ضامن برقراری آرامش و صلح و تحکیم آن بین همه است. البته نا با زور و ظلم، نه با فشار و جبر، نه با بی رحمی و جبروت! و نه با ترس و ذلت، بلکه با رضایت و قبول و اطاعت ناشی از درون وی. نه ریائی در کار است و نه نفاق و دوگوئی و نه تظاهر دروغ... این وسیله ای از وسائل برقراری امنیت و آرامش است. این حلقه ای از حلقه های صلح جامع الاطرافی است که از سلسله به هم

۱- البته ما در اینجا کاری با چگونگی این بیعت و علل و عوامل آن نداریم، ولی در هر صورت ابوبکر مدتی به عنوان خلیفه اول بر مسلمین حکومت کرده است...

پیوسته طرز فکر کلی اسلام درباره زندگی، جدا نیست.

ضمانت های عدالت قانونی

قبل از هر چیزی، حکومت اسلامی از خود عدالت قانونی کمک می گیرد و آن، چنانکه گفتیم از ساخته های فرد یا گروه بخصوصی نیست تا سوءظنی درباره آن بشود، یا ترس آن برود که به خاطر هوای نفس کسی تغییر یابد، یا با خطا و گمراهی همراه گردد و در نتیجه تحقق یافتن عدالت مطلق امکان پذیر نشود.

اما در موقع اجرای قانون، اسلام این مسئله را به روشنی قانون، و به وجدان قاضی و حاکم، و نظارت عموم مردم، واگذار کرده است و هر فردی در توده اسلامی موظف به این نظارت است و باز هر فردی وظیفه دارد که اگر ظلمی به وقوع پیوست آن را دفع کند و اگر حاکم طغیان کرد او را متوجه سازد و قاضی را اگر خطا رفت بیدار نماید... و او اگر شهادت را کتمان می کند، یا اگر خطائی را می بیند و به اصلاح آن نمی پردازد، آلوده به گناه شده است.

عدالتی که اسلام خواستار آن است، عدالت مطلقه ای است که تحت تأثیر دوستی و دشمنی، مال و جاه و هیئت حاکمه قرار نمی گیرد.

آیات مربوط به عدالت در قرآن مجید، قاطع، جازم و بسیار کوبنده است:
نساء ۱۳۵ شما که ایمان دارید، به انصاف رفتار کنید و برای خدا گواهی دهید و گرچه به ضرر خودتان یا پدر و مادر و خویشان توانگر یا فقیر باشد، خدا به رعایت آنها شایسته تر است. پیرو هوس مشوید که از عدالت باز مانید. اگر رخ بتابید یا رو بگردانید خدا از اعمالی که می کنید آگاه است.

مائده ۸ شما که ایمان دارید، برای خدا قیام کنید، و به انصاف گواهی دهید، دشمنی قومی و ادارتان نکند که عدالت نکنید عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است. و از خدا بترسید که خدا از اعمالی که می کنید، خبر دارد.

انعام ۱۵۲ به مال یتیم نزدیک مشوید، جز به طریقی که نیکوتر است تا وی به قوت خویش رسد، پیمانه و وزن را به انصاف تمام دهید، ما هیچ کس را مگر به اندازه توانش تکلیف نمی کنیم. چون سخن گوئید، دادگر باشید و اگر بر علیه

خویشاوند باشد به پیمان خدا وفا کنید، اینها است که خدا شما را بدان سفارش کرده است شاید اندرز گیرید.

مائده ۴۲ و اگر بین آنها حکم کردی، حاکم به عدل باش زیرا خدا ظالمان را دوست ندارد.

شوری ۱۵ برای همین دعوت کن و چنانکه فرمانت داده اند استوار باش و هوس هایشان را پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان دارم و فرمان یافته ام که میان شما عدالت کنم.

بقره ۱۸۸ اموال یکدیگر را به ناحق مخورید و به وسیله آن به حکومت پیشگان تقرب مجوئید که قسمتی از اموال مردم را به ناروا بخورید. و در حدیث است: «محبوب ترین مردم پیش خداوند در روز جزا، و نزدیکترین آنان از نظر جایگاه، پیشوای عادل است. و مغضوب ترین و دورترین افراد پیش خداوند در روز قیامت پیشوای ظالم است».

تاریخ اسلام نمونه های فراوان و بی شماری را درباره عدالت مطلق دارد که حکومت اسلامی آن را حتی در روزگاری که «**خلفاء!**» از تعالیم اسلامی منحرف شدند محقق و عملی ساخته است. وجدان و درون قضا و بیداری مردم خود نگهبان عدالت بوده و نیرو و نفوذ خود را از ترس خدا و خوف عذاب وی - اگر سستی بورزند یا تقلب و غش کنند یا بر ظلم و ستم ساکت باشند - می گرفت. چون اینجا جای بحث از عدالت در اسلام نیست فقط به دو نمونه از نمونه های فراوان از آن اکتفا می کنیم^(۱): **علی (ع)** (زره) لباس جنگی خود را پیش یک مرد مسیحی یافت به پیش شریح قاضی آمد و گفت:

این لباس مال من است و من آن را نه هبه کرده ام و نه فروخته ام. شریح قاضی از مرد مسیحی پرسید: در آنچه که امیرالمؤمنین می گوید چه نظری داری؟ مرد مسیحی گفت: این لباس، لباس من است و البته امیرالمؤمنین هم پیش من دروغگو نیست، شریح از **علی (ع)** پرسید یا امیرالمؤمنین شما بینه و دلیلی

۱- نمونه های بیشتر در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» آمده است. به آن مراجعه نمائید.

دارید؟ **علی (ع)** خندید و فرمود: من بینه ای ندارم! بدین ترتیب قاضی به نفع مرد نصرانی رأی داد و او لباس جنگی را برداشت و رفت...

ولی چند قدم بیشتر نرفته بود که برگشت و گفت: تصدیق می کنم که این احکام، احکام پیامبران است: امیرالمومنین مرا پیش قاضی خود می برد تا محاکمه شویم و قاضی هم علیه وی حکم می دهد... من شهادت می دهم که خدائی جز پروردگار جهان نیست. و محمد(ص) پیامبر و بنده اوست، این لباس، لباس تو است یا امیرالمومنین.. و من موقعی که شما از جنگ «صفین» برمی گشتید پشت سر ارتش شما آمدم و آن را از روی شتر شما برداشتم. علی(ع) هم فرمود: چون تو اسلام آوردی، من این لباس را به تو بخشیدم.

«**ابویوسف**» در مسند قضاوت نشست.. مردی برای محاکمه او با «**هادی**» پادشاه عباسی، بر سر یک بستان، پیش آمد، ابویوسف دید حق با مرد ناشناس است ولی پادشاه هم شهودی دارد!! گفت: طرف نزاع می گوید که «هادی» برای اثبات راستگویی شهود خود باید سوگند بخورید!.. هادی از قسم خوردن امتناع ورزید - و آن را برای خود کوچکی دانست! - ابویوسف هم بستان را به آن مرد برگردانید.

هنگامی که افراد یک اجتماع یقین کنند که قانونی که بر آنان حکومت می کند از طرف خدای عادل آنان است و حاکمی هم که اداره امور آنان را به عهده دارد، حقوقی بیشتر از حقوق آنان ندارد و قاضی تکیه زده بر کرسی قضاوت هم حکم خود را از الهام هوی و هوس نمی گیرد بلکه از قانون خدا و ترس از وی اخذ می کند، در این صورت همه آنان اطمینان و آرامش می یابند و صلح اجتماعی هم بر یکی از ارکان محکم خود تکیه می زند: «**رکن ضمانت های عدالت در حکم و قضاوت**».

ضمانت های امنیت و آرامش

در میان توده ای، مادامی که امنیت عمومی و آرامش همه افراد عملی نشود، صلح

برقرار نمی شود. ما، در گفتار مربوط به «صلح و آرامش وجدان» گفتیم که اسلام عوامل امنیت و آرامش فرد را در زندگی اجتماعی، تأمین می کند تا بتواند آرامش و صلح در وجدان و فکر خود گسترش دهد.

همین امنیت و آرامش، خود نگهدارنده اجتماع نیز هست. فرد و اجتماع از نظر اسلام دشمن و ضد همدیگر نیستند، بلکه آنها جسم واحدی در دو شکل مختلف هستند: فرد به شکل فرد، فرد در حال شرکت با گروه و جماعت. و این شکل، از طبیعت و حقیقت اسلام و مددگیری شریعت و قانون آن از خدا سرچشمه می گیرد. در اسلام فرد برای جماعت و جماعت برای فرد قانون نمی گذارد. بلکه فرد و جماعت هر دو پایبند این قانون الهی هستند که همه را در نظر دارد. هنگامی که این حقیقت ثابت و روشن گردید، امنیت شخصی فرد، بدون کوچکترین تعارض و تضادی، همان امنیت کلی جماعت می شود.

هر فردی در ازدیاد امنیت عمومی برای جماعت، سود مستقیم دارد، و این آرامش، به او فشار نمی آورد و در هدف صحیح و برنامه انسانی با او سر جنگ ندارد. و جماعت هم هنگامی می تواند نقش خود را درست انجام دهد که نیروی خود را با افرادی که همه سالم و درستکارند هماهنگ سازد، و بنابراین فشار آوردن و ستم روا داشتن بر آنان و جلوگیری از کوشش آنان، سودی برای آن ندارد.

اما عده ای منحرف!.. آنان این صفت را ندارند، برای اینکه آنان به قانونی عادت نموده اند که فرد برای مصلحت خود یا طبقه ای برای استفاده خودشان وضع کرده اند. چنانکه در قوانین زمینی چنین است.. اینان علیه قانون خدا که برای همه وضع شده قیام کرده اند و کیفر آنان به نام فرد و جماعت عملی نمی شود، بلکه به خاطر قانون خدا و به نام خدا کیفر می بینند. کیفر آنان برای انتقام جماعت نیست که قانون را به نفع خود وضع کرده بودند، بلکه برای تحقق بخشیدن به کلمه خدا و مصلحت عمومی که خدا می خواهد کیفر می بینند. و این کیفر هر چقدر بی رحمانه و شدید باشد، معنی و شکل انتقام جوئی ندارد، خداوند مصلحتی برای خود در وضع قانون ندارد، او خیر و سود همه را اراده می کند و می خواهد که اسباب فساد و عواملی را که باعث از کار افتادن این خیر عمومی می شود، از بین ببرد، بدون آنکه سود خاصی را در نظر گیرد یا هوای

نفسی را اعمال کند.

در سایه همین طرز فکر، همه ضمانت هائی که خداوند برای مردم فرض کرده تجلی می کند. و کیفرهای فسادگران نیز به خاطر قیام بر علیه قانون و امر خدائی است که باعث اصلاح اجتماعی و سود همه بود.

مرحله اول این ضمانت ها، مربوط به حیات است:

انعام ۱۵۱ تنی را که خدا محترم داشته جز به حق مکشید.

هر کسی و هر فردی از افراد، این حق مطلق را دارد، مگر به خاطر حق - کشتن یک فرد به مثابه کشتن همه مردم است، برای اینکه این، تجاوز به خود حق حیات است، با صرف نظر از اینکه این حق را اکنون چه کسی حمل می کند، قانون همیشگی خدا، در هر عصر و زمانی این مسئله را به عهده دارد:

مائده ۳۲ به این جهت بر پسران اسرائیل مقرر کردیم که هر که کسی را جز به قصاص، یا فسادی که در زمین کرده، بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر که کسی را زنده بدارد، چنان است که همه مردم را زنده داشته باشد.

نساء ۹۳ و هر که مؤمنی را به عمد بکشد سزای او جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برای او مهیا دارد. اسلام ضمانت همچو حق اساسی را فقط به عهده وجدان و ترس از عقاب آخرت نمی گذارد، بلکه برای اجرای آن، قانون هائی نیز به تفصیل وضع کرده است: «**قصاص**» در صورت عمد و قصد، «**دیه و فدیة**» در صورت خطا، و اصولاً قصاص را معادل همان تجاوزی قرار می دهد که انجام یافته است: اگر تجاوز و تعدی به حد قتل برسد کیفر آن قتل است و اگر فقط به زخمی شدن منجر شود، قصاص نیز مطابق آن خواهد بود.

بقره ۱۷۸ ای کسانی که ایمان دارید، شما را درباره کشتگان، قصاص مقرر شده.

بقره ۱۷۹ شما را در قصاص ای خردمندان، زندگی ای هست، شاید پرهیزگاری کنید.

مائده ۴۵ در تورات بر یهودیان، مقرر کرده ایم که تن به تن و چشم به چشم و بینی به بینی و گوش به گوش و دندان به دندان و زخم ها را قصاص باید.

اسراء ۳۳ و هر که به ستم کشته شود به ولیّ وی تسلطی داده ایم، اما در کشتن زیاده روی نکند که او نصرت یافته است.

نساء ۹۲ بر هیچ مؤمنی نسزد که جز به خطا مؤمنی را بکشد و هر که مؤمنی را به خطا بکشد، آزاد کردن بنده مؤمنی باید و خون بهائی که به کسان او تسلیم گردد، مگر آنکه ببخشد، اگر مقتول از گروهی است که دشمن شما است و او مؤمن است آزاد کردن بنده مؤمنی، و اگر از گروهی است، که میان شما و آنها پیمانی هست، خون بهائی که به کسان او تسلیم شود و آزاد کردن بنده مؤمنی باید. و هر که نیابد روزه دو ماه پیایی باید. این بخشایشی از جانب خداست که خدا دانا و فرزانه است.

در مرحله بعد از مسئله حیات، مسئله عرض و مال می رسد:

«همه مسلمان بر مسلمان حرام است، خون و عرض و مال او». موضوع احترام خون و حفظ آن در آنچه گذشت، روشن شد. ضمانت عرض و ناموس هم از کیفرهای زنا و تهمت به زنان پاکدامن آشکار می شود.

نور ۲ زن زناکار و مرد زناکار هر یک از آنها را یک صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز دیگر ایمان دارید در کار دین خدا نسبت به آنها مهربانی نکنید و گروهی از مؤمنان در کار مجازاتشان حضور یابند.

نور ۴ کسانی که به زنان عفیف نسبت زنا دهند آنگاه چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه به آنها بزنید و به هیچوجه شهادتی از آنها نپذیرید که آنها فاسقاند.

اما ضمانت مال و دارائی را - مال و ثروت حلالی که از راههای غش و تقلب و ربا و احتکار و دزدی و غارت و... - بدون کوچکترین گذشت و بخششی، کیفر سارق به عهده دارد.

مائده ۳۸ مرد و زن دزد، دست هایشان را به سزای عملشان، به عنوان مجازاتی که از جانب خداست ببرید، که خدا نیرومند و فرزانه است.

و پشت سر ضمانت های جان و عرض و مال... احترام مسکن و خانه می آید: بدون اجازه کسی نمی توان وارد خانه او شد و هیچ کس حق ندارد بر دور خانه او دیوار بکشد یا روزنه ای باز کند.

نور ۲۷-۲۸ شما که ایمان دارید به خانه ای جز خانه های خودتان درون مشوید تا آشنائی دهید و بر ساکنانش سلام کنید. این برای شما بهتر است شاید پند گیرید، اگر کسی را در خانه نیافتید، بدان در نیائید تا شما را اجازه دهند اگر گفتند بازگردید، بازگردید که برای شما پاکیزه تر است و خدا به اعمالی که می کنید داناست.

بقره ۱۸۹ نیکوکاری به این نیست که از پشت خانه ها وارد آنها شوید، بلکه نیکوکار کسی است که پرهیزکار باشد، و از درب خانه ها وارد شوید و از خدا بپرهیزید تا شاید رستگار گردید.

سپس آزادی فردی تأمین می شود، هیچ فردی را نمی توان مورد تفتیش و تجسس قرار داد.

حجرات ۱۲ تجسس و تفتیش مکنید و پشت سر وی هم نباید حرفی زد: «کسی از شما نباید غیبت همدیگر را بکند...» و در حضور هم باید احترام او را نگهداشت:

حجرات ۱۲ شما که ایمان دارید گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند، و نه زنانی زنان دیگر را مسخره نکنند که شاید آن زنان بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگوئید و همدیگر را به لقب خطاب مکنید.

البته قرآن، برای این قبیل تجاوزها، کیفرهای مخصوصی را معین نکرده است، ولی در این موارد شریعت اسلامی «تعزیر و تنبیه» را مقرر می دارد و تعزیر، کیفرهای کوچکتر از حدود است و چگونگی آن مربوط به شرایط و اوضاع روز است.

اما اخلاط لگران... کسانی که واقعاً در روی زمین موجب فساد گشته و تمام گناه ها را مرتکب می شوند، اسلام برای نگهداری توده مردم از شر آنان، کیفرهای سخت و دردناکی را مقرر کرد که فرد به خاطر جرم فردی، مستحق آن نمی شود، ولی روبه رو شدن اجتماع با فساد، خطر بزرگ و مهمی است و کیفر شدید و خاصی را لازم می دارد.

مأده ۲۳ کسانی که با خدا و پیغمبر او می ستیزند و در زمین به فساد می کوشند، سزایشان جز این نیست که کشته شوند یا بر دار شوند یا - یکی از - دست ها و - یکی از پاهایشان به عکس یکدیگر بریده شود، یا از آن سرزمین تبعید شوند این رسوائی آنها در این دنیا است و در آخرت عذابی بزرگ دارند.

و پس از اینها، **تضمین در قبال تهمت است** - و این اهمیت بزرگی در این میدان دارد - بایستی مردم از تهمت بی جا و گرفتاری به خاطر سوءظن و اشتباه و دلایل سست، در امان باشند.

در این باره اسلام قوانین محکمی وضع می کند و تحقیق در وقوع جرم، اساس و پایه آن است. و قاعده کلی و قانون اساسی در این مورد آن است که کسی با سوءظن مورد موأخذه قرار نگیرد، بلکه بایستی شاهد عادل و دلیل روشن در میان باشد. و حدود و کیفرها با پیدایش «شبهه» و عدم یقین، برداشته می شود، و این به خاطر گفتار خداست که می فرماید:

حجرات ۱۲ شما که ایمان دارید از بسیاری از گمان ها بپرهیزید که بعضی گمان ها گناه است، کنجکاوی - احوال مردم - مکنید.. و می فرماید:

حجرات ۶ ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی خبری نزد شما آورد، به تحقیق پردازید مبدا گروهی را از روی جهالت آسیب زنید و از آنچه کرده اید پشیمان شوید.

و پیامبر می فرماید: «**حدود را با شبهه ها، بردارید**» و ما دیدیم که در حد زنا بایستی چهار شاهد عادل شهادت بدهند و کسی که زن پاکدامنی را متهم سازد و نتواند چهار شاهد عادل بیاورد خود هشتاد تازیانه می خورد.

ولی اعتراف به جرم و گناه، از نظر اسلام حجت و دلیل است آن هم تا وقتی که توأم با «شبهه» نباشد که در این صورت باز قبول نمی شود «**ماعزبن مالک**» پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به جرم و گناه خود اقرار کرد و خواست که حد زنا را در حق او جاری سازند، پیامبر اعتراف او را نپذیرفت تا از او اطمینان یابد، سه بار اعتراف او را رد کرد و او از نو اعتراف نمود، در مرتبه چهارم، پیامبر سؤال کرد: این مرد دیوانه نیست؟ گفتند: نه یارسول الله پیامبر پرسید آیا شراب

خورده و مست شده؟ مردی بلند شد و دهان او را بو کرد و بوی شراب ندید. پیامبر صریحاً از وی پرسید: آیا تو زنا کرده‌ای؟ گفت آری! در اینجا که دیگر جای شک و شبهه در صحت اعتراف وی نبود، پیامبر حد زنا را بر او جاری ساخت...

اضطرار هم رخصتی است که از اقامه حدود جلوگیری می‌کند. چنانکه خداوند می‌فرماید:

بقره ۱۷۳ و هر که ناچار باشد، نه مفرط و متجاوز، گناهی ندارد..

عمر بن خطاب حد دزدی را در سال «رماده» (که گرسنگی بود) به طور کلی برداشت! و در حق کودکان «ابن حاطب بن ابی بلتعہ» نیز که شتری را دزدیده بودند به خاطر اینکه معلوم شد آقایشان غذای کافی به آنها نمی‌دهد، اجرا نکرد و از آقا! غرامت دو برابر شتر را گرفت و کودکان را آزاد ساخت.

در حکومت اسلامی، ضمانت‌های فرد و جماعت در جان و عرض و مال و همه حقوق، چنین اجرا می‌شود! - البته با وسائل صحیحی که در اجرای آن دارد - و همه این ضمانت‌ها، **سنگ‌های اولیه ساختمان صلح اجتماعی در میان توده مردم است** که در سایه این قانون وضع شده برای همگان، برای سود همه بدون کوچکترین غرضورزی و هوی، عملی و اجرا می‌گردد.

ضمانت‌های معاشی زندگی

اسلام مقام معیشت را با همه ارزش و اهمیتی که در زندگی فرد و جماعت دارد، در نظر می‌گیرد و ارزیابی می‌کند و این ارزیابی و اهتمام اسلام به مسئله مالی و اقتصادی کمتر از اهتمام مذاهب و مکتب‌های مادی نسبت به آن، نیست، ولی اسلام انسان را فقط در چهارچوب مادیات و امور اقتصادی محبوس نمی‌کند بلکه از نواحی مختلف دیگر زندگی و تمایلات عالی وی نیز غافل نمی‌شود و این اساسی‌ترین عامل جدائی راه اسلام و مکتب‌های اجتماعی دیگر است.

اسلام انسان را به صورت **انسان** می‌شناسد، عمق و ریشه نیازمندی‌های وی در طبیعتش را می‌بیند و همچنین در موازات آن، تمایلات عمیق و درونی وی در فطرتش را نیز می‌داند، و از اینجااست که بر مراعات تمایلات و

نیازمندی‌ها - هر کدام به نوبه خود و به جای خود - اهتمام می‌ورزد و روی همین اصل است که قوانین و برنامه‌های آن برای انسانیت بهتر و کاملتر بوده و تفسیرهای وی بر زندگی، اساسی‌تر و روشن‌تر می‌باشد.

اسلام به خوبی می‌داند که احتمال دارد همه قوانین و ضمانت‌ها و تمایلات عالی روحی و درونی و اشراق ذهن و نور دل، در صورت فقدان تأمین نیازمندی‌های معاشی، از بین برود و در نطفه خاموش شود. و از اینجاست که این ضمانت‌ها را به موازات آداب و روش‌ها، نخست برای تحقق بخشیدن به مسئله معاش و سپس برای تحقق توازن اجتماعی مطلق، وضع و برقرار می‌کند.

ما اکنون در صدد بیان این ضمانت‌های معاشی هستیم تا ببینیم که چگونه اسلام آنها را عملی می‌سازد، ابتدائی‌ترین وسیله زندگی - از نظر اسلام - **کار و عمل** است. اسلام بر کار و کوشش مقام شامخی داده و مقام کارگران را بالا برده است: «خداوند بنده کارگر و صاحب صنعت را دوست دارد» و «کسی طعمای بهتر از آن نخورده که از دست رنج خود خورده باشد».

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: تمام مزد کارگر را قبل از خشک شدن عرق وی، به او بپردازید، و بعضی از فقهاء «مذهب مالکی» می‌گویند: «مزد و اجرت کارگر باید نصف سود کار باشد و پیامبر با مردم «خیبر» بر اساس نصف درآمد رفتار کرد».

در هر صورت، اسلام کار را وسیله تملک و مالکیت و ضامن وسیله زندگی معاشی می‌داند اگر فردی، به سبب و علتی از کار کردن باز ماند، بیت المال - یعنی حکومت و دولت - باید مخارج وی را بپردازد. در صدر اسلام حکومت اسلامی برای هر مولودی صد درهم به عنوان مخارج لازم معین کرد، هنگامی که کودک قدری بزرگتر شد دویست درهم برای او داده شد تا بالغ شود... و همچنین برای پیرزنان یهودی و مسیحی نیز که عضو جامعه اسلامی بودند و به علت پیری و درماندگی از کار و کسب روزی عاجز بودند، حقوقی از بیت المال مسلمانان تعیین گردید. اگر کار و کوشش لازم، کفاف مخارج و احتیاج را ندهد، بیت المال کفیل وی خواهد بود. چنانکه درباره «فقیر»^(۱) کسی که کمتر از نصاب

زکات دارائی دارد - و «مسکین»^(۱) - کسی که چیزی ندارد - و «به راه مانده» - کسی که از مال خود دور افتاده باشد - و «بدهکار» - کسی که قرض، دارائی وی را از بین برده باشد و به شرط آنکه در گناه و معصیت خرج نکرده باشد - نیز چنین حکمی را داده است، محل خرج زکات که دولت اسلامی آن را از ثروتمندان می گیرد، همین موارد است.

اسلام به فرد اجازه داده که در راه احتیاج ضروری به نان و آب خود، که کسی از او غصب کرده و به او نمی دهد بجنگد و بکشد، برای اینکه این به مثابه حق دفاع از زندگی است. و «ابن حزم» عقیده دارد که: کسی که از گرسنگی در محلی بمیرد اهل آن محل قاتلین آن هستند و باید «دیه» وی را بپردازند. چون جماعت ضامن کفالت هر فردی هستند که در میان آنان به سر می برد و البته این کفالت معاشی مسئله الزامی است نه یک امر اخلاقی و احسان!

مسئله تکافل خانوادگی نیز، در هر خانواده نفقه مخارج هر عاجز و نیازمند مضطر را به حکم قانون به عهده نزدیکترین اولیای وی می گذارد، و بدین ترتیب ثروت عمومی خانواده کفیل نیازمندی ضروری هر فردی است که جزء آن است، و این یک تکلیف و دستور لازم الاجرائی است نه یک صدقه و احسان!...

و همه اینها غیر از حق حکومت اسلامی است که می تواند هرگونه مالیاتی را که لازم باشد وضع کند و از اموال و دارائی ثروتمندان تا آنجا که بخواهد بگیرد تا احتیاج افراد اجتماع را برآورده سازد و با آن کارهائی بکند که وسائل روزی و زندگی ضروری مردم تأمین شود.

و... و که ما، در بحث «توازن اجتماعی» به تفصیل از آن بحث می کنیم.

آنچه که برای ما مهم است، همان کفالت نظام ها و سیستم های اسلامی بر کفایت امور معاشی هر فردی از افراد ملت است، اعم از آنکه قادر به کار باشد یا

به طور دائمی یا موقت از کار کردن عاجز شده باشد. و باز آنچه برای ما مهم است، آن است که ثابت کنیم که این سیستم از کفالت باعث ایجاد صلح در میان جماعت و قطع شدن ریشه تشویش ها و نگرانی های ناشی از گرسنگی می شود. اما بحران هایی که از عدم توازن در توزیع ثروت عمومی و در تقسیم عادلانه غنیمت ها و ضررها، و عدم توزیع صحیح حقوق و واجبات در محیط اجتماع، به طور عمومی، بهوجود می آید.. درباره آن اجمالاً بحث می کنیم:

توازن اجتماعی

کفالت رزق و روزی برای هر فرد و ضمانت کفایت معاش برای همه، در رژیم اسلامی، گام ابتدائی اسلام در راه تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی جامع الاطراف است. این گامی است که بر یک پایه اصیل و اساسی استوار است: «مرد و گرفتاری های وی - مرد و نیاز وی!»

این یک قانون اساسی است که در روزگار نخستین اسلام، غنیمت بر پایه آن و بر طبق آن تقسیم شد. قانونی که بشریت تا امروز هنوز هم نیازمند آن است و آن را می خواهد، ولی متأسفانه به آن نمی رسد، برای اینکه بشریت هر دو جنبه مسئله را مراعات نمی کند، بلکه مکتب و گروهی یک جنبه آن، و مذهب و عده ای هم جنبه دیگر آن را می گیرند و در نتیجه آنچه را که اسلام با جهان بینی کامل و جامع خود می خواهد، عاید هیچ یک از این مکتب ها و مذهب ها نمی شود.

در هر صورت، چنانکه گفتم، این گامی از گام های اسلامی در راه تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی همه جانبه ای است که آن هم برای تحقق یافتن یک صلح و آرامش اجتماعی و عمومی است.

توازن اجتماعی همان قاعده و قانون کلی است که اسلام بنای عدالت اجتماعی را بر پایه آن استوار می سازد و عدالت اجتماعی مسئله ای است که صلح اجتماعی بر آن قیام می کند و هر چه در این فصل درباره ضمانت ها و تأمین ها گفتیم، همه مقدمه و وسیله ابتدائی تحقق یافتن این توازن عمومی است.

این توازن در سیستم حکومت و راه و روش آن و در طبیعت قانونگذاری و راههای قضاوت و در کفالت امنیت و روزی، همه و همه، ملاحظه شده است. و به عالی ترین مقام خود در مسئله اقتصاد عمومی و مسئله توزیع ثروت عمومی در میان مردم، می رسد، اسلام به وسائل گوناگونی به این مرحله می رسد که نمونه های روشنی از آن را به طور اشاره می گوئیم. چون این کتاب مربوط به «صلح جهانی و اسلام» است نه «عدالت اجتماعی در اسلام».^(۱)

۱- برای تفصیل این موضوع به کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» و کتاب «جنگ اسلام و سرمایه داری» که هر دو از مؤلف است مراجعه شود. مؤلف

اسلام این توازن را بر پایه یک سلسله اصول اساسی و قوانین عمومی بر پا می دارد و آنها را به مثابه اصول نظریات اسلامی درباره اقتصاد بیان می کند:

قانون اول = قانون گردش ثروت در دست همه:

اینکه مال و ثروت نباید فقط در دست ثروتمندان به گردش درآید، با نص صریح و روشنی بیان و تثبیت می شود:

حشر ۷ تا در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

این، تعلیلی برای یکی از تصرفات به وقوع پیوسته از جانب پیامبر است - که به مثابه یک قانون عمومی در می آید - و آن هنگامی بود که پیامبر همه غنیمت های «بنی نضیر» را به «مهاجرین» که فقیر و بی چیز بودند، داد و به «انصار» که ثروتمند بودند نداد، مگر به دو نفر از آنان که بی چیز بودند و در این صفت با مهاجرین یکسان بودند - تا بدین وسیله توازن اقتصادی بین هر دو طائفه آن روزی مسلمانان برقرار گردد.

در صورتی که همین «انصار» به «مهاجرین» پناه داده و آنها را در دارائی و ثروت و خانه ها و کالاهای خود شریک ساخته بودند و با آنان به طور کامل، چنانکه برادری نسبی اقتضا می کند برادری کرده بودند. البته اسلام چیزی بر آنان واجب نکرده بود، بلکه آنان در سایه تعلیمات اسلامی و تربیت دینی، از روی رضا و رغبت دارائی خود را با برادران فقیر خود تقسیم کرده بودند.

همین مسئله را یکی از رجال صدر اسلام در گفتار خود گفته بود - با اینکه امکانات اجازه نداد عملی شود - ولی هیچ کس از مسلمانان هم بر آن ایراد نگرفت! وی گفته بود:

«من اگر بتوانم از ثروتمندان مال و ثروت اضافیشان را می گیرم و به فقراء می دهم».

با این قانون، قاعده اساسی توزیع ثروت در میان توده مسلمان و ملت اسلامی، وضع و پایه گذاری می شود.

البته این مسئله مهم نیست که این قانون در دوران هائی تعطیل شده و عملی

نگشته است، بلکه هر وقت و هر زمانی که دولت و حکومت اسلامی باشد و بخواهد، می تواند آن را طبق اقتضای اوضاع اقتصادی و برای برقراری صلح اجتماعی، اجرا کند.

این قانون در واقع حق مالکیت فردی را تخصیص زده و مقید می سازد و آن را همیشه خاضع و تابع دولت اسلامی می دارد که برای ضروریات و نیازمندی های حکومت اسلامی و اجتماع اسلامی، هرگونه دخل و تصرفی را در آن بنماید.^(۱)

قانون دوم = قانون مصالح مرسله:

«مصالح مرسله» به آن مصالح عمومی که درباره آن نص خاصی وارد نشده باشد، گفته می شود و اسلام آن را به عهده دولت اسلامی واگذار کرده و بر حکومت اسلامی واجب است که طبق اقتضای روز و شرائط و اوضاع، آن را مراعات کند. من این مسئله را در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» به تفصیل مورد بحث قرار داده ام و در اینجا فقط به این اکتفا می کنم که:

دولت و حکومت اسلامی برای اجرای این دستور و این قانون، می تواند هر چقدر که بخواهد از اموال و دارائی ثرتمندان - نه از سود و ربح آن به صورت مالیات - بگیرد، یعنی از اصل اموال اغنیاء به اندازه ای که خزانه عمومی به نفع

۱- نکته ای را که در این باره می توانیم بگوئیم و حائز اهمیت فراوان و ارج داری است، این است که از نظر اسلام حکومت صالح اسلامی برای اداره اجتماع اسلامی و رفع ضروریات توده مسلمان اختیارات تامه دارد و در صورت لزوم از این اختیارات تامه خود استفاده می کند. این اختیارات هیچ گونه مرز و حد و قید و شرطی ندارد. و فقط احساس لزوم از این اختیارات کافی است که آن را به مورد اجرا درآورد.

روی این حساب، ملی کردن صنایع، مصادره اموال و... و هر کار دیگری را که برای حفظ میهن اسلامی، و اداره اجتماع اسلامی لازم باشد، حاکم صالح اسلامی می تواند انجام دهد بدون آنکه کسی بتواند مانع آن شود و البته تشخیص موارد آن هم بسته به نظریه هیئت صالحی خواهد بود که در سایه حکومت اسلامی تشکیل همچو هیئت های بی غرض و اصلاح طلبی، کار مشکلی نتواند بود.

مترجم، این مسئله را در پیش یکی از مراجع بزرگ عصر حاضر مطرح ساخت و معظم له (دام ظلّه) فرمودند: حکومت اسلامی تا آنجا اختیارات دارد که می تواند اگر لازم شد، لباس ما را هم از ما بگیرد.

تنها چنین مکتب اجتماعی و سیاسی است که می تواند ابدی و جاوید گردد و با هر زمان و هر مکانی هم سازگار بوده و قابل تحول و تطبیق با همه محیط های دنیا باشد.

مصالح عمومی مسلمانان لازم دارد و به آن اندازه که نگهداری و حفظ میهن اسلامی بسته به آن است، بگیرد. البته این در صورتی است که عایدات طبیعی و عادی حکومت اسلامی برای اداره امور کافی نباشد، و بدیهی است که این مال و ثروت اخذ شده، دیگر پس داده نمی شود.^(۱)

این قانون نیز همانند قانون قبلی تقیید و تحدیدی برای حق مالکیت فردی است و آن را همیشه در اختیار احتیاجات حکومت، یعنی نیازمندی های همه مردم قرار می دهد و این اختیار حکومت اسلامی فقط یک شرط و یک قید دارد و آن: نیاز همگانی و اجتماعی به این کار است.

در سایه این قانون، حکومت اسلامی می تواند توازن اقتصادی را، نه از راه مالیات فقط، بلکه اخذ و مصادره اموال مالکین دارائی ثروتمندان برقرار سازد - بدون آنکه آن را از نو پس بدهد - البته فقط برای آنکه در راه منافع و مصالح همگانی مردم خرج کند.

قانون سوم = قانون سد ذرائع:

ذریعه به معنی وسیله است و منظور از سد ذرائع، برداشتن و از بین بردن آنها است و خلاصه آن را چنین می توان تعریف کرد: مقدمات هر کار حرامی، حرام و مقدمات هر کار واجبی، واجب است. مثلاً زنا حرام است و نظر به عورت زنان نامحرم نیز چون منجر به زنا می شود حرام است.^(۲) **نماز جمعه واجب است** رفتن به طرف محل نماز نیز واجب می شود. و چون ترک معاملات و کارهای دیگر، مقدمه رفتن برای نماز است، آنها نیز لازم است ترک شوند. حج بیت الله - خانه خدا - بر توانگر واجب است، راه رفتن و سائر مناسک حج هم برای آن واجب می شود.

اساس اعتبار سد ذرائع، دقت در نتایج اعمال است: هر کاری که نتیجه های

۱- به کتاب «مالک» تألیف استاد شیخ محمد ابوزهره، استاد فقه دانشکده حقوق دانشگاه قاهره، فصل «مصالح مرسله» رجوع شود.

۲- در مسئله حرمت نگاه به اجنبیه علاوه بر آیه شریفه ۳۰ و ۳۱ از سوره نور، روایات زیادی وارد شده است، بنابراین آن را نمی توان جزء این موارد شمرد. روایات مربوطه در وافی جزء ۱۲ صفحه ۱۲۱ نقل شده، مراجعه شود.

خوبی را که متضمن مصالح عمومی و خصوصی است، بردارد، مطلوب بوده و واجب می شود و آن کارها و اموری که نتیجه ای جز زیان عمومی یا خصوصی ندارد، مورد نهی می باشد و انجام دادن آن تحریم می گردد.^(۱)

آنچه که در مسئله توازن اجتماعی برای ما مهم است، آن است که لازمه عدم توازن در توزیع ثروت عمومی، ایجاد مفساد گوناگونی است که کوچکترین آنها ایجاد کینه و دشمنی و حسادت بین افراد و گروه ها و عدم دفاع از میهن، هنگام خطر است... کسانی که از همه چیز محروم باشند دیگر در فکر دفاع از وطنی که بر آنها ظلم کرده و آنها را محروم ساخته، نخواهند بود... و همچنین!...

بنابراین، از وظائف ضروری و حتمی دولت، جلوگیری از این مسئله ای است که حتماً منتهی الیه و سرانجام ناگواری دارد.

در اینجا نیز همان قیود و حدود سابق را در حق مالکیت فردی می یابیم و در دست دولت و حکومت اسلامی هم قانونی پشت سر قانون می بینیم که می تواند به وسیله آنها از ضرر جلوگیری کند و مصلحت و سود را به نفع همگان برقرار سازد و گرنه در قبال آن مسئولیت شدیدی دارد و وظیفه توده مردم است که مواظب کار خود باشد و مصالح را مراعات نماید و دولت مقصر را هم به وظائف لازم و اجرای احکام وادارد....^(۲)

قانون چهارم = قانون تحریم ربا:

اسلام می گوید:

۱- کتاب «مالک» از استاد محمد ابوزهره، چاپ قاهره.

۲- مؤلف محترم در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» پس از بحث مفصل درباره این دو قانون، چنین می گوید: «... این دو قانون «مصالح مرسله» و «سد ذرائع» را وقتی در محیط وسیع تری بگذاریم به پیشوا و حاکم یک نوع تسلط و اختیارات همه جانبه ای برای تدارک و جبران تمام ضررهای اجتماعی می دهد و به مقتضای این تسلط و اختیار همه جانبه، حاکم می تواند مالیاتی در اموال مردم قرار دهد و وصول نماید و این اختیار البته هیچ قید و شرطی جز رعایت مصالح عمومی ملت و تحقق دادن یک عدالت کامل اجتماعی ندارد.

و بنابراین قانون مالکیت فردی اسلام به هیچوجه مانع این نیست که دولت عادل و حکومت صالح اسلامی مقداری از سود یا اصل سرمایه سرمایه داران را بگیرد! و در این باره - بر خلاف زکات - هیچ حدی هم معین نشده است...». برای مزید توضیح به «عدالت اجتماعی در اسلام» ترجمه خسروشاهی و گرامی صفحه ۲۷۵ چاپ دوم مراجعه شود.

پاداش و مزد فقط در قبال کار و کوشش است، و چون سرمایه خود به خود کار و کوشش نیست، خود به خود نباید سود بدهد و راه اصلی سود و ربح آن فقط کار و کوشش است و بنابراین فقط وجود مال و ثروت در نزد صاحب خود نمی تواند با اضافه سود در موقع قرض دادن، وسیله ازدیاد مال شود. این قانون اساسی مانع بزرگی در راه ازدیاد بدون دلیل ثروت است - چنانکه در سیستم سرمایه داری بهترین راه اضافه ثروت و سرمایه است - و به خاطر نیاز افراد به مال، شرایط و قوانین زیادی در راه عدم تراکم ثروت می گذارد. چنانکه با تحریم ربا، اساسی ترین عوامل استعماری و جنگ های جهانی را نیز از بین می برد و در میدان تولید و بهره برداری، قیمت کار و کوشش را می دهد و عدالت بین کوشش حقیقی و مزد و جزا را برقرار می سازد. و از اینکه مشتی بی کار و عاطل و باطل صاحب آلاف و الوف شوند جلوگیری می کند، در صورتی که این گروه، در دنیای سرمایه داری به مجرد شرکت دادن اموال خود در بانک ها و غیر بانک ها، سود حرام را بر ثروت خود می افزایند و در حالی که خود مشغول عیش و نوش، شهوت رانی و میگساری هستند، ثروت های آنان روز به روز بیشتر و زیادتر می گردد و به توازن اقتصادی و اجتماعی صدمه می زند، چنانکه در جهان گندیده سرمایه داری، شواهد آن به طور روزافزون دیده می شود.^(۱)

قانون پنجم = قانون تحریم احتکار:

احتکار شامل همه قراردادهای انحصاری می شود، احتکار یک نیروی طغیان آور، در دست احتکارچی است که آن را از نیکوکاری و کوشش انسانی، به دست نمی آورد، بلکه از قراردادهای انحصاری به دست آورده یا از احتکار کالاهای مورد نیاز در بازار، بهوجود می آورد، این نیروی طغیانگر، همیشه در خدمت مصالح ضد ملی بوده و بر ضد کسانی است که محروم شده اند. یعنی بر ضد مصالح و منافع توده مردم است، برای اینکه این نیرو و قدرت، در واقع از

۱- درباره ربا و مفاسد فراوان رباخواری که در اسلام به شدت تحریم شده است کتاب جامع و جالبی به نام: «الربا» از استاد ابوالاعلی مودودی پاکستانی چاپ شده که دارای آمار و اطلاعات فراوانی در این زمینه است.

نیازمندی مردم به کالا و کارخانه و... اسلحه ای می سازد که مردم نمی توانند با آن مقابله کنند، این نیرو می تواند حتی به اعضاء حکومت و هیئت نظار و بازرسان، رشوه بدهد و چند مقابل همین رشوه خرج شده را، از توده مردم محروم و بدبخت بگیرد یا کالای احتکار شده را در شدیدترین مواقع نیاز و احتیاج، مخفی کند و کسی را به آن دسترس نباشد و با همه این کارها است که نظام توازن در اجتماع به هم می خورد.

برای اینکه گروهی از مردم نیروئی را دارا می شوند که دیگران در قبال آن، نیرو و قدرتی در دست ندارند.

و به موازات آن، توازن اقتصادی نیز به هم می خورد، چون احتکار راحت ترین راه جمع ثروت از راه حرام بوده و وسیله ریاکارانه برای فاسد ساختن اخلاق و دل ها و وجدان ها است.

قانون ششم = قانون همگانی بودن منابع عمومی:

این همان چیزی است که در قرن ما آن را «ملی کردن منابع عمومی ثروت» می گویند و این قانون را با استفاده از ملی بودن آب و آتش و گیاه (چراگاه) از نظر اسلام، می توان به دست آورد و در حدیثی آمده که چون اینها از منابع عمومی بوده و از ضروریات اولیه زندگی هستند، نمی شود آنها را با مالکیت خصوصی محدود کرد بلکه بایستی برای همه باشد.^(۱)

فقه مالکی با استفاده از همین، معادن را ملی می داند و کسی حق تصرف و انحصار را ندارد: فقه مالکی در مشهورترین اقوال خود می گوید:

هیچ یک از اشیاء سه گانه: معادن فلزات، مراتع چراگاه ها از اموال مباح و آزاد

۱- حدیثی که مورد استناد استاد قطب است از طریق شیعه نیز وارد شده و بعضی از فقهاء شیعه با استفاده از این حدیث و احادیث مشابه آن، گفته اند که اصولاً فروش آب صحیح نیست. مثلاً مرحوم شیخ طوسی در کتاب «خلاف» ج ۲، ط جدید، صفحه ۲۲۵ می نویسد: «اگر کسی با احیاء مالک چاهی شد و آب از آن درآمد، باید به مقدار احتیاج خود و چهارپایانش از آن استفاده کند و مازاد آن را برای رفع احتیاج دیگران مجاناً و بلاعوض بذل کند» و درباره مراتع، هم فقهای ما می گویند: «هیچ کس نمی تواند چراگاهی را به خود اختصاص دهد و دیگران را محروم سازد» و...

در پاورقی بعدی، کمی بیشتر درباره ملی بودن منابع عمومی ثروت از نظر اسلام بحث کرده ایم، رجوع شود.

نیست که هر کس پیدا کرد و بر آن مسلط شد، از آن وی باشد.. بلکه آنها، ملک همه مسلمانان است..

بدون شک، با برگشت دادن مالکیت در این قبیل مرافق به همگان و ملی اعلام کردن آنها، مهمترین عامل فقدان توازن اقتصادی در اجتماع از بین می رود برای اینکه این امر مرافق و موارد، قسمت اعظم ثروت عمومی را شامل می شود^(۱) که در رژیم های سرمایه داری جنایت بار غربی، شرکت ها و تراست ها و افراد آن را تملک می کنند و از این مالکیت منحوس، آثار شوم و سوء فراوانی به بار می آید و همین هم عامل اصلی جنگ های محلی و بین المللی و بازی های استعماری و امپریالیستی می گردد...^(۲)

قانون هفتم = قانون تحریم اسراف و عیاشی:

اسلام سخت گیری و محرومیت بر مردم را دوست نمی دارد، بلکه آنها را به بهره برداری از پاکی های زندگی دعوت می کند و جلوگیری از آنها را زشت و

۱- **انفال** یا ثروت های عمومی، از نظر اسلام «ملی» بوده و نفع و سود آن به طور متساوی مال همه است. ملی کردن منابع عمومی ثروت، درست در روزگاری از طرف حکومت اسلامی عملی شده که نه از **سوسیالیسم** خبری بود و نه از مرحله تکامل یافته آن **کمونیسم**!... همه زمین های موات، زمین های زراعتی و قصبه هائی که از طرف صاحبان خود رفع ید شده و یا سکنه ای ندارد، یا بدون جنگ به مسلمانان واگذار شده و همه کوه ها با اشجار و معادنی که در بر دارند، همه رودخانه ها با اشجاری که دارد، همه دارائی کسانی که وارث ندارند و همه معادن درونی و برونی و همه جنگل ها و نیزارها و مراتع از آن همه برای همه است و از نظر اسلام به اصطلاح امروز «ملی» است، اما ملی به معنی واقعی کلمه!... اگر مثلاً در ایران فقط جنگل ها و مراتع و معادن، واقعاً ملی شده بود وضع اقتصادی کشور ما چنان می شد که در دنیا نظیر نداشت و هیچ کشور به اصطلاح سوسیالیستی هم به آن نمی رسید... در ایران در حدود **نوزده میلیون هکتار** جنگل داریم یعنی تقریباً **۱۱/۵ درصد** تمام مساحت کشور... و سراسر ایران را مراتع سرسبز و خرم پُر کرده است... معادن گوناگون از معادن **نفت** گرفته تا معادن آهن، مس، سرب، زغال سنگ، طلا، فیروزه، گوگرد و... که به ۳۰ نوع می رسد، در گوشه و کنار میهن ما پراکنده. اینها همه از نظر اسلام «**انفال**» با ثروت های عمومی است و باید «ملی» شود.

۲- کتاب «**جنگ سرد نفت**» تألیف «پیرفونتن» ترجمه آقای دکتر شمس الدین امیر علائی، اطلاعات زیادی در این زمینه در اختیار شما می گذارد. این کتاب از طرف مؤسسه «ابن سینا» در تهران چندبار چاپ و منتشر شده است!

بد می شمارد و اسراف و عیاشی را نیز بد و زشت می داند، برای اینکه این دو، از پاکی های حلال مورد خواست مشروع انسانیت نیست:

اعراف ۳۱-۳۲ ای پسران آدم، در هر مسجدی جامه خویش به تن کنید، بخورید و بنوشید و اسراف مکنید که خدا اسراف کاران را دوست ندارد، بگو: کی جامه ای را که خدا برای بندگان خویش پدید آورده و با روزی های پاکیزه، حرام کرده است. بگو، این چیزها در زندگی دنیا متعلق به کسانی است که ایمان آورده اند و در روز قیامت خاص ایشان است. بدین سان آیه ها را برای مردمی که دانا هستند شرح می دهیم.

عیاشی برای آن در اسلام تحریم شده که در بنیان فرد و بنیاد اجتماع سستی و ضعف بهوجود می آورد و در وجود فرد و محیط اجتماع فساد و انحطاط و سقوط اخلاقی ایجاد می کند. **در تاریخ نیز همیشه عیاشان و شهوت رانان باعث اصلی اضمحلال اجتماعات و ملت ها بوده اند:**

اسراء ۱۶ و چون خواهیم دهکده ای را هلاک کنیم عیاشانش را بسیار کنیم تا در آن عصیان کنند و گفتار خدا بر آنها محقق شود و ویرانش کنیم، ویرانی کامل! چیزی که لازم است در اینجا روشن سازیم، آن است که عیاشی و شهوت رانی در میان ملتی جز از راه فشار و سخت گیری بر گروه زیادی از افراد ملت، به دست نمی آید و وسایل این عیش و نوش ها، از خون دل توده مردم و کوشش آنان و نیازمندی ها و ضروریات ابتدائی افراد مردم به دست می آید و اینها از چیزهائی است که کینه و عقده دل ها را زیاده تر می کند و سرانجام آن را می ترکاند! و از میان اجتماع، روح صلح و برادری را برمی دارد و گروهی را بر ضد گروه دیگری، به علت تضاد منافع و اختلاف نظرها تحریک می کند و تازه همه اینها را باید در یک طرف گذاشت و ناپاکی ها و آلودگی های اجتماعی ناشی از عیاشی شهوت رانان را در یک طرف!...

البته وجود ثروت در دست این عیاشان است که این عیش ها و لذت های ناپاک و شهوت های آلوده را برای آنان فراهم می کند و در همان وقت، آتش بدی ها و دشمنی ها را شعله ور می کند و بنای اجتماع را متزلزل می سازد و بنیان آن را از پی سست و ویران می کند: اینجاست که قانون «**سد ذرائع**» دخالت کرده و از

دولت می خواهد که وسیله را از دست این بیکاران و عیاشان مفت خور که با آتش بازی می کنند، خارج سازد. پس قانون سد ذرائع قانونی است که از وقوع خطرهای احتمالی در اجتماع جلوگیری می نماید و همین قانون است که وسیله را، اگر منجر به کار حرام گردد، تحریم می کند ولو اینکه خود به خود حرام نباشد.

وجود ثروت در دست این قبیل افراد، همان وسیله ای است که بایستی برای نجات از عاقبت سوء آن، آن را از دست صاحبش خارج ساخت و البته لزوم این مسئله، در همچو مواردی کاملاً روشن است.

قانون هشتم = قانون تحریم کنز:

توبه ۳۳-۳۵ و کسانی که طلا و نقره را گنج می کنند و آن را در راه خدا خرج نمی کنند، به عذابی دردناک نویدشان بده روزی که آن را در آتش جهنم سرخ کنند و پیشانی هایشان و پهلوهایشان و پشت هایشان را بدان داغ کنند این همان است که برای خود گنج کرده اید، اکنون (رنج) آن گنج را که می کردید، بچشید. این برای آن است که حبس و نگهداری ثروت از گردش و خودداری از خرج آن در راه خدا، یعنی در جواب گوئی نیازها و مصالحی که به وسیله آن نام خدا برتر می شود، به طور کلی موجب به هم خوردن توازن مالی و بازرگانی و اقتصادی می گردد و بدین ترتیب توازن اجتماعی نیز مختل می شود و آن هم موجب مفساد و محرومیت ها و محرماتی است که بایستی طبق قانون «سد ذرائع» از وقوع آنها جلوگیری کرد و اسباب و وسائلی را که منجر به پیدایش آنها می شود از بین برد.

روی این حساب، مسئله کنز، یک مسئله شخصی یا یک گناه فردی نمی شود که حساب آن را فقط به خدا حواله دهیم تا در روز قیامت، روزی که پیشانی ها و پشت ها و پهلوها داغ می شود، به آن رسیدگی کند، بلکه یک مسئله اجتماعی مربوط به قانون می شود که دولت اسلامی باید از راه قانون و اجرای صحیح آن، به خاطر تحقق یافتن عدالت اجتماعی و حفظ توازن اقتصادی، از آن جلوگیری

به عمل آورد.

نظام ها و قوانین اسلامی یک وحدت متکامل و به هم پیوسته ای هستند و هر قانونی از قوانین وی، به سوی دیگری می کشاند، چون همه آنها در طرز فکر کلی اسلام، به همدیگر می رسند و اصولاً در موقع تشریع و قانونگذاری، مسائل را نمی توان جدا از هم، در نظر گرفت، بلکه بایستی همیشه به جهان بینی کلی و جامع مراجعه کرد و مسائل را در کنار هم یافت!

بدون شک حبس و نگهداری مال از خرج و انفاق، دارای ضررهای روشن و آشکاری است، اگر این حبس و خودداری از خرج از راه بخل باشد داخل در نهی پروردگار میشود:

اسراء ۲۹ دستت را به گردنت بسته مدار.

و اگر برای دوری از انفاق در راه خدا باشد، باز داخل در حکم خدائی دیگری می شود:

بقره ۱۹۵ در راه خدا خرج کن (و از امساک) خویشتن به هلاکت میفکنید.

چون خودداری از انفاق در راه خدا موجب «هلاکت» فرد و جماعت می گردد و از اینجاست که قانون «سد ذرائع» از وسیع ترین و کامل ترین قوانین اسلامی می شود.

گروهی از ظاهرینان گفته اند: چیزی که زکاتش داده شود دیگر «کنز» نیست^(۱) برای اینکه مالیات شرعی فقط! زکات است و پس از آن دیگر از «کنز» کردن مال، مانعی نیست!! ولی حدیثی از پیامبر(ص) نقل شده که به صراحت تمام حدود کنز را معین می کند و روشن می سازد که ثروت در چه صورتی بعد از ادای زکات می تواند کنز نباشد: «هر که درهم و دینار یا طلا و نقره ای جمع

۱- گروهی از علمای شیعه می گویند: تمرکز ثروت و راکد ماندن آن در یک جا و عدم گردش آن (مطلقاً) کنز است. زیرا مصالح اجتماعی می خواهد که ثروت ها همیشه در گردش باشد تا محرومیت مردم و توده مسلمان برطرف گردد. «طریحی» صاحب «مجمع البحرین» صفحه ۲۹۹ می گوید: «به هر چه که زکاتش داده شود گنج و کنز گفته نمی شود!» در صورتی که باید توجه داشت که در آیه شریفه هم هیچ گونه بیانی که حاکی از آن باشد که مراد فقط اموالی است که حقوقش داده نشده، وجود ندارد...

در هر صورت، این مسئله یک مسئله فقهی است و برای مزید توضیح درباره این آیه شریفه به تفسیرالمیزان، ج ۹، صفحه ۲۷۲ و به بعد مراجعه شود.

کرده و آن را در راه بدهکار و ضرر دیده و راه خدا انفاق نکند، آن کنز است و روز قیامت با آن داغ می شود».^(۱)

این حدیث عواملی را که می تواند مجوز نگهداری مال و ثروت شود، به طور آشکار بیان می کند و غیر از آن هر چه باشد «کنز» است و مشمول آیه تحریم کنز می شود. آری اسلام را بایست در پرتو قوانین کلی و اصولی آن، در این میدان، بشناسیم و درک کنیم!...

قانون نهم = قانون از کجا آورده ای:

مسئله مالکیت فردی در اسلام، چنانکه بعضی از مردم خیال می کنند، آزاد و بی قید و شرط نیست.

مالکیت فردی در اسلام، جز از راه صحیح و وسائل مشروع قابل قبول نیست و به رسمیت شناخته نمی شود و می بایست که این راه ها، با قوانین کلی اسلام درباره مال و ثروت و اصول اجتماعی و اخلاقی وی مخالف نباشد.

پس حق مالکیت فردی به هیچوجه بر اساس غارت، چپاول، غصب، دزدی، رشوه، غش، تقلب، گران فروشی، ربا، احتکار و...

پایه گذاری نمی شود، و از اینجاست که دولت اسلامی می تواند همیشه راههای کسب مال و ثروت را بازرسی کند و ببیند کدامیک مشروع و کدامیک نامشروع بوده است. اگر این راه، مشروع و قانونی باشد، مالکیت حق مسلم صاحب مال است - البته با شرائطی که قبلاً گفتیم - و دولت، در صورت لزوم و ضرورت برای «مصالح مرسله» و «سد ذرائع» در آن تصرف می کند و صاحب آن، حق اسراف کاری و عیاشی ندارد و کنز و نگهداری آن هم ممنوع است و دولت می تواند آن را برای بیت المال بگیرد و زیادی آن را از ثروتمندان گرفته و بین نیازمندان تقسیم کند.

البته اینها، همه در صورتی است که اسباب و علل مالکیت صحیح و مشروع و قانونی باشد، ولی اگر این راه ها صحیح نباشد، اسلام به هیچوجه همچو مالکیتی را به رسمیت نمی شناسد و هرگز حقوق و وظائفی را که در نگهداری مال و

۱- این حدیث را قرطبی در تفسیر خود نقل کرده است.

ثروت مشروع به عهده داشت که انجام دهد، انجام نمی دهد، بلکه حکومت اسلامی باید آن را به نفع عموم، مصادره کند و شواهد و سوابقی که از حکومت های صدر اسلام در این باره داریم، این حق و اختیار را بر دولت اسلامی قائل شده و در چهارچوب قوانین کلی اسلام، آن را برای دولت تثبیت می کند...

اسلام، حق مالکیت فردی را برای جواب گوئی به خواست قلبی و فطری عمیق بشری درباره کسب مال و تملک، به رسمیت می شناسد، تا همه، آخرین و کامل ترین کوشش های خود را برای محصول و تولید بیشتر و بهره برداری کامل تر از وسائل زندگی انجام دهند، و زندگی را از نیروهائی که خدا داده بهره مند سازند و در راه رشد و ترقی، پیش برانند... ولی در عین حال بر همین حق مالکیت، حدود و قیودی وضع می کند، تا بر احدی در زندگی و روزی و معاش، صدمه و ضرری نرسد و برای توده مردم از راه اختیارات دولت اسلامی، در آخرین مرحله، حق تصرف مطلق در همین حق مالکیت فردی، می دهد تا برای تحقق مصالح عمومی توده، در صورت لزوم از آن استفاده کند...

بدین ترتیب اسلام همه مزایای مالکیت فردی را که سرمایه داری آن را می گوید و ظاهراً هوادار آن مزایا است، برقرار می سازد و به موازات آن، همه مفاسدی را که کمونیسم آنها را عیب و اشکال مالکیت فردی می داند، از بین می برد. و در واقع حد وسط و راه معتدلی را در میان دو راه غلوآمیز و افراطی، پیش می گیرد که با فطرت سالم و صحیح نیز کاملاً سازگار است.

قانون دهم = قانون زکات:

زکات؟ قانونی که تشکیلات سرمایه داری جنایت بار و تجاوزکار می خواهند فقط آن را به مثابه اولین و آخرین قانون مالیاتی و اقتصادی اسلامی بشمارند تا مردم را گول زنند و تخدیر کنند!

زکات؟ مالیاتی که گاهی سازمان ها و بلندگوهای کمونیستی و گاهی ارگان ها و مبشرین مسیحی - **صلیبی** - آن را تنها قانون اسلامی در زمینه مسائل اقتصادی معرفی می کنند، تا مسائل و ضمانت ها و قانون های اقتصادی و اجتماعی اسلامی را، سست و بی پایه و کهنه جلوه دهند!...

من عالماً و عامداً این قانون را در آخر این بحث و در ختام قوانین و اصول اساسی اقتصاد اسلامی آوردم، تا همه بدانند که ارگان ها و بلندگوهای کاپیتالیسم با استخدام افرادی در لباس دین و تشکیلات کمونیسم بین المللی و سازمان های امپریالیسم مسیحی - به وسیله عمال دینی! و مبشرین مذهبی خود^(۱) - چگونه می خواهند مردم ما را فریب داده و اسلام را کوچک و بی اعتبار جلوه دهند.

البته این کار من، برای کوچک شمردن این قانون عالی - زکات - نیست بلکه برای بیان حقیقت با اتکاء به دلیل و منطق است، من آنچه را که در کتاب «معرکه الاسلام والرأسمالیه» **جنگ اسلام و سرمایه داری**^(۲) درباره قانون

زکات نوشته ام، اینجا نیز می آورم، تا حقیقت این مسئله قدری روشن شود!.

«... بر همه این عوامل طبیعی، بایستی قانون مالیات دائمی را نیز اضافه کنیم و آن «زکات» است، این قانونی که به طور ثابت و صحیحی همه سال ۲/۵٪ از ثروت را می گیرد و اخذ می کند».^(۳)

«در اینجا نکته ای است که بایستی درباره آن توضیحی بدهم تا کیفیت افسانه های مغرضان که زکات را به صورت یک احسان و صدقه ذلت آوری جلوه می دهند، روشن شود».

«این مالیت را دولت اسلامی، همانند هر مالیات دیگری، جمع آوری می کند و همین دولت است که باید بر اساس و نظام معینی که طبق اقتضای هر عصری قابل تطبیق و تحول است در خرج آن نظارت داشته باشد، آن وقت باید پرسید که این ذلت و خواری ادعائی در کجاست؟».

«مغرضان و دشمنان حيله گر، همیشه سعی می کنند که از این مالیات یک شکل

۱- بیشتر مبشرین مسیحی و میسیون های مذهبی غربی، عمال استعمار امپریالیسم بین المللی هستند، در این باره کتابی به نام «التبشير والاستعمار» در لبنان چاپ شده که با اتکاء به آمار و اسناد زنده ای، حقیقت مأموریت های میسیون های مذهبی مسیحی در آفریقا و آسیا را کاملاً روشن ساخته اند...

در رساله «دو مذهب» مفصلاً در این باره بحث کرده ایم، رجوع شود.

۲- خلاصه این کتاب تحت عنوان «اسلام و دیگران» اخیراً چاپ شده است.

۳- علاوه بر زکات، از نظر فقه شیعه سالیانه از سود سالانه هر فردی - نه از اصل سرمایه پاک شده - ۲۰ درصد به عنوان «خمس» گرفته می شود. البته مخارج سالانه هر فردی را قبلاً باید استثناء کرد و سپس از مابقی ۲۰ درصد گرفت.

و صورت مسخره آمیزی ترسیم کنند و نشان دهند که: ثروتمندی، احسان می کند و صدقه می دهد و فقیر و بی چیزی آن را می گیرد و تشکر می کند! دستی بالاست و چیزی می دهد و دستی پائین و چیزی می گیرد! و در واقع یک فردی به یک فرد دیگر، کمک مالی می نماید! آن هم به صورت صدقه و احسان!.

«من نمی دانم این شکل مسخره آمیز و مزورانه را از کجا آورده اند!، اگر در روزگاری حکومت، مالیاتی برای آموزش و پرورش وضع کند و آن را فقط برای هدف های تعلیم و تربیت اختصاص دهد، خانه و مدرسه بسازد یا حقوق کارمندان را بپردازد یا برای کتاب و لوازم تحصیلی و غذای شاگردان خرج کند، آیا باز می گویند که این سیستم مالیاتی، گدایی بوده و مخالف شخصیت انسانی است؟!، آیا باز می گویند که چون این پول ها از اموال و دارایی ثروتمندان گرفته شده و به نیازمندان داده می شود، برخلاف شخصیت معلمان و شاگردان است؟!.

«اگر دولت قانونی بگذارد که از هر ثروتی، اعم از کم یا زیاد مالیاتی به نسبت ۲/۵٪ برای اداره امور کشور، بگیرد و پول جمع شده از این راه را به این موضوع لازم و ضروری و مورد نیاز عمومی، اختصاص دهد، باز گفته می شود که چون دولت از دارایی ثروتمندان و غیر ثروتمندان، این بودجه را به دست آورده و برای کشور خرج کرده، پس دولت گدایی کرده و شخصیت و حیثیت افراد وابسته به آن بر باد رفته است!؟».

«زکات اسلامی نیز مالیاتی از این قبیل است، دولت اسلامی آن را

جمع می کند و سپس در راه های لازم و معینی خرج می کند.»

«همه آنها را یکجا جمع می نماید و سپس به تدریج در موارد لازم توزیع و تقسیم می نماید، و هرگز این امر یک احسان فردی و شخصی نیست که از دست کسی پولی خارج سازد و به دست دیگری بسپارد! و اگر امروز می بینیم که گروهی از مردم، زکات اموال خود را، خودشان تقسیم می کنند این نظام و سیستمی نیست که اسلام آن را بینانگذاری کرده و خواستار آن باشد، بلکه این گروه، خود این کار را می کنند و این راه را مستقیماً خودشان می روند و علت آن هم آن است که در مصر یک دولت صالح اسلامی وجود ندارد که این مالیات را از مردم بگیرد و سپس آن را در راه های صحیح و قانونی خود مصرف نماید تا حیف و میل نشود».

«غفلت و نادانی گروهی در مصر - و سراسر جهان اسلام - به جایی رسیده که خیال می کنند زکات یک احسان و صدقه فردی است که باعث خواری و ذلت افراد می شود!...»

«جسارت بر حقائق روشن و ابتدائی، تا آنجا که بدان افتخار کنند، فقط از راه نادانی و گمراهی خوانندگان یا شنوندگان ناشی شده است، و هر دو گروه بحمدالله! در محیط ما فراوان پیدا می شوند! و متأسفانه بیشتر از همه، در محیط هائی که به آنها «محیط فرهنگیان و روشنفکران» می گویند، دیده و شنیده می شود! فرهنگیان و روشنفکرانی که هرگونه انتقاد و بدگوئی درباره اسلام را با خوشحالی گوش می دهند و استقبال می کنند تا ثابت کنند! که واقعاً!، جداً!، کاملاً! فرهنگی! روشنفکر! هستند؟! آیا راستی ما در عصر پستی ها و در قرن زندگی نسل گمراه به سر نمی بریم؟!».

اعتماد به قانون

... اکنون به آخرین وسیله و راهی که اسلام برای تحقق بخشیدن به صلح در اجتماع، می پیماید می رسیم... این همان حقیقت و طبیعت اسلامی و رابطه نفس بشریت با آن، و جوابگوئی های وی بر آن است. و این دارای اثر قاطعی در برقراری صلح اجتماعی و تحقق یافتن همه آن ضمانت ها و تأمین هائی است که در سابق از آن سخن گفتیم.

برای توده بشری قانونی لازم است که روابط آن را منظم سازد و به اوضاع آن رسیدگی کند و همه افراد را به یک وحدت به هم پیوسته و همکار و همگام و صاحب شخصیت و استقلال مبدل سازد، نه آنکه به شکل افراد و گروه های پراکنده و بدون قانون و نظم و انضباط به حال خود واگذار کند!، قانون هم مادامی که اجرا نشود و مورد اطاعت نباشد، نمی تواند وظیفه خود را عملی سازد و هرگز هم مطاع نبوده و مورد اجرا واقع نمی شود، مگر آنکه همه از آن اطمینان داشته باشند و میان خود و قانون، عاطفه و مهر و دوستی ببینند و در آن تحقق یافتن مصالح و منافع و هدف های دور و نزدیک خود را احساس کنند. قیام بر ضد قانون، نوعاً از سه عامل مهم و اساسی ایجاد می شود که بقیه عوامل فرعی ناشی از این سه عامل است:

۱ - احساس اینکه این قانون عادلانه نیست چون به خاطر مصلحت فرد یا افراد یا طبقه ای بر ضد دیگران وضع شده است. و مسلماً همان گروهی که قانون را بر ضد خود احساس کنند و ببینند که قانون برای تخدیر آنان و سوار شدن دیگران بوده و کوچکترین فایده و ثمره ای در قبال کوشش آنان، به آنان نمی دهد و آنان باید در سایه همین قانون کار کنند و دیگران بخورند!

۲ - احساس جدائی و دوری و بیگانگی میان روح قانون و روح افراد توده ای که بر آن حکومت می کند، و این در صورتی است که این قانون احتیاجات فکری و درونی و مصالح مادی وی را تأمین نسازد، و مطابق مقتضیات زندگی و اوضاع داخلی وی رفتار نکند، چون در واقع و حقیقت خود، از روح توده مردم بیگانه است.

۳ - احساس فرد به لزوم قیام علیه قانونی که کس دیگری برای او وضع کرده است، فقط برای نشان دادن شخصیت خود! و البته فرقی نمی کند که این قانون را فرد یا هیئت یا گروهی وضع کرده باشد.

در هر صورت - شامل قیودی باشد و تفوق و برتری جوئی بر این قیود و حدود - در صورتی که وضع قانون از طرف انسانی بر انسان دیگر باشد - شخصیت ذاتی فرد را در ذهن فردی که به طور علنی یا مخفی علیه آن اقدام می کند، محقق می سازد!

هیچ قانونی از قوانین وضعی بشری را نمی توان یافت که لااقل یکی از این اشکال ها را نداشته باشد. به خصوص اشکال اول و سوم که نوعاً در هر قانون زمینی که بشریت شناخته است، جمع شده اند. و اصولاً قانون هائی که در این پارلمان ها و مجالس توسط طبقه پرولتاریا و هیئت حاکمه کارگری! در کشورهای کمونیستی وضع می شود، از این اشکالات خالی نبوده اند...

وضع پارلمان ها و مجالس انتخابی در کشورهای سرمایه داری روشن است و آزادی و اختیار ملت در انتخاب نمایندگان افسانه ای بیش نیست و خود مردم به خوبی به افسانه بودن این آزادی کاملاً

آشنائی دارند.

برای اینکه انتخاب کننده کاملاً احساس می کند که او در اظهار عقیده و اراده حقیقی خود، آزاد نیست، زندگی و لقمه نانی که وی را باید حفظ کند در دست سرمایه دارانی است که آنها را انتخاب می کند!

اگر بر فرض محال بگوئیم که انتخاب کننده کاملاً آزادی دارد، و او کسانی را که بخواهد می تواند برای مجلس انتخاب کند، ولی باید در نظر داشت که همین مجلس و پارلمان به حکم تکوین و تشکیل خود از طبقه معینی، امکان نخواهد داد که عناصر واقعاً ملی در آن زیاد باشند و قهراً کسانی که از روی حقیقت، نه تظاهر، از توده ملت بوده و از میان مردم برخاسته باشند، خیلی کم خواهند بود. بدین ترتیب مجلس، هر قانونی را که وضع کند، خواهی نخواهی به نفع و مصلحت سرمایه ها و سرمایه داران خواهد بود، و هرگز نمی تواند از تحت تأثیر آنان خارج بوده و دور باشد.

در کشورهایی که حکومت طبقه کارگر برقرار است!، طبق نقشه قبلی، باید «طبقه بورژوازی» به طور کلی از بین رفته و نابود شود، البته تصدیق می کنید که تعداد طبقه کارگر هر چقدر هم زیاد باشد، مسلماً گروه دیگری نیز هستند که قانون طبقه کارگر به نفع آنان نیست، و بلکه از روی عمد و اصرار این قانون بر ضد آنان وضع می شود.

اینها همه در کشورهایی است که قانونگذاری به عهده خودشان است و قانون را همانند بعضی! از کشورهای اسلامی از خارج وارد نمی سازند!

اما در این کشورهای به اصطلاح اسلامی که تقلید از دیگران و وارد ساختن قانون - همانند کالاهای دیگر! - یک عمل عادی است، اشکال دوم نیز بر آن دو اشکال دیگر اضافه می شود: جدائی بین روح قانون و روح توده ها!... چون این قانون خارجی، اصولاً با وی بیگانه است و از روح و اوضاع و احتیاجات وی کمک نگرفته است و چیزهای خنده دار و گریه آوری در تطبیق قانون عاریه ای با این محیط ها واقع می شود که اگر این قانونگذاران عاریه گیر! قسمتی از ادراک و احساس واقع، و دوربینی، و بهره ای از تفکر انسانی صحیح داشتند، این چنین

به وارد ساختن قانون از خارج نمی پرداختند.^(۱)

درست در هنگامی که همه قوانین وضعی بشری، در گذشته و امروز نتوانسته اند و نمی توانند از این اشکالات اساسی دور و برکنار باشند، فقط شریعت و قانون است که از همه این اشکالات دور و برکنار است و هیچ نظیر هم ردیفی هم در این باره ندارد.

در شریعت اسلامی، اصولاً میدانی برای احساس فرد یا جماعت به اینکه قانون نسبت به آن عدالت را مراعات نمی کند، نیست برای اینکه اسباب انحراف از عدالت به طور کلی وجود خارجی ندارد، چون قانونگذار برای همه، خدای همه است، پس در مقدم داشتن فرد یا گروهی، برای وی سودی نیست و بدین ترتیب فکر «طبقات» و «جنگ طبقاتی» در اجتماع اسلامی به کلی از بین می رود... از بین می رود به خاطر آنکه در اینجا دیگر قانونی نیست که فقط مصالح طبقه بخصوصی را در نظر بگیرد و او را برخلاف طبقه دیگری، مقدم بشمارد، هر فردی حقوق و وظائفی دارد که هر دو با هم توأم است. و این چنین مجتمع اسلامی، به صورت مجموعه افرادی در می آید که حقوق و وظائف آنان در قانون، به موازات همدیگر ملاحظه شده است.

مجتمع اسلامی، اجتماعی نیست که منافع و مصالح مجموعه ای از طبقات مختلف، با هم تضاد و تصادم داشته باشد و قانون، بعضی را بر بعضی دیگر مقدم شمارد.

بنابراین، اصولاً در اسلام، نظام طبقاتی معنی ندارد. و در نتیجه، جنگ طبقاتی نیز

۱- به کتاب «نائب فی الاریاف» تألیف استاد «توفیق الحکیم» و کتاب «الاسلام و اوضاعنا القانونیه» تألیف استاد «عبدالقادر عوده» رجوع شود. «مؤلف».

مرحوم استاد عبدالقادر عوده را یکی از قضات عالی رتبه «مصر» و از رفقای سید قطب بود می توان یکی از متفکرین و دانشمندان بزرگ اسلامی قرن ما نامید. وی علاوه بر کتاب فوق، کتاب های دیگری نیز از جمله «اسلام بین جهل ابائنه و عجز، التشریع الجنائی فی الاسلام» در دو جلد بزرگ و... تألیف کرده که هر کدام به نوبه خود و در موضوع خود از عالی ترین و بهترین آثار اسلامی است.

عبدالقادر به علت کوشش های اجتماعی خود به همراهی شیخ محمد فرغلی استاد دانشگاه الازهر و گروهی از همفکرانش، چندی پیش در قاهره، اعدام شد... ولی کتاب های وی هنوز مورد استفاده همه طبقات است.

وجود ندارد. البته در صورتی که قوانین اسلامی در میدان حکومت و اقتصاد، کاملاً اجرا شود و اینجاست که دیگر احساس فقدان عدالت قانونی و فکر قیام بر ضد همجو قانونی، اصولاً بهوجود نمی آید. بلکه فقط ممکن است یک سلسله انحرافات در بعضی از افراد بهوجود آید که آن نیز در قبال اکثریت و اجتماع چیز قابل اعتنایی نیست، و در جبر جریان اجتماع، خود به خود از بین می رود. همچنین، دیگر مجالی برای بیگانگی میان روح قانونگذاری و روح افراد و جماعات باقی نمی ماند.

شریعت اسلامی به حکم همبستگی کامل و جامع خود - چنانکه نمونه هائی از آن را در گذشته بیان داشتیم - در هر میدان کوشش انسانی، به خواستهای مشروع بشریت جواب مثبت می دهد.

قانون اسلام به نیاز بدن و احتیاج فکر و خواست روح، در شعائر و شرائع خود به طور یکسان جواب می دهد.

قانون اسلام احتیاجات افراد را در حال «فرد» بودن و نیازمندی آنان را در حالی که جزو «اجتماع» هستند در نظر دارد و مراعات می کند. و در عین حال، حدود و قوانینی نیز برای انحراف های شاد و مضر، وضع می کند تا از وقوع آنها هم جلوگیری کند.

اسلام به همه مردم اختیار و قدرتی می دهد که در حکومتی که انتخاب می کنند، از آن به نفع همه و برای همه استفاده کنند و از کوشش و محصول همه، بهره برداری می نمایند و به وسیله آن، برای سود، همه از هرگونه کوشش غیرقانونی و ضدانسانی و فعالیت غیرمشروع جلوگیری می کند.

در گذشته هم مثال هائی نقل کردیم که در آنها نمونه هائی برای اثبات این وجه تمایز و برتری روشن طبیعت و حقیقت قانون اسلامی می توان پیدا کرد.

در اجتماع اسلامی همچنین علل و عواملی نیست که احساس نیاز فرد به تمرد و قیام - برای تحقق و تجلی شخصیت! و احساس به لزوم قیام علیه برتری جوئی فرد یا گروهی - را تحریک یا تولید کند، مگر آنکه این تمرد و قیام و برتری جوئی خنده دار بر خدا باشد!

اگر فرد واقعاً احساس کند که نیروئی بالاتر از نیرو و قدرت همه افراد بشر، بر

وی قانون می گذارد، همین کافی است که در او حس عزت و سربلندی، بیشتر از حس بندگی باشد و شخصیت وی را به جای آنکه از بین ببرد، بیشتر جلوه گر سازد و این مزیتی است که در هیچ نظام و رژیمی، جز نظام اسلامی، عملی نیست، نظامی که همه را در قبال تشریع و قانون عملاً و حقیقتاً - نه با گفتار و تظاهر - برابر و یکسان می کند.

تنها اسلام است که اطاعت و پیروی از حاکم را مربوط به قیام وی بر اجرای شریعت و قانونی می داند که خود وی آن را وضع نکرده بلکه خدای همه مردم آن را وضع کرده است.

این اطاعت موقوف به همین مسئله است و اگر هیئت حاکمه و توده ملت در مسئله یا قضیه ای اختلاف پیدا کردند، راه حل مسئله محکوم، به خدا و رسول او رجوع کنند:

نساء ۵۹ شما که ایمان دارید، خدا را فرمان ببرید و پیغمبر و کارداران خویش را فرمان برید و چون در چیزی اختلاف کردید. اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر ارجاع کنید.

این آخرین و تنها راهی است که فرد - تا روزی که فطرت وی منحرف نگشته و دست نخورده باشد - برای بروز شخصیت و استقلال خود می تواند بخواهد، اسلام بر این اکثریت توده مردم قانون می گذارد و در محیط آن، امنیت و صلح را محقق و عملی نموده و برقرار می سازد.

صلح جهان

وحدت جهان بشریت:

در پرتو طرز فکر کلی اسلام، درباره هستی و زندگی و انسان، که در ابتدای کتاب، مسائل اساسی آن را اجمالاً شرح دادیم و سپس در سایه طبیعت صلح در اسلام که باز در صدر کتاب سخن آن گذشت.. می توانیم روش اسلام را در تحقق بخشیدن به صلح جهانی، صلح بین ملت ها روشن سازیم.

ما قدم به قدم با گام های اسلام به سوی صلح: از صلح و سلامتی وجدان و درون انسانی، به صلح خانه و خانواده، تا صلح بین مردم و اجتماع، پیش رفتیم، تا اینکه این گام های اساسی، با نظم و ترتیب، ما را به روش اسلام درباره صلح جهان رسانید.

طرز فکر کلی اسلام درباره زندگی ما را هدایت می کند که اسلام سراسر زندگی را یکی می داند: وحدت از نقطه نظر زمان دوره های به هم آمیخته، گام های تدریجی، ضمانت نسل ها و پی در پی بودن تحولات و اطوار... و وحدت از نقطه نظر فطرت به هم آمیختگی انگیزه ها و شوق ها و تمایلات درونی، ماده و روح به هم آمیخته شده که اگر کیفیت تهذیب و تزکیه آن نیکو باشد، قابل تکامل و تعالی بوده و هنگامی که برنامه و رهبری آن غلط و بد باشد، آماده برای تنزل و سقوط است:

شمس ۷-۱۰ سوگند به جان و آنکه جان را پرداخته و بدکاری و پرهیزکار بودنش را به او الهام کرده، هر که جان مصفا کرد، رستگار شد و هر که آن را بیالود زیانکار شد.

مسئله صلح در اسلام که بر پایه این طرز فکر کلی اولی که قبلاً اشاره شد، استوار است، به ما می گوید که اسلام همه بشریت را واحدی می شمارد، و دین را نیز دین واحدی می داند و همه مؤمنین و ایمان آورندگان را هم ملت و امت واحدی معرفی می کند، و اسلام را هم آخرین نقطه و نهائی ترین مرحله تکامل یافته این دین واحد می داند، و روی همین اصل، اسلام ادیان آسمانی گذشته را تصدیق و تأیید نموده و آن را برای اینکه نهائی ترین مرحله آن ادیان است، نگهبانی

می کند.

مأئده ۴۸ ما این کتاب را به حق بر تو نازل کرده ایم که مصدق و نگهبان آن کتاب ها است که پیش از آن بوده است. و بنابراین مسلمانان به حکم این رسالت و وصایت جهانی که به عهده دارند، و این وصایتی که کتاب آنها بر کتب سابقین دارد، در مقابل بشریت به فروعات و تبعات و کارهای انسانی زیادی مکلف هستند. آنها وظیفه دارند این صلح کامل و همه جانبه ای را در سراسر روی زمین تحقق بخشیده و اجرا سازند، صلحی که برنامه و روش آن را در مورد: درون و وجدان، خانه و اجتماع بیان نموده و اساس و مبادی آن را درباره عدالت، مساوات، آزادی و ضمانت های قانونی درباره زندگی و معاش، و بازداشتن ظلم و تجاوز و برطرف ساختن ستم و جور و تحقق بخشیدن به توازن اجتماعی و تعاون و تکافل، و از بین بردن علل و عوامل تفرقه و جدائی، نزاع و جدال بین افراد و بین اجتماعات، و عملی ساختن «سَد ذرائع»^(۱) که فقدان آن به قیام طبقات و تمیز و مبارزه آنها دعوت می کند... شناختیم. و همه آنچه را در فصول گذشته این کتاب درباره آنها بحث کردیم.

ملت وسط

این ملت، ملت و امت میانه ای است که در سراسر مسائل زندگی، حد وسط و اعتدال را چنانکه حدود و اصول مبادی این دین ترسیم می کند، و ما گوشه ای از آن را درباره «صلح» گفتیم، در مقابل افراط و تفریط پیش گرفته است. پس به عهده این ملت است که برای حل این مشکل به پا خیزد و سستی نورزد، برای اینکه نصب و بهره مقدر آنها در زندگی، از طرف خالق زندگی، چنین بوده است.

بقره ۱۴۳ بدین سان شما را جماعتی معتدل کردیم که بر مردم گواه باشید و این پیامبر شما گواه باشد.

آل عمران ۱۱۰ بهترین دسته ای که بر این مردم نمودار شده اند، شما

۱- مراد از «سَد ذرائع» آن است که وسیله کار محرم، حرام و وسیله کار واجب، واجب است و در فصول قبلی کتاب شرح داده شده است.

بوده اید، به نیکی وامی دارید از بدی باز می دارید و به خدا ایمان دارید.

جهاد در راه خدا

پیکار برای چیست؟ با همه این، اسلام سخت گیری نکرده و مسلمانان را موظف و ملزم نساخته که به خاطر اینکه این دین نهائی ترین و کامل ترین و جامع ترین مرحله از مراحل دین واحد خداوند در روی زمین است، مردم دیگر را به زور و اکراه و اجبار به پیروی دین خدا بخوانند:

بقره ۲۵۶ هیچ گونه اکراه و اجباری در دین نیست، راه هدایت از ضلالت و گمراهی مشخص و متمایز گشته است.

بلکه اسلام، مسلمانان را نخست مکلف ساخته که از مردم باایمان پشتیبانی کنند تا در دین خود به ضلالت و گمراهی نیافتند و جلو زورگوئی و تجاوز بر آنان را با زور بگیرند، زیرا «دعوت حسنی» و نرمش و تبلیغ زبانی و حسن اخلاق در این قبیل موارد فایده ای نمی بخشد و جای آن اینجا نیست!

بعد از این اسلام آنان را موظف می نماید که برای تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی بزرگ در سراسر روی زمین، به پا خیزند تا بشریت در تمام مراحل زندگی، از آنان عدالت به نحو کاملی بهره برده و استفاده کند، خواه در قسمت مخصوص به افراد در اجتماعی باشد یا به جماعتی در میان یک ملتی، و یا به ملت هائی که در روی زمین زندگی کرده و بشریت بزرگ را تشکیل می دهند. این وظیفه و تکلیف، از مسلمانان می خواهد که با ظلم و ستم در هر کجا که باشد مبارزه کنند. ولو اینکه ظلم فرد نسبت به خود باشد یا ستم جماعت و اجتماعی بر خود، یا ظلم و تجاوز حکومتی بر ملت خود.

پس در هر کجای روی زمین ظلم و ستمی باشد، مردم مسلمان از نظر تکلیف دینی وظیفه دارند که با تمام قوا بر ضد آن به مبارزه برخاسته و اسباب و علل آن را از بین ببرند... البته اینها همه نه برای آن است که کره زمین را مالک شوند، جهان گشائی کنند و بر اوضاع عمومی مسلط گردند و مردم را برده و بنده خود سازند، بلکه فقط و فقط برای تحقق بخشیدن کلمه حق در سراسر روی زمین، بدون هر غرض و سود شخصی است، و این همان چیزی است که اسلام آن را «جهاد در راه خدا» می نامد.

پس جهاد در را خدا، یعنی جهاد برای تحقق کلمه والای خدا و اعتلای نام حق است، نه اجبار مردم برای قبول اسلام، بلکه ایجاد شرایط و امکاناتی است که همه بتوانند خود را از ظلم و ستم، ذلت و بدبختی نجات دهند و آزادی و استقلال را بدون آنکه نیروهای متجاوز و گمراهی دخالت کنند به دست آورند تا از عدالت اجتماعی مطلق و همه جانبه ای که خداوند برای آنها می خواهد بهره برداری کنند.

نساء ۷۶ کسانی که ایمان دارند در راه خدا پیکار می کنند و کسانی که کافر شده اند در راه طغیانگر پیکار می کنند.

و از همین جاست که جهاد و پیکار در راه خدا از پیکار در راه خواستهای نفسانی و هوس ها جدا می شود.

مبادی یک انقلاب

مبادی و اصول اساسی اسلام متضمن یک انقلاب حقیقی کاملی است و از بزرگترین انقلاب هائی که بشریت از بدو پیدایش تا به امروز شناخته دیده است شمرده می شود... انقلابی بر ضد ظلم و ستم، به هر شکل و صورتی که باشد، در هر کجا و هر میدانی که باشد، و انقلابی بر ضد رژیم ها و حکومت ها و اوضاعی که مرکز اتکاء و پایگاه این ظلم بوده و آن را به حساب فرد یا جماعتی در شکل حاکم یا استثمارگری نگهداری می کند، و یا به خاطر طبقه ای بر ضد طبقه دیگری در شکل اقطاعی ها و سرمایه دارها و یا برای دولتی علیه دولتی دیگر، به صورت اشغالگران پشتیبانی می نماید.

البته در این صورت چاره ای جز این نیست که افراد و طبقات و دولت ها با آن به مبارزه و مقابله برخیزند. و در این میان راهی جز این نبود که اسلام در تحت عنوان این مبارزه و مقاومت به انقلاب کامل و همه جانبه خود ادامه داده و پیش رود و هیچ راه دیگری هم جز این نبود که برای پیروزی این انقلاب جهانی و برتری نام خداوند در سراسر روی زمین، و نجات و آزادی افراد و اجتماعات بشریت از جور و ظلم افراد و حکومت ها و رژیم ها و اوضاع، جهاد را برای مسلمین یک واجب دینی بداند، تا بدینوسیله صلح جهانی بزرگ بر پایه های اصیل آن، فقط در اوضاع بین المللی بلکه در داخل همین کشورها، دولت ها و

ملت ها نیز استوار گردد.

بنابراین اسلام بر وقوع و پیدایش ظلم و ستم در داخل کشوری از کشورها راضی نشده و در قبال آن ساکت نمی نشیند و به هر قیمتی که تمام شود، می خواهد امنیت و آرامش و عدالت را برای مردم آن به دست آورد.

طرز فکر جهانی

داشتن جهان بینی جهانی، مسئله ای است که با روح اسلام عجین شده و روی این اصل، هدف اسلام این نیست که صلح و امنیت دروغین را بین دو دولت (مثلاً) بهوجود آورد و سپس آن دولت را به حال خود بگذارد تا به ملت خود ظلم و ستم کند و آن را از عدالت قضائی و اجتماعی محروم سازد.

هر گروه و ملتی که دولت ظالم و ستمگری بر آن حکومت می کند، به هر دین و به هر شکلی و رنگی که باشند بالاخره افرادی از جامعه بشریت هستند و مردم مسلمان وظیفه دارند که ظلم و ستم را از آنها دور ساخته و برای آنها عدالت اجتماعی و اقتصادی کسب کنند.

و از اینجا است که کیفیت جهاد و پیکار اسلامی روشن می شود که تنها برای تحقق یافتن مسئله انقلاب جهانی برای نجات بشریت است، نه برای حکومت و سلطنت و غنیمت های جنگی... و در سایه همین انقلاب است که صلح واقعی را با تمام انواع و اقسام آن: تحقق بخشد: آرامش وجدان و درون، آرامش خانه و خانواده، صلح بین مردم و اجتماع، و در مرحله نهائی: صلح جهانی برای انسان ها. آری صلح انسانی در سایه عدالت اجتماعی همه جانبه ای که انسان بدان می رسد و این چنانکه قرآن می فرماید، فقط به خاطر آن است که آنان انسانند و این هم از حقوق انسانیت است.

نساء ۱۳۵ ای کسانی که ایمان دارید، به انصاف و عدل رفتار کنید و برای خدا گواهی دهید، اگر چه به ضرر خودتان یا پدر و مادر و خویشان توانگر و فقیر باشد... پیرو هوی و هوس مشوید که از عدالت باز مانید.

مأئده ۸ شما ایمان دارید، برای خدا قیام کنید و به انصاف گواهی دهید، دشمنی قومی و ادارتان نکند که عدالت نکنید، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است.

این برنامه ها و اصول، طبیعت و روش صلح جهانی در اسلام را کاملاً تصویر و روشن می کند، پس در اسلام، صلح به معنی تنگ و کوچک آن که اجتناب از جهاد و جنگ باشد - به هر قیمتی که تمام شود و به هر نحوی که اجرای این صلح عملی گردد - معنی ندارد... این همان صلح پست و بی ارزشی است که به حساب بشریت و به خاطر مبادی عالی انسانیت - آن طور که خدا برای بشر خواسته است - نباشد و خداوند از این صلح، مسلمانان را بر حذر می دارد:

محمد ۳۵ سست مشوید و کافران را به صلح مخوانید که شما برترید و خدا با شماست، برتر و بالاترید از آن جهت که شما عالی ترین طرز فکر و جهان بینی را برای زندگی دارید، طرز فکری که چون از جانب خدا است و اگر مردم بدان روی آورند، حتماً پیروز خواهند شد.

محمد ۷ اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری خواهد کرد و قدم های شما را خواهد نگه داشت.

حج ۴۰-۴۱ خدا کسانی را که یاری او کنند، یاری می کند، که وی توانا و نیرومند است همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم، نماز به پا کنند و زکات دهند و به معروف وادارند و از منکر بازدارند و سرانجام همه کارها با خدا است.

پس بنابراین، اسلام همیشه در یک نبرد و جهاد آشتی ناپذیر برای پیروزی حق و خداپرستی در سراسر روی زمین است و در واقع برای تحقق دادن و ایجاد یک سیستم و رژیم صالحی است که پایه ها و مبادی عالی آن، در میان فرد و اجتماع و همه بشریت استوار گردد. اسلام وظیفه دارد که با هیچ نیروی ستمکاری در روی زمین، سازش نکند خواه این قدرت در یک «فرد» متمرکز گردد و به صورت دیکتاتوری جلوه کند که بر همه افراد و جماعات حکومت می کند و زور می گوید، یا به صورت طبقه ای ظاهر گردد که طبقات دیگر را استثمار می کند، یا در قیافه دولتی جلوه گر باشد که ملت ها و دولت ها را برده و

مستعمره خود ساخته باشد.

همه اینها از نظر اسلام، شکل واحدی دارند، شکلی که با مبادی اساسی اسلام تضاد بارز دارد و این وظیفه حتمی اسلام است که تا آنجا که می تواند بر ضد آن مبارزه کند و هرگز با آن سازش نکند، مگر برای جمع قوا، برای ادامه مبارزه، و روی این حساب، اسلام هرگز نمی تواند همچو قدرتی را یاری کند و به آن مساعدت نماید یا به نحوی از انحاء در صف آن قرار گیرد، بلکه بایستی درست در نقطه مقابل آن قرار گیرد و با تمام قوا علیه آن بجنگد:

«از گناه و دشمنی یاری نکنید».

نیروی اسلام یک نیروی آزادی بخش است که برای خاطر دفع اصول بردگی و ستمگری و استثمارگری، از روی کره زمین، به پیش می رود و در این راه هیچ گاه نظری به ملیت نژاد، رنگ، زبان و دین افراد ندارد و مردم همه در نظر او مساوی هستند، زیرا همه انسانند.

اما طرز فکر اختلاف نژادی و ناسیونالیستی به آن معنای تنگی که اروپا آن را اداره می کند و متأسفانه در همان حدود مسخره آمیز سخیف و تنگی که دارد به ما هم منتقل شده است!، اسلام به علت طرز فکری که نسبت به وحدت و یگانگی جامعه بشریت دارد، به هیچوجه آن را به رسمیت نمی شناسد و بلکه شدیداً علیه آن می جنگد.

هر جا که پای بیدادگری به میان آید، خواه آن ظلم نسبت به مسلمین باشد یا اهل ذمه (یعنی کسانی که زمام امر خود را به دست اسلام سپرده اند تا از آنها حمایت نماید) و یا غیر اینها از کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی هم ندارند در هر صورت اسلام می شتابد و تلاش می کند تا آن ظلم را به هر نحوی که هست دفع نماید.

در هر جا که اسلام با شخص ظالم، یا طبقه ستمکار و یا دولت بیدادگری روبه رو شد، به این عنوان با آنها مبارزه می کند که آنها نسبت به انسان تعدی و ظلم می کنند نه چون آنها سیاه یا زرد، یا سفید و یا مسیحی و یا یهودی و یا مشرکند!! و به هر مقداری که ستمکاران از برقراری و تحقق کلمه خدا در زمین و

صلح حقیقی در میان فرزندان آدم جلوگیری به عمل آورند، به همان نسبت اسلام با آنها نبرد می کند و به هر مقداری که آنها نام خدا و صلح عمومی را تعطیل کنند و مرتکب فساد و ضلالت و ستمگری شوند، به همان نسبت اسلام با آنها مبارزه می کند. ولی هنگامی که این نیروهای ستمکار و طاغی تسلیم شدند و یا هدایت گردیدند، در این صورت افراد، مادامی که نسبت به خدا ایمان داشته باشند، آزادند، می توانند هرگونه عقیده و مرامی برای خود اتخاذ نمایند.

از همین جا اختلاف موقعیت کفار و مشرکین، و اهل کتاب، از نظر اسلام سرچشمه می گیرد، زیرا کفار و مشرکین منکر اساس عقیده توحیدند و در نتیجه منکر تمام قواعد اخلاقی و ادبی که متضمن قواعد عدالت الهی است، می باشند روی همین جهت است که وجود کفار به منزله جنگ با نام خدا که اسلام آن را تحقق می بخشد، به شمار می رود.

با این حال اسلام با آنها نمی جنگد، جز اینکه از تبلیغ آن جلوگیری کنند و با طرز فکرش مبارزه نمایند و مسلمانان را اذیت و آزار نمایند بلکه اسلام از برقراری روابط مبنی بر عدالت و نیکوکاری، میان آنها و مسلمین، جلوگیری نمی کند مادامی که با مسلمانان و اسلام مبارزه نمایند.

ممتحنه ۹-۸ «خدا از نیکوئی کردن و انصاف ورزیدن با آن کسان که در کار دین با شما جنگ نکرده و از دیارتان بیرونتان نکرده اند، منع‌تان نمی کند که خدا انصاف گران را دوست دارد. خدا فقط از برقراری دوستی با آن کسان که در کار دین با شما جنگ کرده، و از دیارتان بیرونتان کرده و در کار بیرون کردنتان معاونت نموده اند، منع‌تان می کند و هر که با اینها دوستی کند آنها خودشان ستمگراند».

وضع اهل کتاب

اما اهل کتاب... آنها یا دارای دولت های مستقلی هستند و یا اینکه گروه، گروه در میان مسلمین زندگی می کنند... اگر دارای دولت مستقلی باشند: یا میان آنها و مسلمین پیمان ها و معاهداتی بسته شده، یا بسته نشده است، اگر میان آنها معاهدات و موثیقی برقرار شده باشد در این صورت لازم است بر طبق پیمان ها عمل شود و به طوری که در آینده توضیح خواهیم داد به هیچوجه جائز نیست

آن پیمان ها نقض شود. اگر میان آنها و مسلمین معاهدات و پیمان هائی نباشد، در این صورت سرنوشت آنان همان است که در نصوص سابق گفته شد: اگر چنانچه اذیت و آزار خود را از مسلمین باز داشتند و از نشر دین جلوگیری به عمل نیاوردند، از نیکی و عدالت اسلام و مسلمین بهره مند خواهند شد، وگرنه اسلام آنان را میان سه چیز مخیر می سازد: یا «اسلام» بیاورند، یا «جزیه» بدهند و یا «جنگ» کنند.

اما رمز اینکه اسلام آنها را میان این سه چیز مخیر کرده لازم است ذیلاً تذکر داده شود:

«اسلام»، برای اینکه آخرین رسالت جاوید و بهترین برنامه تربیتی برای جمیع افراد بشر است و تنها ناموس خلل ناپذیری است که عدالت مطلقه را در سرتاسر عالم گسترش می دهد.

اما «جزیه»، برای این جهت که آن، دلیل آتش بس و برقرای آزادی تبلیغ در راه دین و از بین رفتن قوای مادی که مردم را از پذیرش اسلام جلوگیری می نموده، به شمار می رود.

اما «جنگ»، برای اینکه آن تنها راهی است که در این صورت می توان از آن علیه کسانی که با نام خدا مبارزه می کنند و مردم را از بهره مندی از آن همه نورانیت و عدالت و صلح عمومی در کلمه خدا موجود است، عنودانه محروم می سازند، استفاده نمود.

و آن عده از افرادی که در میان مسلمین زندگی می کنند آنها همان اهل ذمه هستند که اسلام آنها را محترم شمرده و متعهد شده که از آنها حمایت کند و مراعات حال آنان را بنماید آن حقوقی که به سود یا ضرر ما است به تصریح اسلام، برای آنها نیز ثابت است.

اما آنچه که از آنها به عنوان جزیه گرفته می شود، به منزله زکاتی است که از مسلمین گرفته می شود و این جزیه در حقیقت سهمی است که اسلام در مقابل حمایتی که از آنان، مانند افراد مسلمین می کند، به عنوان هزینه اداره مملکت می گیرد و در برقراری عدالت مطلقه در حق آنان بدون هیچ گونه امتیازی کوتاهی نمی کند و در حال مرض و ناتوانی و پیری آنچه را که وظیفه یک دولت

نسبت به ملت خودش است از تأمین زندگی و رفع نیازمندی نسبت به آنان، انجام می دهد.

نظر به اینکه زکات از امور عبادی مخصوص اسلامی است از این جهت اسلام نخواست که اهل ذمه را مجبور به اداء زکات نماید و آزادی عقیده که اسلام به افراد بخشیده، مانع آن است که آنها را مجبور به انجام عبادت مخصوص اسلامی نماید از این جهت مالیاتی از آنها به عنوان «جزیه» نه به عنوان «زکات» می گیرد تا مراعات این قانون عمومی اسلامی را که می فرماید: «لا اکراه فی الدین - اجباری در دین نیست» کرده باشد.

هنگامی که آنها روی رضا و اختیار خود بخواهند مانند مسلمین مالیات زکات را عوض جزیه بپردازند، حق دارند و می توانند، همچنان که قبیله «بنی تغلب» در زمان عمر به جای جزیه زکات دادند.^(۱)

بنابراین در محیطی که اسلام حکومت کند، به هیچوجه نسبت به اقلیت های مذهبی خواه مسیحی، خواه غیرمسیحی، ستم نخواهد شد و این تهمت بسیار شگفت آور و ناجوانمردانه ای است که برخی از ایادی ناپاک و احمق این اقلیت ها که دلهایشان مملو از عداوت و کینه اسلام است، به این دین روا داشته و اسلام را اینطور معرفی می کنند که نسبت به اقلیت ها سر ستیز و دشمنی دارد و همواره نسبت به آنها ایجاد ترس و هراس می نماید! و تأسف آورتر این است که بعضی از افرادی که تنها از اسلام نام آن را دارند و معمولاً جوان های سودطلبی هستند، که مراکز تبلیغات سوء برای خاطر منافع پست و مادی و یا شهرت طلبی، الهام می گیرند، این گونه تهمت های ناجوانمردانه را به اسلام روا می دارند و برای اینکه پیش مبشرین صلیبی و بعضی از مستشرقین برای خود مقامی به دست آورند و در مقابل این خدمتی که برای صلیبی های خارجی انجام می دهند، منافی تحصیل نمایند، مرتکب چنین گناه غیرقابل بخششی می شوند، ولی یک فرد مسلمان و شریف هیچ گاه مرتکب چنین کار پستی نخواهد شد.

۱- کتاب «الدعوة الی الاسلام» تألیف «سرت. و. ارنولد» ترجمه به عربی از حسن ابراهیم حسن و همکارانش. ص ۴۹.

این عده در اثر حسن خدمتی که برای اربابان خود انجام می دهند! مقام ارجمندی در میان مسیحیان پیدا می کنند! ولی مایه خوشبختی است که این عده افراد کم اند و علت آن هم این است که کم اتفاق می افتد شخصی تا این اندازه فطرت انسانیت خود را نادیده بگیرد، حتی در روزگار انحطاط و پراکندگی! این عده افراد پست، در میان طوائف مختلف فعلی ما کم پیدا می شوند.

روح بزرگواری انسان

در روح و واقعیت اسلام، بزرگواری و گذشت انسانی در نظر گرفته شده که هیچ آدم باانصافی نمی تواند منکر آن شده و یا در آن شک و تردید روا دارد و آن بزرگواری و گذشتی است که به تمام افراد بشر، تنها به خاطر اینکه انسانند، بدون در نظر گرفتن ملیت و یا پیروی دین خاص، داده شده است.

هنگامی که اسلام وظیفه خود را در موضوع هدایت بشر، انجام داده و در راه دفع ظلم و فساد، به تکلیف خود عمل نمود، دیگر جای آن باقی نمی ماند که اسلام نسبت به افراد و یا اقوامی، روش دیکتاتوری و زورگوئی را پیش گرفته و عملی سازد و نسبت به دین و یا نژادی ابراز حقد و حسد نماید.

و این همان روحی است که به اسلام اجازه می دهد که صلح عمومی را در روی زمین برقرار سازد، و تمام ملت ها و نژادها و دین ها را با هم بپیوندد و روح بزرگواری، محبت و رحم را در میان افراد بشر اشاعه دهد، و فضای زندگی را از سموم خطرناک حسد فردی، خورد کردن و اجحافات طبقاتی، گفتارها و مبارزات مادی و تعصبات بی جای دینی، پاک سازد، همچنان که به او اجازه می دهد که از جنگ ها و کشتارهایی که روی این عوامل و اسباب بر پا می گردد و همچنین جنگ هایی که تنها برای علاقه به پیروزی و کشورگشائی به منظور استعمار و بزرگی کاذب، بهوجود می آید، خودداری کند.

در قوانین و مبادی عمومی اسلام، چیزهایی که این روح بزرگواری خالص آدمی را مجسم سازد، وجود دارد:

حجرات ۱۳ ای مردم ما شما را از مرد و زن بیافریدیم و جماعت ها و قبیله هایتان کردیم تا همدیگر را بشناسید. گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است.

عنکبوت ۴۹ با اهل کتاب جز به طریق نیکو مجادله نکنید، مگر کسانی از ایشان که ستم کرده اند، گوئید: به کتاب خویش و کتاب شما ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما مطیع اوئیم.

جاثیه ۱۴ به کسانی که ایمان دارند بگو: کسانی را که از روزهای خدا بیم ندارند، ببخشند تا خدا گروهی را در قبال اعمالی که می کرده اند سزا دهد. جابرین عبدالله می گوید: «جنازه ای از کنار ما گذشت، پیغمبر برخاست ما نیز برخاستیم و عرض کردیم: یارسول الله این جنازه یک نفر یهودی است، آن حضرت فرمود آیا جنازه انسان نیست؟ هرگاه جنازه ای دیدید برای احترام برخیزید».^(۱)

اغلب جانشینان پیغمبر و مسلمانان، طبق همین روح بزرگواری خالص اسلامی، قدم برداشتند، و جز در موارد مخصوصی - به طور اتفاق زودگذر، از راه تعصب در غیر وظائف دینی و در غیر دفع ظلم و فساد - ارتکاب ضد این گونه اعمال، دیده نشده است و آن هم از دست کسانی که نمونه اسلام واقعی و حقیقی نبودند و از مبادی عالی اسلام و روح انسان دوستی آن خبر نداشته اند.

عمر، پیر مرد پریشان حالی را دید که دم درب ها، به گدائی مشغول است از او احوال گرفت، معلوم شد که او یهودی است. عمر به او گفت: چه چیز تو را به این کار وادار کرده است؟ گفت: «جزیه دادن، نیازمندی و پیری» عمر دست او را گرفت و به منزل خود برد به مقداری که نیازمندی فوری او را دفع کند، به او بخشید آنگاه او را پیش خازن بیت المال فرستاد و به او دستور داد: «مراعات حال این مرد و امثال او را بنما، قسم به خدا اگر در حال جوانی از آنها سود ببریم و در هنگام پیری آنها را رها کنیم، انصاف نکرده ایم:

صدقات مال فقراء و درماندگان است و این مرد نیز از درماندگان اهل کتاب است».

هنگامی که عمر به «دمشق» مسافرت کرد، از میان مردمی از نصارا گذشت که در حال بدبختی زندگی می کردند، لذا دستور داد به آنها صدقه و قوت روزانه را به طور دائم بدهند. همین روح بزرگواری اسلام، باعث گردید که در مدت کوتاهی

مردم را به طرف خود جذب نماید و برای او آسان گردید که با این سرعت عجیب خارق العاده در روی زمین پیشرفت کند. در آن وقت مردم از نبردها و کشمکش های دینی و مادی که بر همه حکومت می کرده، خسته شده و به طرف اسلام رو آوردند و آنها در آن وقت منتظر چنین بزرگواری، عدالت و مساوات بودند.

شاهد از دیگران

در کتاب: «الدعوة الى الاسلام» تألیف «سرت. و. ارنولد» ترجمه حسن ابراهیم حسن و همکارانش از ص ۵۳ به بعد اینطور آمده است: «میخائیل بزرگ Michael The Eider توانست که از طریق انطاکیه یعقوبی آنچه را که در نیمه دوم قرن دوازده نوشته است، یعنی برادران دینی وی نوشته اند، تحسین کند و دست خدا را در فتوحات اعراب ببیند، حتی پس از آنکه کلیساهای شرقی، حکومت اسلامی را پنج قرن به دردرس انداختند!...

وی پس از بررسی و تقبیح فشارها و تضییقات «هرقل» می نویسد: «و این تنها علتی است در اینکه خدای انتقام! که متفرد در قوه و جبروت است و دولت ها و قدرت ها را به هر کس که بخواهد می دهد، افراد وضع و به ظاهر پست را بالا می برد هنگامی که کارهای زشت اشرار و ستمگران رومی را دید که در پناه نیرو، کلیساهای ما را غارت می کردند و منافع شهرهای ما را به طور کلی می بردند و بدون هیچ گونه ترحم و شفقتی بر ما شکنجه و عذاب روا می داشتند، همان خدای قاهر، فرزندان اسماعیل را از بلاد جنوب برای خلاصی ما از چنگال رومی ها، فرستاد.

و در حقیقت ما خسارات زیادی به وسیله جدا شدن کلیساهای کاتولیکی از ما، تحمل کردیم و آنها به مردم «خلقیدونیه» داده شد. ولی وقتی که شهرها تسلیم عرب ها گردید، هر کدام از کلیساها را در حوزه فعالیت خود مخصوص به طائفه ای نمودند (در این وقت کلیسای بزرگ «حمص» و کلیسای «حران» را از ما گرفته بودند).

«و در عین حال خلاصی از قساوت کاری های روم و اذیت ها و کینه ها و زورگوئی های آنان و به دست آوردن امنیت و صلح برای ما کار آسانی نبود.

هنگامی که لشکر اسلام به وادی اردن رسید و لشکر «ابو عبیده» مانند اسبان سرمست وارد شدند، مسیحیان اردن نامه ای برای آنان به این مضمون نوشتند: «ای مسلمانان شما پیش ما، از رومیان محبوب ترید، گرچه آنان هم کیش مايند ولی شما نسبت به ما باوفا تر، رئوف تر، عادل تر و نیکو رفتار ترید ولی آنها هم بر ما هم به منازل ما پیروزی یافتند و مالک الرقاب ما شدند» مردم «حمص» دروازه های شهر خود را به روی لشکر «هرقل» بستند ولی نسبت به مسلمین پیام فرستادند که حکومت و عدالت آنان، از ظلم و اجحاف رومیان برایشان محبوب تر است.

«در شهرهای «شام» نیز هنگامی که جنگ در میان سال های ۶۳۳-۶۳۹ میلادی درگرفت و عرب به طور تدریج ارتش روم را از این ولایت بیرون کردند همین احساس وجود داشت.

«وقتی که اهل «دمشق» در سال ۶۳۷ میلادی پیمان صلح با عرب ها بستند و بدینوسیله از قتل و غارت، امنیت یافتند، سایر شهرهای شام نیز راه آنان را پیموده و از برقراری پیمان صلح سستی نکردند، لذا «حمص» و «منیج» HieroPolis و بعضی شهرهای دیگر به مقتضای همان پیمان هائی که اهل دمشق با عرب ها بسته و تابع آنها شده بودند، پیمان هائی برقرار ساختند.

بیت المقدس با چنین شرائطی تسلیم شد. از اینکه مبدا امپراطور روم آنها را مجبور به پیروی از مذهب خویش سازد، با مسلمین پیمان بستند که آزادی دینی داشته باشند و این پیمان برای آنان از ارتباط با دولت روم و هر حکومت مسیحی دیگر، محبوب تر بوده است. و بالاخره آن ترس ها و وحشت هائی که لشگرهای فاتح در آن بلاد، ایجاد کرده بودند محیط را برای سازش با نیروهای عرب آماده ساخت و با طیب خاطر با لشگر اسلام می ساختند.

«اما ولایت های دولت روم... مسلمانان به آسانی بر آنها مسلط می شدند و این به خاطر آن بود که آنها از یک نوع بزرگواری و گذشت بهره مند می شدند که در طول قرن های متمادی به علت شیوع آراء «یعقوبی» و «نسطوری» بین آنان، رنگ آن را ندیده بودند، اسلام بر آنان اجازه می داد که شعائر دینی خود را بدون مزاحمت احدی، انجام دهند، و فقط بعضی از قیودی را که برای جلوگیری از تصادم خونین پیروان ادیان لازم بوده، و برای منع تحریک تعصب دینی

ضروری به نظر می‌رسید - آن هم به خاطر آنکه احساسات اسلامی جریحه دار نشود - وضع کرد!

«البته ممکن است که ما مقدار این گذشت و بزرگواری را که با مراجعه به تاریخ قرن هفتم جلب توجه می‌کند از پیمان‌ها و عهد نامه‌هایی که عرب با مردم این شهرهایی که بر آن مسلط شدند بستند به دست آوریم و سپس ببینیم که چگونه جان و مال و دارائی آنان و آزادی انجام فرائض دینی، فقط در قبال اطاعت و پرداخت جزیه، برای آنان تحقق یافته بود... و پس از مراجعه به همه این دلایل، قضاوت کنیم.

«البته آسان نیست که ما بتوانیم متن مفصل و دقیق این پیمان‌ها را که ممکن است با زیاداتی توأم باشد، به دست آوریم، ولی اعم از آنکه این پیمان‌های مفصل کاملاً صحیح باشد یا نباشد بایستی اعتراف کرد که آنها دارای اهمیت فراوانی می‌باشند. چون شامل قسمتی از بحث‌های تاریخی هستند، برای اینکه اینها را تاریخ‌نویسان مسلمان در قرن دوم هجری، یادداشت کرده‌اند و بی‌مناسبت نیست که ما در اینجا شروطی را که می‌گویند عمر بن خطاب آنها را موقع تسلیم بیت المقدس وضع کرده، بیاوریم:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این امان نامه ای است که بنده خدا، امیرالمؤمنین! به مردم «ایلیا» اعطا می‌کند به آنان در جان و مال کنیسه و صلیب و مریض و بی‌گناه و سایر افرادش امان می‌دهد. کلیسای آنان مسکن نمی‌شود و تخریب هم نمی‌گردد و از آنها چیزی کاسته نشده و به صلیب و چیزی از اموال آنان تعریض نمی‌شود. کسی از آنان در دین خود اکراه نمی‌شود و کسی از آنان به زیان و ضرر نمی‌رسد»..

«و خراج و مالیات آنان: ۵ دینار از طبقه غنی و ۴ دینار از طبقه متوسط و ۲ دینار از طبقه پایین، می‌شود. و می‌گوید: عمر اماکن مقدسه را به همراهی «بطریک» دیدن کرد و هنگامی که از کلیسا بازدید می‌کردند، وقت نماز که رسید، بطریک از عمر خواست که همانجا نماز بخواند! ولی او پس از مختصر تأملی، معذرت خواست و گفت: اگر من چنین کاری انجام دهم بعدها پیروان من اینجا را به محل عبادت مسلمانان تبدیل خواهند کرد!!!...»

وی همچنین دستور داد که به نصارای جذامی صدقاتی داده شود و مایحتاج

ضروری آنان تأمین گردد...».

کاروان واحد انسانی

در سایه این گذشت و بزرگواری، و این عدالت اجتماعی بود که اسلام در گذشته توانست - و در آینده نیز خواهد توانست - صلح جهانی را در روی زمین برقرار سازد، برای اینکه اسلام به مردم امکاناتی می دهد که هیچ عقیده و سیستم دیگری چنین امکانات را نمی دهد و همه آنان را در کاروان واحد انسانی به راه می اندازد که همه در سایه آن احساس آرامش و صلح می کنند.

آقای «گب» در کتاب «**حیشما یکون الاسلام**» می گوید: «هنوز اسلام، می تواند که برای انسانیت خدمت بزرگ و نفعی بکند. هیچ مکتب و گروهی اکنون نیست که بتواند، نژادهای مختلف را در یک جبهه ای که اساس آن مساوات باشد، جمع کند و در این گروه کاملاً پیروز شود.

جامعه اسلامی بزرگ، در **آفریقا و هند و اندونزی**، بلکه همین جامعه کوچک! در **چین** و همین جامعه کوچک تر در **ژاپن**، همه اینها نشان می دهد که اسلام هنوز قدرت کامل دارد که در همه این گروه هایی که نژادها و طبقات آنها با همدیگر اختلاف دارند، نفوذ کند و آنها را مطیع خود سازد.

اگر ما اختلاف بزرگ شرق و غرب را مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم می بینیم که برای رفع قاطع تمام اختلافات بایستی به اسلام پناه برد.

من در اینجا از گفتار دو نفر اروپائی مسیحی شاهد می آورم چون شهادت اینها بر گذشت و بزرگواری کامل و عدالت همه جانبه ای اسلام چه در گذشته و چه امروز، در رفتار با مخالفین فکری خود، شهادتی است که بالاتر از شبهه و تهمت است و نمی توان گفت که آنها از راه احساسات و تعصب دینی برای اسلام گفته شده و یا از راه مبالغه بوده است!

گذشت و فداکاری و بزرگواری انسانی، عامل مهمی در برقراری صلح است که همه تمدن هایی که فعلاً بر جهان سایه افکنده اند، فاقد آن هستند این جهانی که تعصبات دینی و اختلافات نژادی و مناقشات فکری و مذهبی آن را ویران

ساخته و در سراشیبی سقوط قرار داده است...

تعصباتی که روح گذشت انسانی و روح عدالت واقعی را از بین می برد. تعصباتی که آزادند! و در سایه آن کینه ها و حسدها و مطامع اقتصادی و غیراقتصادی، به حرکت در می آیند و زندگی بشری را در جهنمی از جنگ قرار می دهند و گرسنگی ها و بدبختی ها را در میان آن عمومی می سازند و ملت ها نسبت به همدیگر، در ترس و اضطراب دائمی می مانند و این امر بر اعصاب آنان سنگینی می آورد و باعث می شود که به فشار خون! و بحران های روحی و عصبی مبتلا شوند و در دل و جان خود، آرامش نیابند و در محیطی پُر از ترس و ناراحتی و کینه و تاریکی به سر برند.

با همه اینها این تمدن های فاسد کننده، طرفداران و هواداران عجیبی هم پیدا می کنند! در صورتی که این تمدن ها، برای بشریت جز بدبختی و جنگ و بلای بیشتر، ارمغان دیگری نیاورده است. برای چه؟ برای اینکه این تمدن توانسته آهن و آتش و برق و بخار را مسخر خود سازد و توانسته بمب اتمی و بمب هیدروژنی بسازد ولی ذره واحدی از ذره های محبت و گذشت و بزرگواری و نیروهای انسانی را دارا نیست.

آری! این لعنت و نفرین و مسخ شدنی است که روح بشری در عصر تاریکی روحی و سقوط اخلاقی... دچار آن شده است.. و آنجا داروئی نیست که به این روح، نیرو برساند و آن را شفا بخشد، در آنجا پرتوی نیست که تاریکی ها و ظلمت کده های آن را روشنائی بخشد.

مگر آنکه اسلام بشریت را از نو، رهبری کند و آن را به سوی گذشت و بزرگواری انسانی برگرداند و بر علوم و کشفیات و اختراعات وی، نمکی هم از رحمت و تمدن و صلح و آرامش واقعی و خدائی بزند!

عامل اخلاقی در کارها

شاید بارزترین چیزی که روح اسلامیت را از غیر آن متمایز می سازد، همان سیطره عامل اخلاقی بر روابط بین المللی در صلح و جنگ به طور مساوی است و همچنین دوری آن از روح انسانیت کوچک و محدودی است که در مقابل «دولت» سر تسلیم و عبادت فرود آورده و آن را آخرین هدف مقدس و فوق

نمونه های مبادی اخلاق می داند... آن روحی که بر ارتباطات دولت ها در ضمن سایر نظام هائی که در زمین شناخته شده - منهای نظام اسلامی - حکومت می کند، و در نتیجه، فضای زندگی بشری را فاسد می کند و زندگی را تبدیل به حیات حیوانات و گرگ ها در بیشه ها می سازد که در چنین زندگی حیوانی عهد و میثاقی در میان نخواهد بود و جز غدر و نفاق در آن اثری دیده نخواهد شد.

بشریت، شاهد دوران هائی است که در اروپا نمونه هائی از زندگی غارنشینی و رسوم زندگی درندگان و گرگ ها، و اخلاق ناپسند نیرنگ و نفاق و پستی و عهدشکنی و خیانت در وعده ها و بر هم زدن موافقت نامه ها و تعریف آنها به اینکه ورق پاره ای بیش نبوده اند، حکومت می کرده است و همچنین شاهد جنگ های وحشیانه ای است که حیوانات وحشی از آن شرمگین و از شرکت در آن شرم دارند و آخر! این وحشی گری ها بمب های اتمی بوده که روی «هیروشیما» و «ناکازاکی» انداختند و مردم بی گناه بسیاری را کشتند و در آینده نیز بشریت ناظر انواع خیانت ها و نیرنگ ها و وحشی گری ها و بربریت هائی که مناسب با روح این مدنیت مادی - که نه معتقد به دین و نه اخلاق و نه مبدأ و نه وجدان است - خواهد شد و بالاخره این روح مادی گری عمیقی که بر این مدنیت کنونی حاکم است و در زندگی جز به مصالح مادی پست اهمیت نمی دهد، عن قریب یک وحشت و بربریت عجیبی در دنیا به بار خواهد آورد.^(۱)

در سایه این تمدنی که روحش پست و وجدانش گندیده! است، بعید است که یک فکر انسانی صحیح در عالم تحقق پیدا کند، ولو اینکه چنین فکر واحد جهانی در دنیا اعلام شود. زیرا یک چنین فکر واحد جهانی باید مبتنی به عقیده و اخلاق باشد تا پیوندهای مادی را روی اساس صحیحی استوار سازد و آلات و ادوات و وسائل زندگی را در مسیر صحیحی به گردش در آورد، نه آنکه آنها را در نابودی نسل بشر به کار برد.

ولی قرائن موجود این فکر را تقویت می کند که در آینده نزدیکی جز طمع ها و آرزهای دولت های بزرگ در جهان چیز دیگری حکومت نخواهد کرد و هرگونه

۱- به مقدمه این کتاب رجوع شود.

کارهای زشت و جرم و وحشی‌گری را برای سیاستمداران و پیشوایان مملکت‌ها مباح خواهد ساخت زیرا همه این جنایت‌ها متوجه حکومت و دولت دیگری خواهد بود!

مادامی که فکر مقدس بودن دولت «نه مقدس بودن انسان» در دنیا حکومت می‌کند به هیچوجه مانعی از انجام پست‌ترین جرم‌ها نسبت به حقوق دیگران، وجود نخواهد داشت. و آنگاه شخص مجرم را قهرمان و آدم فریب‌کار را سیاستمدار به حساب خواهند آورد، همچنان که بشریت در طول تاریخ - مگر چند صباحی که اسلام مانند جرقه‌هائی از نور دنیای تاریک را روشن کرده بود - همیشه چنین مناظر و مظاهری را مشاهده کرده است.

همچنان که سابقاً گفته ایم، اسلام یک نیروی آزادی‌بخشی است که در روی کره زمین روان است، تا مردم را از زنجیرهای اسارت نجات بخشد و بدون اینکه عصبیت مادی و نژادی و دینی داشته باشد به آنها آزادی و کرامت و روشنائی اعطاء کند.

هنگامی که این نیروی آزادی‌بخش، با نیروهای شر و طغیان و استعمار و استثمار مواجه گردید به تنهایی مبارزه می‌کند در حالی که خود، هیچ‌گونه هدف استعماری و اقتصادی ندارد.

همچنان که فرماندار «عمر بن عبدالعزیز» از اینکه مردم، اسلام را پذیرفته در نتیجه جزیه کم شده بود به او شکایت کرد. عمر بن عبدالعزیز در جواب گفت: «خدا، محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان اینکه راهبر و هادی مردم باشد فرستاد نه برای گرفتن اموال و مالیات».

در آن وقتی که اسلام برای آنکه به وظیفه خود که عبارت از آزاد ساختن و پاک نمودن مردم است، قیام می‌نماید هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند که نخستین هدف او مصالح عالیه جامعه بشریت است نه مصالح مخصوص فاتحین و مسلمان‌ها... عهد و پیمان از نظر اسلام، حتی تا آنجا که مصالح نزدیک و منافع مورد توجه را از مسلمین تقویت کند و از بین ببرد مقدس و محترم است و رعایت شرافت حتی تا آنجا که خسارت‌ها و مشکلات فراوان برای مسلمین پدید آورد، لازم

است. احترام ادراکات انسانی حتی تا جائی که منجر به قساوت میدان جنگ و حرارت زد و خورد شود مورد توجه است. اسلام همه اینها را تا جائی که موجب نهایت زیانکاری نگردد، صحیح دانسته و از این راه ارواح و قلوب را به دست آورده و مبادی عالیه ای را که اسلام برای برقراری آن آمده، کاملاً در زمین محکم و پا برجا ساخته است و آن مقدار از خسارت ها و مشکلات مادی را که در جنگ ها و صلح ها تحمل کرده است به وسیله نیروی «اخلاق» جبران نموده است و روی همین جهت در مدت کوتاهی، شاهد و ناظر این معنی بوده که چگونه فتح و پیروزی خدا شامل حال آنان گردیده، و مردم به طور دست جمعی وارد دین خدا شدند.

وفای به عهد

اسلام قانون خود را در عالم دولت ها بلکه در عالم انسانی وفای به عهد قرار داده است.

اسراء ۱۷ به عهد وفا کنید زیرا از آن پرسش خواهد شد.

نحل ۹۱-۹۲ هنگامی که عهد کردید، به عهد خدا وفا کنید، و سوگندها را بعد از استوار کردن، نقض نکنید در حالی که خدا را بر خود نگهبان قرار دادید، همانا خدا آنچه را که به جا می آورید، می داند، مانند آن زن که آنچه را پس از استوار شدن تارهای گسیخته رشته بود و اتابید، نباشید، سوگندهای خویش را نیرنگی میان خویش نسازید، تا گروهی فزوده تر از گروهی گردد.

این دلیلی که در اروپا دولت ها برای درستی عهدشکنی خود می آورند و عنوان مصلحت دولت را پیش می کشند، قرآن تصریح به آن می کند: «این که گروهی از گروه دیگر بهره بیشتر به دست آورد» و تصریح می کند به اینکه این مقدار مصلحت نمی تواند موجب نقض عهد شود و لذا مسلمان ها را از آن نهی کرده و چنین عهدشکن را اینطور معرفی می کند: «مانند زنی که بعد از داشتن نخ های گسیخته شده آنها را و اتابید» خداوند به همان مقدار که وفا کنندگان به عهد را بزرگ شمرده، عهدشکنان را کوچک به حساب آورده تا جائی که آنان را از مقام عالی انسانیت طرد کرده و در زمره حیوانات قرارشان داده است.

رعد ۱۹ تنها صاحبان خرد که به عهد وفا می کنند و پیمان ها را نمی شکنند، متذکر می شوند.

رعد ۲۵ آنهایی که عهد خدا را پس از استحکام آن می شکنند و آنچه را که خدا امر به وصل کرده قطع می کنند و در زمین فساد می کنند لعنت خدا بر آنان و برای آنان بد خانه ای است.

انفال ۵۵-۵۶ بدترین جانوران در نظر خدا آن کسانی که به کفر خو کرده اند آنها ایمان بیار نیستند همان کسان که از آنها پیمان گرفته و هر دفعه پیمان خویش را می شکنند و از خدا نمی ترسند.

توبه ۸ دستور عمومی اسلام راجع به وفای به عهد و پیمان حتی شامل حال مشرکانی می شود که با اسلام و مسلمان ها مبارزه کرده و نسبت به آنها اذیت ها و آزارها نموده اند و بلکه شامل حال آن عده ای که خدا از آنها برای مسلمین چنین نقل می کند:

«و اگر بر شما چیره شوند، در حق شما نه رعایت خویشاوندی و نه هم پیمانی را نخواهند نمود»، نیز می شود.

اسلام در عین اینکه آخرین دستور را در حق این عده از مشرکین مبنی به اینکه بعد از این با آنها از ناحیه خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی بسته نخواهد شد، صادر فرموده، در عین حال بر مسلمان ها فرض و لازم کرده که نسبت به عهود گذشته ای که با آنها بسته اند وفادار باشند، هیچ گاه در عهدشکنی پیش قدم نگردند:

توبه ۳ اعلام خدا است و پیغمبر او در روز حج اکبر که خدا و پیغمبر او نیز، از مشرکان بیزار است اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید که از خدا فرار کردن نتوانید و کسانی را که کفر می ورزند به عذابی الیم بشارت! بده، مگر آنکسان از مشرکان که با ایشان پیمان بسته اید و چیزی از پیمان شما را نقصان نداده و با کسی بر ضد شما هم پستی نکرده اند برای آنها پیمانشان را تا مدتشان کامل کنید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

و این دستور عمومی حتی شامل حال مسلمانانی که دیگر از مسلمانان را برای مبارزه با دشمن به یاری می طلبند، می شود. و این مقدار، کافی نیست عهده را

که قبلاً با کفار و دشمنان بسته اند، بشکنند:

انفال ۷۲ و اگر از شما در دین یاری خواستند، یاری کنید مگر نسبت به قومی که میان شما و آنها پیمانی است.

و این عالی ترین مراتب وفای به عهد است که الفاظ از بیان آن عاجز است. و بایستی در نظر داشت که اینها نمونه های خیالی و یا مبادی وهمی نیست بلکه یک سلسله حقایقی است که در زندگی مسلمان ها و در روابط بین المللی آنها تحقق و واقعیت پیدا کرده است.

چند نمونه از تاریخ...

این موضوع در متن تاریخ اسلام نمونه های زیادی دارد که ما در اینجا به بعضی از آنها اشاره می نمائیم:

«**حذیقۀ بن الیمان**» می گوید: چیزی که مانع آن گردید که من در «**بدر**» حاضر شوم: جز این، چیز دیگر نبوده که من و «**ابوالحسیل**» خارج شدیم و به کفار قریش بر خوردیم، آنها به ما گفتند: شما محمد را می خواهید گفتیم نه! ما مدینه را می خواهیم، از ما عهد و پیمان خدائی گرفتند که به شهر وارد شویم و با او همکاری در جنگ نکنیم. به سوی پیامبر آمده و جریان را گفتیم، فرمود: «منصرف شوید، با پیمان شما مسئله منتفی شد ما از خدا کمک و یاری می طلبیم»

بعضی از مشرکین در «**صلح حدیبیۀ**» خیانت کردند، در این پیمان نامه، طرفین متعهد شده بودند که اگر کسی از پیروان محمد صلی الله علیه و آله به سوی قریش آمد، قریش آن را قبول کرده و بپذیرند و هر کسی که از قریش به سوی محمد(ص) بیاید او آن را قبول نکند، پیامبر همچنان بر عهد خود باقی ماند، و کسی از افراد قریش را در آن هنگام نپذیرفت. «**ابورافع**» می گوید: قریش مرا پیش پیامبر فرستادند، من هنگامی که پیامبر را دیدم، در دلم نور اسلام تابید، به پیامبر عرض کردم:

یا رسول الله من دیگر به سوی کفار بر نمی گردم، پیغمبر فرمود: نه من برخلاف عهد عمل نمی کنم و پیام آوران را نگه نمی دارم، تو به سوی آنها بازگرد، و اگر دیدی که باز اسلام را می خواهی، از نو به سوی ما بازگرد.

هنگامی که «سهیل بن عمر» درباره صلح «حدیبیه» با پیامبر مذاکره می کرد، هنگام نوشتن موافقت نامه و قبل از امضای آن «ابوجندل» فرزند سهیل که از کفار فرار کرده بود، در حالی که پاهایش! در زنجیر بود، پیش آنها آمد، وقتی که سهیل، پسر خود را دید، بلند شد و او را گرفت و گفت:

یا محمد قضیه پیمان بین من و شما خاتمه یافته است. پیامبر فرمود: بسیار خوب ابوجندل فریاد زد: مسلمانان! من به سوی مشرکین برگردم؟ آنها دین مرا در خطر می اندازند؟ ولی این درد دل هم فایده نبخشید و پیامبر وی را به مقتضای شروطی که در عهدنامه نوشته شده بود، به سوی آنان برگرداند، با اینکه این عهدنامه هنوز امضاء نشده بود.

ابو عبیده که رئیس ارتش اسلامی بود، به خلیفه صدر اول (عمر) نوشت: برده ای از مسلمانان، به مردم عراق، تأمین داده است، شما چه می گوئید؟ خلیفه نوشت: خداوند وفای به عهد را بزرگ می شمارد، شما وفادار نمی شوید مگر آنکه عمل کنید. به آنها تأمین بدهید و از آنها منصرف شوید. این قضیه و حادثه دو نکته جالب دارد:

۱ - خلیفه، وعده ای را که از برده مسلمانی صادر شده بود، تصدیق کرد و به رئیس ارتش خود دستور داد که باید بر طبق آن وفا کنی. او از طرفی این مساوات مطلق را بین مسلمانان برقرار می سازد و به فرد - در هر مقامی که باشد - این احترام وافی را قائل می شود. احترام به گفتار و پیمان وی، به طوری که بر مسلمانان دیگر نیز لازم الاجرا می شود. چنانکه پیامبر نیز فرمود: «المسلمون تکافأ دمائهم و یسعی بذمتهم ادناهم» - یعنی خون مسلمانان، با هم برابر است و بر ذمه آنها است که به عهد و پیمان کوچکترین افراد عمل کنند» و از طرفی دیگر می خواهد رجالی تربیت کند که بدانند تبعات و آثار اعمال آنان با سرنوشت همگی بستگی دارد به طوری که گفته او گفته تمام امت اسلامی به حساب می آید. بنابراین او بایستی در گفتار و کردار خود دقت بیشتری بنماید زیرا همه ملت مسئول کارهای او خواهند بود.

۲ - نکته دوم آنکه جمله «شما وفادار نمی شوید مگر آنکه عمل کنید» معنی عمیقی دارد و چگونگی طرز فکر اسلام را می رساند.. هیچ گفتاری جز با تحقق

خارجی مدلول آن، در واقع وجود خارجی ندارد و بایستی بین گفتار و عمل خارجی، توافق و تطابق کلی باشد.

اسلام در همه قوانین عالیه خود چنین است. اسلام تنها برای موعظه و سخن پراکنی نیامده است، بلکه سیستمی برای اجرا و نظامی برای عمل است. دستورات اسلام نمونه های عالی وحی آسمانی است و برای این است که در خارج تحقق پیدا کند.

سپس اسلام، همچنان در راه بزرگ خود، با عزت و اخلاق، پیش می رود و خیانت و غدر راحتی اگر از خیانت دیگران در امان نباشد، جائز نمی شمارد. اسلام ناگزیر بایستی با آنان علنی دشمنی کند و آشکارا با آنان بجنگد، عهد و پیمانشان را بی پرده به آنان رد کند و اگر آنها پای بند به عهد و میثاق خود باشند، اسلام اجازه نمی دهد که به آنها شبیخون زده شود و اگر بعد از این، به صلح رو کردند، قبول کند.

انفال ۶۲-۵۸ اگر از قومی خیانتی بدانستی، منصفانه به آنها اعلام کن که خدا خیانتکاران را دوست نمی دارد، آنها که کفر می ورزند، مپندارشان که از دسترس دور شدند، آنها فرار نمی کنند، هر چه توانستید، قوه و اسبان بسته برای جنگ با ایشان آماده کنید که با آن دشمن خدا و دشمن خودتان را و غیر آنها، دیگران که شما نمی شناسیدشان و خدا می شناسدشان، بترسانید، هر چه در راه خدا خرج کنید به شما برگشت یابد و ستم نخواهید دید، اگر به صلح مائل شدند، تو نیز بدان مائل باش و به خدا توکل کن که او شنوا و داناست و اگر بخواهند تو را فریب دهند و به تو خیانت کنند، خدا تو را بس است، او است که تو و مؤمنان را به نصر خویش، نیرو داد.

شاید برای بعضی این اشتباه حاصل شود که پس چگونه پیغمبر فرمود: «الحرب خدعه - جنگ نیرنگ است»^(۱) در واقع باید گفت این اشتباه محل ندارد، زیرا در جنگ نیرنگ جائز است و جنگ غیر صلح است.

هنگامی که اعلان جنگ داده شد، اینجا دیگر میدان نقشه های جنگی است و

۱- روایتی است که **ابی داود** آن را در صحیح خود آورده است.

دشمن نیز بیدار و مطلع است و وسائل دفاعی فراهم می کند، و نقشه های جنگی می کشد، بنابراین حيله و نیرنگ در این صورت، تنها یک نوع مهارت و کاردانی نظامی و لشگری در میدان جنگ است نه میدان صلح.

پیامبر(ص) وقتی می خواست به غزوه ای برود، اقدام خود را از مردم پنهان می داشت تا به طور ناگهانی به دشمنانی که به طور صریح اعلان دشمنی کرده اند، درآید، نه نسبت به آنهایی که به جهت عهد و میثاق، دارای امنیتند، خدعه کند و به طور ناگهانی به آنها حمله نماید.

اسلام نیرومند، این چنین در مقام شرف قاطع خود می ایستد بنابراین در اسلام نه حيله ناجوانمردانه است و نه ضعف و سستی و نه ذلت و بدبختی، بلکه اسلام، عزت نیرومندان و شرافت درستکاران و پیمان وفاداران است.

همین نکته اساسی، در امان دادن به کافر پناهنده نیز آشکار است. چون دشمنی که پناهنده می شود، دیگر قدرتی برای آزار ندارد و شهادت در این است که او را آزار ندهند، زیرا اسلام نابودی دشمنان خود را نمی خواهد، بلکه می کوشد که آنان را به راه راست هدایت کند اسلام در اذیت و آزار آنان سعی ندارد مگر آنکه آنها شروع به دشمنی کنند، در این صورت است که با آنها دشمنی و مبارزه خواهد شد.

توبه ۶ اگر یکی از مشرکان از تو زینهار خواست وی را زینهار ده تا گفتار خدا بشنود، آنگاه وی را به امان گاهش برسان.

بنابراین تنها پناه دادن نیست بلکه باید از آنها حمایت کرد تا به محل امن خود برسند، و این یکی دیگر از افق های بلندپایه ای است که جز اسلام هیچ کسی و مکتبی به آن نمی رسد.

روی این زمینه، قانون بین المللی اسلامی، ضامن امنیت نمایندگان و هیئت های خارجی است و به هیچوجه نمی گذارد به آنها صدمه برسد.

«ابن نواجه» و «ابن آثال»، فرستاده های «مسيلمه» به پیش پیغمبر آمدند، پیامبر از آنها پرسید: آیا شهادت می دهید که من پیامبر خدا هستم؟ گفتند: نه! شهادت می دهیم که مسيلمه پیغمبر خدا است!! پیامبر فرمود: به خدا و پیامبر او ایمان آوردم اگر من فرستاده ای را می کشتم حتماً شما را می کشتم».

جنگ برای آزادی بشریت

اسلام اگر جنگ را تجویز کند، تنها به منظور آزادی بشریت است، جنگ برضد رژیم های فئودالی و نظام اقطاعی و استبدادی است، جنگ برضد پرستش فردی از افراد بشر است، جنگ برضد ظلم و ستم طغیان و تجاوز، بر ضد خرافات و اوهام و افسانه ها است، جنگ برای به دست آوردن آزادی به تمام معنی آن است.

جنگی دور از هوی و هوس و انگیزه های اقتصادی و نژادی و زورگوئی است، جنگی که انسانیت را از راه رسیدن به مقام مقدس انسانی، شرافتمند و گرمی می سازد. چون این جنگ به خاطر اثبات ارزش های انسانی و حقوق بشری و مبادی عالی انسانیت است.

این جنگی نیست که سرمایه ها و سرمایه داران جنایت پیشه به خاطر رسیدن به منافع شخصی، در پناه اسلحه های جهنمی که لطمه و خسارت های جبران ناپذیر روحی و جسمی بر بشریت وارد می سازد و فرهنگ ها و تمدن ها را از بین برده، بشریت و اخلاق را نابود می کند، آن را پدید آورند.

جنگی نیست که شرکت های احتکاری و تراست ها و کارتل ها، به خاطر حمایت از منافع خود، در کشورهای مستعمره و به یغما بردن مواد خام و نیروهای طبیعی و بشری و باز کردن بازارها برای مصنوعات و کالاهای خود، بهوجود آورند، یا جنگی که بانک های رباخوار بین المللی برای به دست آوردن سودهای بیشتر و پشتوانه کسب های حرام و به یغما بردن فرصت ها و ماهی گرفتن از آب گل آلود! بر پا می نمایند.

این جنگی نیست که بخواهد یک دیوار فولادی دور ملت ها بکشد و آنها را از علم و معرفت و فرهنگ و تمدن دور کند، تا مردم آن کشورهای اشغال شده کور و کر و لال بمانند و همانند چهارپایان با ذلت و خواری به سوی قتلگاه جهالت و بردگی رفته و قربانی شوند.

این جنگی نیست که تمدن مادی ناپاک غربی به خاطر سود مادی و تعصب دینی - صلیبی - و برتری نژادی برضد انسانیت بر پا دارد همانند جنگ هائی

که جهان غرب در طول تاریخ ننگین و تاریک خود دیده است این جنگ، جنگ در راه آزادی بشریت است و برای همه مردم روی زمین مساوات و عدالت و عزت و استقلال واقعی و خارجی می آورد نه اینکه در عالم ایده و خیال آن را متوقف سازد بلکه امور یاد شده در قانونگذاری و اجرا برای سیاه و سفید، مسلمان و پیمان دار... در یک شکل و با یک وسیله و در یک سطح برای همه، رعایت شده و تحقیق یافته است.

اسلام ربا و احتکار و سود غیرعادلانه و استثمار انسان از انسان را تحریم می کند و بدینوسیله همه عوامل ابتدائی جنگ های استعماری مادی را باطل کرده و از بین می برد و آنها را در نطفه خفه می کند.

پس این شرکت های احتکاری تراست ها و کارتل ها و بانک های رباخواری است که استثمار را به دنبال خود می کشانند تا از منافع نامشروع و ضد بشری احتکارچیان و رباخواران و استثمارگران حمایت نمایند.

نقشه های استعماری

در قرن گذشته، مصر، شاهد این حقیقت بوده که چگونه استقلال او را بانک های رباخوار جنایت بار، از بین برد... و چگونه به دست شرکت های استثماری که «پنبه» مصر و بازار آن را برای کالاهای خود می خواستند و همچنین «کانال سوئز» را به خاطر توسعه مستعمرات شرکت «هند و انگلیس» و غیر اینها در ماوراء بحار، از دست نمی دادند، لطمه به استقلال او زده شد؟^(۱)

۱- خوشبختانه در قرن ما، مصر، در اثر مجاهدت های بی دریغانه گروه های اسلامی که در رأس آنها «**اخوان المسلمین**» قرار داشت و استاد سید قطب نیز در آن سهیم بود استقلال خود را بازیافت و پس از مبارزات فراوان و جنگ های پارتیزانی در «**کانال سوئز**» و مبارزات ضداستعماری دیگر، توانست استقلال خود را به دست آورد و کانال سوئز را ملی کند.

و همچنین هر کشور اسلامی، یا آسیائی و آفریقائی که توسط اشغالگران غربی، استقلال خود را از دست داده است. تنها عامل این بدبختی، همین شرکت ها و همین خانه های رباخواری، بوده است.^(۱)

این نکته ای است که اسلام از اول کار، متوجه آن گردید و ناخن های ربا و احتکار و استثمار را کشید و دست آنها را قطع کرد و همه درهای جنگ را بست و فقط یک در را باز گذاشت و آن عبارت از **جهاد در راه خدا** است، بدون اینکه به خاطر هدف های مادی زندگی باشد.

بنابراین وقتی که جنگ تنها منحصر به همین صورت باشد، این یک جنگ انسانی است و در آن قصد زورگوئی و قتل و غارت و کشتارهای بی رحمانه، به هیچوجه وجود ندارد و هرگز اجازه نمی دهد که به بی گناهان و بیچارگان، کوچکترین صدمه ای برسد و یا از هدف اولی خود که نابودی نیروهای ظلم و ستم و بدبختی، به خاطر نجات انسانیت بود، منحرف گردد و هرگز به قصد نابودی ملتی و یا به خاطر انتقام و استعمار بهوجود نمی آید.

دستور جنگی اسلام

«**رباح بن ربیعہ**» نقل می کند: در یکی از جنگ ها با پیامبر بودم، پیامبر جنازه زنی را دید، ایستاد و فرمود: «چرا این زن را کشته اند این که سزاوار کشتن نبود؟!» و سپس به یاران خود، رو کرد و به یکی از آنها گفت: «زود خود را به

۱- منشأ دو جنگ جهانی همین مسئله بود. و جنگ سوم را نیز همین سرمایه داران و تراست ها و کارتل ها بهوجود خواهند آورد چنانکه همه جنگ ها و بحران های محلی کوبا، کنگو، لائوس، فرمز و غیره نیز ناشی از همین عوامل ضدانسانی است (به مقدمه رجوع شود). هفته نامه «**اکسپرس**» فرانسوی اخیراً در ضمن مقاله ای روشن ساخت که جنگ ضدانسانی در الجزایر به خاطر «پولداران»، «صاحبان سهام بانک ها» و «مدیران کارخانه های شراب سازی» و... بود. در نتیجه این انگیزه پست مادی در طول ۸ سال جهاد مردم مسلمان **الجزائر** یک میلیون نفر مسلمان فدای شهوات سرمایه داری جنایت بار غربی گردید و در این راه کشته شد. خوشبختانه اکنون که الجزائر در سایه جهاد اسلامی خود پیروز گشته است، همه این شرکت ها و کارخانه های استعماری، ملی و به نفع توده مسلمان صادر شده است و این یکی از دستورات اقتصادی اسلامی است که گوشه ای از آن را در این کتاب مطالعه کردید.

خالد بن ولید برسان و بگو: نبایستی کودکان و مزدگیران و زنان کشته شوند».^(۱) بعد از یکی از حادثه ها به پیغمبر گزارش دادند که دختری را از میان صف ها کشته اند، پیغمبر، شدیداً ناراحت شد، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله چرا ناراحت شدید، او دختر یکی از مشرکان و کفار بود؟! پیغمبر از شنیدن این حرف خشمناک شد و فرمود: «این حرف چه معنی دارد؟ اینها از شما بهترند، زیرا اینها هنوز بر فطرت پاک خود هستند، مگر شما فرزندان مشرکان نبودید؟ هرگز کودکان را نکشید، هرگز...». یکی از خلفای صدر اسلام می گوید: «گروهی می آیند که خیال می کنند، خود را وقف راه خدا کرده اند؟ آنان را به حال خود واگذارید! و هرگز کودک و زن و پیر را نکشید».

در روایت دیگر است: «درخت را قطع نکنید و ساختمان ها را خراب نسازید». یکی دیگر از خلفای صدر اسلام دستور داد: «غش نکنید، غدر ننمائید، و کودک را نکشید و در حق کشاورزان، خدا را فراموش نکنید». باز او می گوید: «پیر و زن و کودک را نکشید و از قتل آنان در هنگام برخورد دو لشکر، و در بحبوحه مبارزات، خودداری نمائید».

اینها تعلیماتی نبود که صرفاً جنبه نظری داشته باشد و هنگام عمل و تحقق خارجی، چون برف آب گردد و به زمین فرو رود... اینها برنامه عملی، در جنگ های اسلامی بوده و هست، و هیچ کس، جز افراد نادر بی ارزش، برخلاف آن کار نمی کند و این قانون کلی اسلامی، هیچ گاه با کارهای این عده قلیل، از بین نمی رود و کارهای اینان مقیاس عمل و میزان قضاوت درباره اسلام قرار نمی گیرد.

ما اگر از این نقطه مرتفعی که اسلام، در صلح و جنگ خود، در آن نقطه قرار دارد، نظری به وضع تمدن کثیف و متعفن غربی که نشان دهنده طرز فکر آنها در

۱- صاحبان صحاح سته، به جز نسائی این روایت را نقل کرده اند «که در یکی از جنگ های پیامبر جنازه زنی پیدا شد، پیامبر با دیدن آن زن، از کشتن زنان و کودکان نهی کرد، مسلم، ابو داود و ترمذی این روایت را از بریده نقل کرده اند: «پیامبر، هنگامی که امیری برای لشکر تعیین می کرد، او را به تقوی و پرهیزکاری توصیه می فرمود و سپس به او می گفت: «به نام خدا و در راه خدا با کسانی که به خدا کافرنند بجنگید، غدر نکنید، کشتگان را مثله نکنید، نوباوگان را هم نکشید». مؤلف.

حال جنگ و صلح است بیافکنیم، فاصله دور و عمیق رژیم را که خدا برای بشر فرستاده، و رژیم را که گروهی از مردم، برای بشر وضع کرده اند، در می یابیم و می فهمیم که بشریت از روزی که نظام خدائی را کنار گذاشته، تا چه حد خسارت دیده است. و او در تکبر و تعالیم خنده آوری سقوط کرده و شاید می خواهد بگوید: من برای خود، خیری، بیشتر از آنچه که خدا خواسته است می خواهم و آنچه که من برای خود تحصیل کرده ام، بیشتر از آن است که خدا داده است؟!

و به زودی این بشریت، در راهی که سراسر، سنگلاخ و بدبختی است، قدم خواهد گذاشت و در مصائب و بدبختی های تمدن کثیف مادی مغرور و دور از خدا، نابود خواهد شد... مگر آنکه اسلام، زمام امور را به دست گیرد و بشر حیران و سرگردان و آواره و بیچاره را در راه عدالت و نظام و صلح رهبری نماید.

و اکنون...

اکنون... بعد از بررسی اندیشه اسلام در مورد صلح و اشاره به طرز تفکر کلی اسلام درباره زندگی... اکنون بعد از شناخت معنی واقعی کلمه صلح در اسلام، این معنی که شامل برقراری صلح در زمین به خاطر تحقق بخشیدن نام خدا بر اساس عدالت مطلقه و خیر عمومی می شود وگرنه برای تحقق بخشیدن این نام و رفع ظلم و تجاوز و نبرد مداوم با فساد و شر و طغیان، جهاد و مبارزه همواره ادامه خواهد داشت.

اکنون باید ببینیم که راه ما ملت مسلمان کدام است؟ و در برابر این جنگ جهانی که در اطراف ما جریان دارد، دارای چه موقعیتی هستیم؟ و وظیفه ما در برابر زندگی و انسانیت و خودمان چیست؟.

من در اوائل این کتاب گفتم که: عقیده اسلامی ما می تواند هنگام روبه رو شدن با مشکلات داخلی و خارجی ما را یاری کند و پاسخگوی همه نیازمندی ها و مشکلات ما باشد. و از بررسی بحث های گذشته معلوم گردید که: اسلام فرقی میان مشکلات داخلی و خارجی نمی گذارد بلکه میان آن و زندگی انسانی و عوامل رفع کننده آن همبستگی و ارتباط ایجاد می کند و به خوبی دیدیم که: ارتباط زیادی میان صلح جهانی - در سطح بین المللی - و زندگی فرد در وجدان و خانواده و اجتماعش وجود دارد، و نیز دیدیم که: پیوند زیادی میان عوامل کشمکش ها و جنگ و جدال های بین المللی و بسیاری از طرز تفکرها و نظام ها و امور اقتصادی در داخل جامعه، وجود دارد. پس اکنون باید ببینیم که راه کدام است؟ و چگونه می توانیم با ایدئولوژی اسلامی خود، با مسئله صلح جهانی روبه رو شویم و طبق این عقیده و برنامه در سطح بین المللی رفتار نمائیم؟.

پیش از پاسخ به این سؤال، دوست دارم وضع اجتماعات بشری را که در سطح بین المللی در کشمکش هستند، و عواملی که موجب این کشمکش ها و جنگ و جدال ها می شود مورد بررسی قرار دهیم که در پرتو این بررسی، ممکن است نظر اسلام را درباره این عوامل بشناسیم و نیز بفهمیم که در برابر این دنیای پُر آشوب چه روشی را باید اتخاذ کنیم، و آیا راهی را که عقیده ما پیشنهاد می کند

عین همان راهی است که مصالح ما را تحقق می بخشد و یا آن که میان آنها تضاد و تعارضی وجود دارد؟. وقتی که روشن شد: میان راهی که اسلام نشان می دهد و مصالح ما هیچ گونه اختلافی وجود ندارد، بلکه اسلام، همان راهی را نشان می دهد که مصالح عالیه انسانی و خیر همه انسان ها در آن است، در آن صورت با روشنی و نیرو و اطمینان در آن راه پیش خواهیم رفت.

در همین حال معلوم خواهد شد سر و صداهای بیهوده ای که در مورد کنار گذاشتن عقیده اسلامی از مسائل زندگی سیاسی و اجتماعی، پدید آمده به کلی نادرست و عاری از ارزش و اعتبار است. و اینک به یاری خدای توانا وضع نابسامان بشریت را در دنیای کنونی مورد بررسی قرار می دهیم تا در این بررسی مصلحت انسانی و ملی و اسلام را بشناسیم.

بر لب پرتگاه آتش

ناقوس جنگ می نوازد و این صدای زشت به گوش بشر بدبخت می خورد، و من این صدا را در **آمریکا** حتی پیش از جنگ **کره** شنیده ام. و هر کس که در آمریکا در این سال های اخیر زندگی می کند به روشنی می یابد که آمریکا به زودی جنگ خواهد کرد. همه چیز به این حقیقت گویا است و ما را به آن توجه می دهد.

تمام نیروهای ملی برای این منظور بسیج شده و تنها پرده نازکی از دیپلماسی روی آن قرار گرفته که گاهی ممکن است در خارج از آمریکا مانع از بروز حقائق گردد، ولی در داخل آن، حقیقت به قدری آشکار است که نمی شود آن را کتمان کرد و زیر پرده نگه داشت. و هر کس که روزنامه ها و مطبوعات و دیگر وسائل تبلیغاتی - رادیو و تلویزیون و سینما - و بلکه داخل دانشگاهها و مراکز علمی، آمریکا را مورد بررسی قرار دهد، به طور آشکار می یابد که این ملت، آماده جنگ است (جنگ نزدیک) و این دستگاههای تبلیغاتی و انتشاراتی افکار عمومی را برای جنگ آماده می کند و اگر این کار پُر خرج عمل احمقانه نباشد بی شک جنگی حتمی و نزدیک به دنبال خواهد داشت.

آمریکا خواهان جنگ است و اگر اروپا در این راه با او همکاری نشان دهد، دیگر تحمل نخواهد کرد و جنگ را آغاز خواهد نمود ولو از مسئله **کره** باشد که

می خواهد بعد از مشکل معروف **برلن**^(۱) آن را جنگ کامل العیار قرار دهد. ولی اروپای شکست خورده عاجزتر از آن است که خواسته آمریکا را در این مورد پاسخگو باشد، زیرا او هنوز خسارت و بدبختی های ناشی از جنگ گذشته را نتوانسته است جبران کند و جراحات هایش را التیام بخشد، به علاوه کشورهای کمونیستی در اروپا برای لحظات مورد نظر چنان نیروئی ذخیره کرده اند که قدرت چنین کاری را از آن سلب کرده اند.

درست است که قدرت دلار آمریکا همه کار را در اروپا می تواند انجام دهد، اما هیچ گاه قادر نیست اروپا را به جنگ جهانی سوم وادار نماید و روی همین جهت است که آمریکا از جنگ خودداری می کند.

مسئله اساسی در لزوم پیدایش جنگ جدید سرمایه های آمریکائی است زیرا پیشرفت های علمی و تجاری که از راه صنعت و فراهم کردن بازارهای مناسب در دوران جنگ گذشته نصیب آمریکا گردید، به صنعت آمریکا فرصت تازه ای بخشید که تولیدات خود را افزایش دهد در صورتی که از لحاظ مصرف در مضیقه سختی قرار گرفت.

و با آنکه بازارها بعد از جنگ راکد و خالی از رقابت کشورهای اروپائی بود و مردم نیز نیاز مبرم به تولیدات مختلف داشتند، اما قدرت مردم به خرید، مخصوصاً در اروپای شکست خورده ضعیف بود و نتیجه آن، کسادى فرآورده های آمریکائی و زیان قطعی سرمایه های ایالات متحده بود! و از همین جا «طرح مارشال» پدید آمد و این پروژه دارای سه هدف اساسی زیر بود:

هدف اول : مصرف کردن فرآورده های آمریکائی، بدون آن که کشورهای اروپائی که از آن بهره مند می شوند موظف باشند قیمت آن کالاها را به طور نقد با دلار آمریکائی بپردازند و از این راه حکومت آمریکائی درب اعتماد را به روی دولت های اروپائی می گشاید، تا آنان در خرید فرآورده های آمریکائی پیشگام

۱- آمریکا اصرار به جنگ در هندوچین دارد و فرانسه را وادار می کند که به آن ادامه دهد و با طیاره های بمب افکنش وارد معرکه شود و اعلام خطر می کند که نیروهایش وارد کارزار خواهند شد نهایت آنکه فرانسه راه صلح و سلامت را پیش گرفته است؟ (البته همه می دانیم که طبق پیش بینی سید قطب آمریکا با تمام قوا وارد جنگ هندوچین شد.. و پس از میلیاردها دلار خرج و صدها هزار کشته و زخمی، با رسوائی از آنجا بیرون رانده شد. مترجم).

باشند.

و حقیقت این است که سرمایه های آمریکائی مالیات های سنگینی می پرداخت تا دولت را وادار به اجرای «پروژه مارشال» کند، ولی با آن همه مالیات، باز سودی نصیبش می شود و از خسارت در امان می ماند.

هدف دوم: پرهیز از حالت بیکاری و عوارض آن از قبیل: تفریحات ناسالم و خوشگذرانی های غلط اجتماعی بود که با متوقف کردن تولید فرآورده های جنگی میان کارگران آمریکائی پدید آمده بود، و این مطلب ایجاب می کرد که بازارهایی برای فرآورده های مختلف - با پدید آوردن کارخانه ها و اشتغال کارگران در آنها - به وجود آید.

بنابراین، پروژه مارشال و تغذیه دولت های اروپائی با وسائل آمریکائی وسیله خوبی برای تحقق این هدف بوده به نوبه خود شامل نوعی سود برای سرمایه های آمریکائی بوده است.

هدف سوم: آباد کردن اروپا و برگرداندن سیر زندگی، مخصوصاً زندگی کارگری در آن، به خاطر فعالیت اقتصادی جهانی از یک طرف و مقاومت با کمونیستی، در میان بیکاران، از سوی دیگر بوده است و بی شک «پروژه مارشال» به تحقق این هدف کمک می کرده است.

روی همین جهت است که «مارشال» صاحب این پروژه، در نظر آمریکائی ها یکی از رجال تاریخ آمریکا شمرده می شود تا جائی که مجله «لوک Look» او را یکی از آن «بیست نفری که قرن بیستم» را نه تنها در آمریکا، بلکه در تمام جهان ساخته اند، به شمار آورده است!

ولی باید توجه داشت که طرح مارشال را نمی شود برای همیشه حفظ کرد، زیرا طبیعت هر چیزی عمر معینی دارد، وقتی که بازارهای اروپائی اشباع شد و وسائل تولید و فرآورده های اروپائی به حد کمال خود رسید، دیگر عمر پروژه مارشال هم به سر آمد.

و اینک اروپا قدرت کاملش را برای تولید بازیافته و در موقعیتی قرار دارد که صادرکننده است نه مصرف کننده و حتی مزاحم تولیدات آمریکائی، نه تنها در بازارهای اروپائی بلکه در همه بازارهای جهان است.

در این وقت انگلستان نقشه ماهرانه اش را به کار برد و از سادگی و کم اطلاعی بین المللی آمریکا استفاده کرد و آن نقشه پائین آوردن قیمت «لیره استرلینگ» در برابر قیمت دلار بود. و به این جهت انگلستان در بازارها از آمریکا جلو افتاد و در ظاهر از این کار ابراز ناراحتی کرد ولی حقیقت را از هم پیمانش مخفی نگه می داشت تا آنکه اخیراً آمریکا آن را فهمید. و نتیجه آن شد که بازارها به سوی اجناس آمریکائی که قیمت آنها نسبت به لیره استرلینگ در منطقه لیره بالا بود، بسته شد، در صورتی که همان بازارها نسبت به کالاهای انگلیسی، که قیمت آنها به خاطر پائین آوردن قیمت لیره تغییر نکرده بود، برای اجناس انگلیسی همچنان باقی ماند. اما در غیر منطقه لیره استرلینگ، اجناس با قیمت لیره، خیلی ارزان تر از دلار آمریکائی برای مردم تمام می شد. و در این اواخر هنگامی که آمریکا از این نیرنگ و زرنگی آگاه گردید، با قدرت خریدی که نسبت به اجناس، به طور نقد داشت شروع به فراهم کردن مواد خام از بازارهای جهانی کرد تا از این راه بتواند قیمت این مواد خام را در برابر صنعت انگلستان بالا ببرد و او را از رقابت کردن با خود ناتوان سازد، زیرا بالا رفتن قیمت اشیاء خام، صنعت انگلستان را مجبور می کرد که نرخ محصولاتش را نیز بالا ببرد و از این راه تعادلی میان نرخ های آمریکائی و انگلیسی پدید آورد. و روی همین اصل، نرخ پشم پانصد درصد بالا رفت، چون پشم از مواد اصیل صنعت انگلستان است و همچنین قیمت بیشتر موادی که اساس صنایع انگلستان را تشکیل می داد، روی این نقشه آمریکا بالا رفت و همین خود **بزرگترین عامل تورم قیمت ها در جهان**، در کنار عوامل طبیعی دیگر آمادگی برای یک جنگ جهانی بوده است.

نهایت آن که این راهی را که آمریکا پیش گرفته بود، تنها یک طریقه موسمی برای هجوم معین بود، اما حالت عمومی در بازارها نسبت به استقبال مردم از محصولات آمریکا، تغییر چشمگیری نکرده بود.

و در این وقت با کمونیستی شدن کشور پهناور **چین**، ضربه کاملی به یکی از بزرگترین بازارهای آمریکائی وارد آمد، زیرا چین دارای پانصد میلیون جمعیت یعنی یک چهارم تقریبی مردم روی کره زمین بوده است.^(۱)

۱- اکنون جمعیت چین در حدود هشتصد میلیون نفر است.

درست است که چین یکی از بزرگترین بازارهای مصرف کالای آمریکائی نبود، اما بعد از شکست ژاپن امید می رفت که چنین باشد، ولی وقتی که کمونیسم این منطقه را گرفت، این درب را بست و سرمایه های آمریکائی احساس یکنوع رکود کرد و همچنان که در اجتماع آن آثار بیکاری هویدا گردید، تا جائی که آمار بیکاران پیش از جنگ کره به پنج میلیون نفر رسید.^(۱) و در هنگام جنگ به سه میلیون نفر تنزل کرد، روی این جهت آمریکا ناگزیر بود که بجنگد. درست است که «جنگ کره» دومیلیون نفر از بیکاران را جذب کرده بود، اما تنها این موضوع نمی توانست که این مشکل را حل کند و ناگزیر می باید یک جنگ وسیع تری پدید آید تا از یک طرف همه بیکاران را جذب کند و از طرف دیگر سود بیشتری نصیبش گردد.

پس جنگ برای آمریکای امروز^(۲)، صرف نظر از این که عامل مهمی برای جلوگیری از پیشرفت سریع کمونیسم بین المللی است - که هر لحظه در حال پیشرفت و نفوذ در منطقه و سرزمین خاصی است - خود یک ضرورت «ملی»! هم هست و اگر اروپا در همگامی با آمریکا در مورد جنگ درنگ کرده با این کار جنگ را برای روز معینی به تأخیر انداخته است و هیچ گاه این درنگ به طول نخواهد انجامید و بالاخره به زودی با همان اسبابی که آمریکا به جنگ کشانده شده، به جنگ کشانده خواهد شد.

و در آن روزی که فرآورده های سرمایه داری اروپا به اوج خود برسد، همان وضع آمریکا را در بازارها پیدا خواهد کرد و مادامی که کمونیسم در حال پیشرفت است - و قطعاً هم پیش خواهد رفت - زیرا این وضع بدی که در بزرگترین مناطق جریان دارد و اختلاف طبقاتی شدیدی که دشمنی ها را در دل ها بر می انگیزاند و سرمایه داری زشت، مخصوصاً در کشورهای خاوری از آن تغذیه می کند... و بالاخره مادامی که کمونیسم در حال توسعه است، هر روز بازار تازه ای را به روی فرآورده های سرمایه داری در اروپا و آمریکا می بندد... و اینجا محل برخورد منافع سرمایه داری اینجا و آنجا است که می خواهد جلو

۱- آمار بیکاران آمریکا اکنون بالغ بر ۱۲ میلیون نفر است و تعداد گرسنگان آن دیار را بالغ بر ۲۰ میلیون نفر می نویسند. مترجم.

۲- نخستین چاپ عربی این کتاب در سال ۱۹۵۱ م - ۲۵ سال پیش - صورت گرفته است.

این پیشرفت را بگیرد و بازارها را با نیروی اسلحه برگرداند، یا اقلاً از راه فروش اسلحه و دیگر ساز و برگ های جنگی تصرف نماید. و همان اسلحه ای که ضامن کار در کارگاهها و سود برای سرمایه ها و مرگ برای میلیون ها بشر است!...

بنابراین موقعیت کنونی اروپا و کوتاهی اش در پاسخگوئی به ندای جنگ و کوشش هایش برای آرام کردن اعصاب ناآرام مردم آمریکا... همه اینها عوامل موسمی برای صلح است نه ضامن های حقیقی و دائمی و همین عوامل سود سرمایه ها است که بالاخره بشریت بدبخت را به سوی کشتارگاه می کشاند و سپس به سوی طرز تفکر مادی، که پشت سر این منافع و مطامع قرار دارد و هیچ گونه ارزشی برای هیچ عامل روحی و ادبی علی رغم ادعاهای بشردوستانه اش قائل نیست، می کشاند.

بر سر دو راهی

امروز بلوک کمونیسم در ناحیه ای و بلوک سرمایه داری در ناحیه دیگر قرار دارد و هر کدام تلاش می کنند که بقیه مردم جهان را به خود ملحق کند و تمام امکانات بشری، اقتصادی و جغرافیائی آنان را در استخدام منافع خود درآورد.

بلوک سرمایه داری غرب وسائل زیادی برای این منظور به کار گرفته است:

۱ - سرمایه داران جهان بخصوص فئودالیسم دنیای عربی را از پیشرفت کمونیسم می ترساند و منافع و مصالح مشترک بین استعمار و سرمایه داری را به آنها نشان می دهد و در این راه به هم پیمانی طبیعی که میان سرمایه داری های محلی و منطقه ای و سرمایه داری جهانی وجود دارد، پناه می برد.

۲ - به کشورهایی که تحت نفوذ مستقیم و یا غیرمستقیم کمونیسم قرار دارند، فشار سیاسی و اقتصادی و احیاناً نظامی وارد می کند، چنانکه در پاره ای از کشورهای عربی می بینیم.

۳ - فریفتن مردم با پول به عناوین مختلف از قبیل: «کمک های اقتصادی» که جانشین «طرح مارشال» گردید و همچنین «اصل چهارم» ترومن!

بلوک سرمایه داری سر و کارش با طبقات حاکم و بهره بردار است و کمتر به مردم تکیه می کند، زیرا تنها مصالح این طبقات بستگی به پیروزی این بلوک دارد

و آن هم در این راه کوشش خستگی ناپذیر می کند و هیچ گونه ارزشی برای مصالح و خواسته های ملی مردم قائل نیست، چون به طبقات حاکم اطمینان کامل دارد و می داند که این طبقات در راه خواسته های ملی با استعمار به نبرد واقعی نخواهند پرداخت و وضعیتش همچنان باقی خواهد ماند تا خود ملت ها بپا خیزند و سرنوشتشان را خود به دست گیرند و اثبات کنند که آلت دست مزدوران... نیستند و تصمیم دارند برای استعمار و سرمایه داری مشکلات حقیقی به وجود آورند و با درگیری و نبرد با سرمایه داران، مصالح مادی و نظامی آنان را در معرض خطر قرار دهند... و تنها در این وقت است که بلوک سرمایه داری استعماری در گوش دادن به پاره ای از این خواسته های ملی اقدام می کند!

این بلوک می خواهد ما را به خود ملحق سازد تا چنانکه در بعضی از تلگراف ها آمده بتوانند تنها از اعراب یک میلیون سرباز فراهم کند و از نفت و مواد غذایی و موقعیت استراتژیکی ما برای قتلگاه جهانی آینده، نیروی قابل توجهی برای پیروزی فراهم نماید و مخصوصاً بعد از این گوشمالی سختی که در هندوچین خورده و بی حال شده در صدد فراهم کردن چنین نیروئی است.

و گفته شده که در جنگ گذشته، جنگ افروزان گاهی در صحرای غربی مین های منطقه را با رها کردن شترها و استرها در آن منطقه پاک می کردند و هرگاه شتر و استر نداشتند، به جای آن سپاهیان سیاه پوست مستعمرات آفریقائی را می فرستادند و با بدن متلاشی شده آنان، مین های منطقه را پاک می نمودند! خواه این خبر درست باشد یا نباشد، قطعاً وظیفه سربازان مناطق استعماری همواره پاک کردن میدان های جنگ و آماده کردن آن برای اربابان سفیدپوست و متحمل شدن ضربه های نخست در کارزارهای سخت بوده است.

و در این جنگ جدید **کره** هنگ هائی از سربازان **ترکیه** که به آنجا رفته بودند، همین سرنوشت را داشتند و گرفتاری ها را تحمل کردند! و وضع یک میلیون سرباز عرب ساده ای را که بزرگانیشان در جنگ آینده برای هم پیمان های طبیعی شان خواهند فرستاد، بهتر از این نخواهد بود!

و اما بلوک کمونیسم؟ به ظاهر سر و کارش با مردم زحمت کش است. کمونیسم میلیون ها مردمی را که زحمت می کشند و خود گرسنه و برهنه اند مورد خطاب

قرار می دهد... مردمی را که سال ها از حقوق فردی و اجتماعی محروم بودند و قربانی افعال و تجاوز، و اینک هر کس که یک لقمه نان نشان بدهد و یا به آنان نوید بدهد که از چنگال اهریمنانه یک مشت فئودال خوش گذران که از دست رنج آنان آلف و الوف فراهم کرده در ناز و نعمت به سر می برند ولی آنان برای نان شب نیازمندند، آزاد خواهد ساخت بی شک به دنبالش راه خواهند افتاد.

عواملی که موجب شد بلوک کمونیسم این مناطق را تسخیر کند و روز به روز بر وسعت و پیشرفتش بیافزاید عبارت است از: اشتباهات و فجایع استعمار، علاقه ملت های استعمارزده در گسستن این زنجیر و بهره مندی از آزادی طبیعی که استعمار پلید آن را با همکاری خائنان محلی غصب کرده بود، و جلوگیری صلیبی غربی و سرمایه داری محلی از هرگونه دعوت صحیح اسلامی و اجرای عدالت اجتماعی اسلامی.

در هر صورت، هر کدام از این دو بلوک تلاش می کنند که بقیه مردم جهان را به اردوگاه خود بکشانند. آنها معتقدند که چاره ای جز این نیست مگر این که بشریت به یکی از این دو طریق بگردد و به یکی از این دو بلوک بپیوندد، و برای برقرای صلح و امنیت چاره ای جز پیروزی جبهه غربی و یا شرقی نیست! و تنها پیوستن بقیه مردم جهان به یکی از این دو بلوک است که می تواند یکی از آنها را به طور قاطع بر دیگری پیروز گرداند و کفه توازن را به نفع آن بالا ببرد در نتیجه حالت نگرانی و تشویش و کشمکش بین المللی را از بین ببرد. حال باید دید که حق با کیست؟ مصلحت ملی و انسانی در قبال این ادعا چه چیزی را ایجاب می کند؟

حقیقت این است که نه مصلحت ما و نه مصلحت انسانیت، هیچ کدام ایجاب نمی کند که یکی از این دو بلوک چنان بر دیگری پیروز شود که آن را به طور کلی محو و نابود نماید، زیرا ما در حال پیشرفت و تکامل و استرداد حقوق از دست رفته خود از دست استعمار هستیم و در این حال نه مصلحت ما، و نه مصلحت انسانیت، ایجاب نمی کند که جبهه شرقی به طور کلی از بین برود، زیرا وجود کمونیسم به این نیرو در این برهه از زمان، یکی از عواملی است که به ما امکان می دهد حقوق از دست رفته خود را یکی پس از دیگری به دست آوریم،

همچنان که به بشریت امکان می دهد که نیروهای استعمار پلید بر او چیره نشود. گرچه در میان ما کسانی پیدا می شوند که نسبت به آمریکا خوش بینند و فکر می کنند که پیروزی آمریکا، سرانجام از حرص و طمع استعمار جلوگیری می کند؛ ولی اینها باید توجه داشته باشند که چگونه آمریکا در جرگه کشورهای استعماری قرار گرفته و چگونه در موقع مقتضی با نیروی آهن و آتش دستش را به سوی کشورهای دیگر دراز می کند؟ و من دعا می کنم که خودخواهی و استعداد پست آمریکائی که هیچ گاه خودخواهی و استعداد انگلیسی در مناطق استعمار شده اش به آن نمی رسد، بر بشریت حاکم نشود، زیرا که دشمنی آمریکائی نسبت به غیر سفیدپوست ها بسیار زشت و ناپسند است و پست شمردن آنان در آمریکا تعالیم نازی ها را در خاطره ها زنده می کند و خودخواهی انسان سفیدپوست در آمریکا از همه اوهام نژادپرستی هیتلری بالاتر است... وای بر بشریت که روزی بدبختی او را اسیر خودخواهی امپریالیسم غرب کند و در روی زمین قدرتی که امپریالیسم از آن نترسد و حساب نبرد، نیز وجود نداشته باشد! و همچنین ما برای ترساندن طاغوت ها و ستمگران و استرداد حقوق از دست رفته ملت های بدبخت نیاز موقت به اردوگاه کمونیسم داریم!

در بلاد عربی به خاطر ترس از کمونیسم ناگزیرند عدالت اجتماعی را به اجرا درآورند و اگر این ترس نبود، چنین کاری را هم نمی کردند! و خود به غارت ملل محروم و ستمدیده می پرداختند! اما باید توجه داشت که مفهوم این امر، آن نیست که خیر ما و انسانیت این باشد که بلوک کمونیست پیروزی قطعی پیدا کند و همه مردم به آن بگردند، هرگز!

هیچ گاه اردوگاه کمونیسم خیر ما را نمی خواهد و نمی توان استقلال و عزت ما را ببیند، زیرا که کمونیسم هم ما را به عنوان لشگر و برده برای خود می خواهد نه آن که دارای استقلال و موجودیت مخصوص به خود باشیم.

حادثه فلسطین به ما نشان داد که قبله گاه کمونیسم، روسیه شوروی درباره ما چه نقشه هائی دارد و لذا دیدیم که در مجمع عمومی سازمان ملل در زمره دشمنان ما قرار گرفت، چنانکه اسلحه بلوک کمونیسم به یهودی ها امکان داد که در برابر ما بایستند و این به آن جهت است که شوروی نمی خواهد که ملل عربی دارای کیان و استقلالی باشد و می ترسد که در آینده جهان عرب نیروی سرکشی در

برابر کمونیسم باشد و لذا راهی پیش گرفته و در عین آن که جهان عرب را برای خود حفظ می کند، از استقلالش جلوگیری می نماید و آن این که: در همه ادعاهایش سخن از حقوق طبیعی ملت ها بر زبان جاری می کند و از مخالفت با استعمار و ضربه زدن به منافع آن دم می زند ولی حکومت اسرائیل را تنها بر اساس دین (که کمونیسم آن را افیون ملت ها می داند!) استوار سازد آری او همه اینها را برای این می کند که جهان عرب تنها برای خودش باشد و به اردوگاه سرمایه داری نپیوندد اما او ضربه مهلکش را به کیان عرب از راه پیدایش اسرائیل وارد ساخته است که همانند خاری در قلب کشورهای عربی قرار گرفته و وحدت جغرافیائی و همبستگی و نیرو و شخصیتش را پاره کرده و از بین برده است. آری روسیه دشمن وحدت، نیرو و استقلال ما است و هر چه را که دستگاههای تبلیغاتی اش بر زبان جاری می سازد، تنها وسیله ای است برای کوبیدن رقیب نیرومند غربی اش همان طور که او نیز از ابزار مشابه در کوبیدن کمونیسم استفاده می نماید...^(۱)

از دیدگاه کمونیسم شوروی این که حاضر نیستیم ذخایر خود را به اردوگاه سرمایه داری بدهیم، و همه آنها را در جنگ علیه او به کار می گیریم کار خوبی است، اما خود ما هم باید دارای استقلال و ارزش و نیرو و قدرت ملی باشیم؟ هرگز!...

طرفداران شوروی وقتی که می شنوند ما می خواهیم متشکل شویم صدای ناله شان مانند افراد مارگزیده بلند می شود، زیرا آنها ما را طفیلی کمونیسم می خواهند، تا هنگام جنگ تسهیلات و پایگاههای لازم را در سرزمینمان برایشان فراهم کنیم و قربانی هوس هایشان شویم. اما این کار با مصالح ما و این که ما انسانیم نه حیوان، منافات دارد.

گرچه امروز کمونیسم به نظر رنجبران محروم که خون های سرخشان به مثابه یاقوت گلو و سینه و عرق هایشان به مثابه شراب، در پای منافع خودکامگان

۱- و جالب است که در عصر ما، طبق نوشته روزنامه های خبری تهران، شوروی سالانه پنجاه هزار یهودی - کارشناس، مهندس، خلبان و غیره - با خرج امپریالیسم غرب، به اسرائیل «صادر» می کند و «غرب» هم اسلحه و هواپیما و تانک در اختیار اسرائیل قرار می دهد... و ظاهراً مفهوم کمک به «ملل عرب» در قاموس هر دو امپریالیسم غربی و شرقی یکی است! مترجم.

مست می ریزد، درخشنده و خیره کننده است... اما این طرز تفکر که تنها مرام کمونیستی صحیح است و همه افراد بشر بایستی به آن بگروند و هیچ قلبی نباید برخلاف نظر لنین و استالین بطپد... این طرز فکر چنان خطرناک و وحشت انگیز است که از شنیدن آن بدن ها می لرزد و از تحقق آن احساس هر آدم پاکی جریحه دار می شود.

به علاوه، طبیعت زندگی طوری است که نمی شود یکی از این دو بلوک - که جز از لحاظ چگونگی منافع و مصالح فرقی با هم ندارند - پیروزی قاطع و کامل بر دیگری پیدا کند و از سوی دیگر همواره شکست از عوامل پیروزی سرچشمه می گیرد چنانکه پیروزی از شکست... و خود ما دیدیم: هم پیمانانی که نهایت کوشش را برای نابودی آلمان و ژاپن کردند، امروز خود شکست خورده و تکه تکه شدند تا متجاوزی که دیروز با او جنگید از آنها استفاده کند و از آنها برای نابودی متجاوز جدید، کمک بگیرد چنانکه در جنگ جهانی اول دیدیم...

و اگر فردا بر جبهه شرقی پیروز شدند تازه با آلمان روبه رو می شوند و اگر کمونیسم پیروز شد به جهت فشار و اهانتی که بر مردم وارد می کند و از طاقت بشر به طور دائم بیرون است، از ذات خودش دشمن می زاید و با او در نبرد می شود و یوگسلاوی حتی پیش از جنگ این کار را آغاز کرد و قطعاً در اردوگاه کمونیسم به همان جهت که گفته شد - و به سبب جمود و توقف که ناشی از ریختن بشریت در قالب خاصی است که تنها فکر خاصی بر او مسلط است و هیچ گونه تکاملی بعد از کمونیسم برایش قائل نیست و مارکسیسم را پایان تکامل خط مشی بشر می داند - مخالفینی برایش پیدا خواهد شد و با او نبرد خواهد نمود. بسیار سادگی است که فکر کنیم می توانیم ثمره صلح جهانی را در ورای برخورد این دو بلوک نیرومند در یک جنگ قاطع آینده به دست آوریم. و بسیاری از افراد با فضیلت در جهان فکر می کردند که بعد از هر کدام از این دو جنگ جهانی گذشته این ثمره شیرین به دست خواهد آمد، ولی به تجربه دیدیم که درخت جنگ جز ثمرات تلخ به بار نیاورد که همان نیکان نیز از آن تلخکام شدند و تنها میوه شیرینی که از آن به دست آمد، مخصوص ستمگران و استعمارگران شرقی و غربی بود.

راه نجات:

بنابراین، راه نجات برای بشر بدبخت این نیست که به این و یا آن اردوگاه بپیوندد تا یکی از آنها دیگری را نابود کند و فرمانروایی همه جهان مال او باشد، زیرا در واقع جنگ در خارج از سرزمین دو اردوگاه است در ترکیه، عراق، سوریه، مصر و شمال آفریقا، پاکستان، افغانستان و در منابع نفت ایرانی و عربی، آبادان و تهران است...

جنگ آینده ذخائر ما، و زندگی ما را نابود و سرزمین ما را ویران می کند، خواه این اردوگاه یا آن اردوگاه بر ما پیروز شود، در هر صورت جنگ با نابودی ما تمام خواهد شد، نه چنانکه اروپا از جنگ های گذشته به در آمد، بلکه چنانکه تاکنون نظیر آن را هیچ ملتی ندیده است.

بعد از «هیروشیما» که با یک بمب اتمی کوچک از بین رفت نوبت ما خواهد بود که همانند موشک های کوچک! مورد آزمایش بمب های اتمی، هیدروژنی، گاز خفه کننده، اشعه مرگ، جنگ میکروبی و سایر چیزهایی که غربی های از خدا بی خبر برای نابودی بشر اختراع کرده اند، قرار می گیریم...^(۱)

طرفداران اردوگاه سرمایه داری بر ما منت می گذارند که اگر به جهان سرمایه داری که از آن به اردوگاه دموکراسی تعبیر می کنند، بپیوندیم مشکلات ما با استعمار حل خواهد شد!؛ گویا که ما دو بار متوالی به آن نپیوستیم و از این سوراخ دو بار گزیده نشدیم. و من سبب این کار فریبنده را به خوبی می دانم... و آن همان هم پیمانی طبیعی و مصلحت مشترکی است که میان سرمایه داری محلی و استعمار غربی و اشغالگران و ستمگران وجود دارد. ستمگران و استثمارگران محلی به خوبی می دانند که بدون اتکاء به استعمارگران غربی که آنان را پدید آورده و نفوذ و قدرت را به آنها بخشیده اند، قادر به ادامه ستم و جنایت نیستند. استعمار است که به خائنانی که به لشکر **غرابی** خیانت کردند و به نیروهای اشغالگر در مصر یاری نمودند، پاداش می دهد و به آنان مال و زمین می بخشد تا جایی که امروز آنها را فرزندان «خانواده ها» می خوانند و به آنها

۱- بعضی از سلاح های یادشده در جنگ رمضان گذشته، توسط اسرائیل، علیه ملت های مصر و سوریه به کار برده شد... مترجم.

«خانواده کریم»^(۱) لقب می دهند.

آری استعمار در هر کجا که برود چنین می کند و نزدیکترین مثال آن در این سال های اخیر همان «جلاوی» خائن در «مراکش» است که از افتخار کردن به کشته شدن فرزندش در حمله فرانسوی ها به مردم مسلمان آن منطقه، شرم ندارد. برای اربابان استعمارگر چه خواهد شد اگر آتش جنگ جدید مردم را خاکستر کند؟ جنگ ها اموالشان را زیاد خواهد کرد و بدهکاری هایشان را که از راه قمار و افراط در زندگی پیدا شده و روی اراضی و شرکت هایشان سنگینی می کند، ادا خواهد کرد، و آنان در سایه احکام عرفی که با جنگ همراه است و از آنها حمایت می کند و دهان ها را می بندد و قلم ها را می شکند، و بر آزادی خواهانی که ملت را بیدار می کنند، ستم روا می دارد، با اطمینان زندگی می کنند.

آری آنان در بدبختی های جنگ با تمام اموالشان در پناهگاه هایشان با خاطر جمعی استراحت می کنند. بنابراین در مشرق زمین مالیات «خون» را تنها فقرا، می دهند. و ما در جنگ فلسطین دیدم که چگونه افسرانی که از «فرزندان ذوات محترم!» بودند، با آنکه از غوغای میدان جنگ به دور بودند و در کاباره ها و تریاهای «قاهره» به سر می بردند، نشانه های شجاعت و مدال می گرفتند.

برای سردمدارانی که از هرگونه خسارت و زیانی در امانند، چه خواهد شد که سرزمینشان را به جرگه کشورهای سرمایه داری (هم پیمان های طبیعتشان) بپیوندند؟

چرا سرمایه داری غربی فریاد ملت ها را در مورد آزادی تحقیر نکند در حالی که اختیار بزرگانیشان که ولی نعمت ها و حامیان اصلی شان را می شناسند، در دست آنها است؟ و اما بلندگوهای کمونیستی نوید می دهند که اگر به اردوگاه کمونیسم تا پیروزی نهائی پیوستیم در آن صورت به ما نان و صلح! خواهند بخشید!

البته ملل ما حقیقتاً به نان و صلح نیازمند است، اما به علاوه آنها، ما به نیرو و

۱- این مطلب را در زمان فاروق نوشته بودیم و آن را به عنوان سند تاریخی حفظ کرده و در این چاپ آورده ایم. مؤلف.

استقلال و کرامت نیز محتاجیم، ولی کمونیسم نمی خواهد ما دارای استقلال باشیم و همانند آدم ها، سر بالا کنیم و از باب مثال این **یوگسلاوی** است که خواست استقلال داشته باشد ولی با چه مشکلاتی از ناحیه آن روبه رو گردید؟ شاید کمونیسم تنها راه برای برقراری عدالت اجتماعی در اروپای مسیحی باشد! اما در کشورهای ما که وسائل کامل تر و جامع تر دیگری برای برقراری عدالت اجتماعی وجود دارد، تنها راه نیست به همین سبب نمی تواند استقلال و کرامت ما را که از هر چیزی در نزد ما گرامی تر و برتر است، سلب نماید.

تنها راه خلاص این است که در این میان گروه سومی پدید آید و به اینها و آنها بگوید: نه! ما نمی گذاریم که شما جنگ را روی اراضی و اموال ما پدید آورید، ما حاضر نیستیم که ذخائر ما مورد بهره برداری شما قرار گیرد، ما بدن هایمان را وسیله «مین رویی» شما قرار نمی دهیم و همانند افراد نفهم و ابله خود را اسیرتان نمی سازیم.

این تنها راهی است که می تواند به دماغ های مریض کمی سکون و به گام های دیوانهوار اعتدال ببخشد، آنگاه اینها و آنها خواهند فهمید که در این سرزمین وسیع، آدم هائی وجود دارند که باید برای آنها ارزشی قائل بود و آنها انسانند نه حیوان!...

ولی کسانی که دستگاههای تبلیغی دو اردوگاه افکارشان را استعمار کرده اند، می گویند: این کار محال است و راهی برای تحقق آن وجود ندارد، زیرا ما چنان نیروئی را نداریم که بتوانیم میان این دو اردوگاه نیروی سومی بهوجود آوریم و بالاخره از اینجا و آنجا پامالتان خواهند کرد و بی طرف بودن نیز کافی نیست و ناگزیر یا باید به این و یا به آن بپیوندیم.

من می دانم که دستگاههای تبلیغی آنان، افکار این گروه را تسخیر کرده اند، اما نمی دانم چگونه ممکن است آدمی تا این حد خود را سست و زبون سازد و از اعلام بردگی و جماد بودن خود شرمندة نشود؟.

هیچ ارتشی نمی تواند در سرزمین دیگران بجنگد در صورتی که در داخله اش، مردم ذخائر و مؤنه اش را تلف کنند، خطوط و ارتباطات آنها را قطع کنند، بر ضد دشمن بکوشند، آسایش و راحتی را برایش حرام کنند خواه از در مسالمت

وارد شوند و آنها را به حال خود بگذارند و یا آنکه علیه آن حمله آغاز کنند، تا در عین آن که جنگ خارجی دارد، جنگ داخلی نیز داشته باشد و لشکر آلمان پیروز، دو مرتبه به سبب انقلابات و شورش های داخلی شکست خورد، قبل از آنکه در میدان جنگ شکست بخورد. و هیچ لشکری که با دشمنی داخلی مردم روبه رو شده باشد، خواه در جنگ های قدیم یا جدید، امنیت نخواهد داشت و جز افراد پست و در غفلت نگه داشته شده به غیر این معتقد نیستند. این ملت هائی که صدها میلیون نفرند، و موقعیت های استراتژیکی و منابع و ذخائر طبیعتشان برای تعیین پیروزی یا شکست هر جنگی نقش اساسی را به عهده دارد، همین ملت ها هر چه را که بخواهند می توانند انجام دهند و هر گفته ای غیر این بیهوده و نادرست است.

اسلام چه می گوید؟

اینها واقعیاتی از اوضاع و احوال زمان ما است که در اطراف ما جریان دارد، حال باید ببینیم که وظیفه ما از نظر اسلام، در برابر این واقعیات چیست و اسلام در این باره چه می گوید؟

۱ - اسلام با جهان بینی خود در مورد زندگی و صلح... این جنگ هائی را که بشریت در این روزها بهوجود می آورد و اسبابی که بشریت را به سویش می کشاند و آتش افروزان آن را دشمن می دارد.

این جنگ ها چون به خاطر مبارزه با نام خدا و خواست ها و هدف های عالی الهی است، از این رو به طور کلی چه از لحاظ انگیزه و چه از لحاظ واقعیت و چه از لحاظ نتیجه، مورد نفرت اسلام است.

روی همین جهت است که اسلام برای ما جائز نمی داند که به نیروهای «طاغوت» و ستمگران در زمین بپیوندیم و به آنها در گناه و تجاوز کمک نمائیم: «کسانی که ایمان دارند در راه خدا جهاد می کنند و کسانی که کافرند در راه «طاغوت» مبارزه می نمایند».^(۱)

و شکی نیست که عوامل و اهداف این جنگ ها اعلای نام خدا نبوده و به هیچ

وجه مبارزه در راه خدا نیست.

۲ - اسلام به ما اجازه نمی دهد که دست هایمان را به سوی کسانی دراز کنیم که به مسلمان ها آزار و آسیب می رسانند و آنان را از خانه هایشان بیرون می نمایند و در بیرون کردنشان با هم همکاری دارند:

«قطعاً خداوند شما را از دوستی با کسانی که در راه دین با شما جنگیده اند و از سرزمین هایتان بیرون کرده و در بیرون کردنشان همدستی نموده اند، نهی می کند».^(۱)

به طور مسلم انگلستان و آمریکا با همکاری روسیه شوروی، در بیرون کردنمان از فلسطین همدست بوده اند و از طرفی هر منطقه اسلامی در روی زمین خانه ماست و فرانسه نیز در آزار و جنگ با ما در شمال آفریقا شرکت داشته است و همه آنها در راه دین با ما جنگیده اند و همچنان می جنگند... علیهذا هر نوع تعاون و همکاری با یکی از این دولت ها چهارگانه از نظر اسلام حرام است و هر دولت عربی را که با آنها پیمان ببندد و یا همکاری کند از اسلام بیرون می داند، و مردم نه تنها وظیفه ندارند که در این کار حرام از آنها اطاعت کنند بلکه موظفند با تمام امکاناتشان از آن جلوگیری نمایند.

۳ - اسلام بر ما فرض قرار داده که ظلم را از انسان ها دور کنیم و این کار را از ستمگرانی که بر ما ستم می کنند، آغاز نمائیم و در روی زمین هیچ قسمتی از «استعمار» زشت تر نیست و اینک مظهر استعمار نسبت به وطن اسلامی ما، سه کشور متجاوز یعنی انگلستان، فرانسه و اسرائیل است.^(۲)

بنابراین اسلام ما را دعوت می کند که با این دولت ها در همه جهات بجنگیم و به تمام نیرو در برابرشان بایستیم و آن قدر در این را مبارزه کنیم تا از این عدوان و ستم دست بردارند: «در راه خدا، با کسانی که با شما جنگ می کنند، نبرد کنید».^(۳)

۴ - آنچه را که درباره این دولت های استعمارگر گفتیم درباره اجتماعات و افراد نیز صادق است بنابراین هر شرکت و مؤسسه مالی یا تجاری و... به هر نحوی از

۱- ممتحنه، آیه ۹

۲- این مطلب ناظر به تجاوز سه جانبه دولت های فوق به کشورهای عربی است.

۳- بقره، آیه ۱۹۰

انحاء با این دولت ها همکاری کند از اسلام و امت اسلامی دور بوده و مخالف فرمان خدا عمل کرده است.

این مقاطعه کارانی که برای لشکریان استعمار در هر منطقه ای غذا و مهمات تهیه می کنند، و این کارگرانی که برای آنها در اردوگاهها کار می کنند و یا در اسکله ها و فرودگاهها و غیره بارگیری می نمایند و این صاحبان تخصص ها که شرکت های استعماری برای نجاتشان از گرفتاریها استخدامشان می کنند... همه اینها به خدا و پیامبر و خودشان خیانت می کنند، و هرگاه دست هایشان را به سوی لقمه ای یا خدمتی یا کمکی یا اظهارنظری دراز می کنند معصیت خدا و پیامبر را انجام می دهند.

اسلام بر هر فرد و اجتماع و هرگونه حکومت و دولتی در هر منطقه ای از مناطق اسلامی فرض می داند که با نیروهای متجاوز و اشغالگر ستمگر مبارزه کنند و با همان نیروئی که آنان به جنگ مسلمین قیام کرده اند، در برابرشان نبرد نمایند و ما با آنان در جنگ دائم و همیشگی هستیم تا از عدوان و ستم بر ما و بر هر نقطه ای از سراسر روی زمین دست بردارند.

این همان نظر صریح و عالی و علاج گر اسلام در مورد راه نجات و صلح همه جانبه است اما اینکه چگونه باید این دکترین را در واقع زندگی پیاده کرد؟ پاسخ آن این است که در شرایط کنونی جهان، این کار تنها از آن راه ممکن است که امت اسلامی این دو گام به هم پیوسته را بردارد:

گام اول: بازگشت به سوی اسلام در داخل هر دولت کوچک و بزرگ اسلامی و استمداد هر قانونی از قرآن و اسلام و به اجرا درآوردن اصول اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی اسلام و پیاده کردن روشهای تعلیم و تربیت و برنامه های زندگی در سایه طرز تفکر اسلامی.

گام دوم: جمع شدن همه این دولت های کوچک و بزرگ، چه در میدان سیاست بین المللی و چه در قسمت اقتصادی نظامی، زیر پرچم وحدت اسلامی. وحدت و یکپارچگی آنها باید روی این اساس باشد که: ۱ - خواهان استقلال و آزادی کامل برای خود و مردمشان باشند و با هر کسی که به استقلالشان تجاوز کند بجنگند. ۲ - در برابر هر نوع تجاوز و استعماری در هر منطقه ای از جهان ایستادگی کنند.

و همین جمعیت همانند و متشکل و متحد است که می تواند پرچم نوینی را که نشانه طرز تفکر انسانی جدید و نجات دهنده انسانیت گمراه و بدبخت است، حمل نماید.

این وحدت هم بسته ای که از لحاظ جغرافیائی از سواحل اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام امتداد دارد و شامل: مراکش، تونس، الجزائر، لیبی، مصر، سوریه، لبنان، عراق، اردن، جزائر عربی، یمن، ترکیه، ایران، افغانستان، پاکستان و اندونزی و... می شود این بلوک اسلامی که تعدا نفوسش بیش از سیصد میلیون نفر است^(۱) و دارای غنی ترین منابع نفت و مواد خام دیگر می باشد و از لحاظ استراتژیکی موقعیت خاصی نسبت به همه جهان دارد... آری همین بلوک می تواند - حتی با نداشتن اسلحه کافی - دارای ارزش خاصی باشد و می تواند هر کدام از دو اردوگاه کمونیسم و امپریالیسم را پیش از جنگ وادار به تفکر کند که این منطقه وسیع، با همه امکاناتش در میان آنها قرار دارد و بدون خراب کردن و نابود کردن آن، نمی توانند با هم بجنگند و به سیاست استعماری خود در این منطقه ادامه دهند.

آری این کشورهای اسلامی در صورتی می توانند همه این کارها را انجام دهند که خود از خواب خرگوشی بیدار شوند و بتوانند در برابر تبلیغات دروغ هر دو اردوگاه، ایستادگی کنند و بدانند که چگونه زمامداران و بهره کشان این منطقه را مجبور کنند تا روش اسلامی خالصی اتخاذ نمایند و اقتصاد و امکاناتشان را منظم کند و از استعمار اقتصادی که سردمداران و سرمایه داران بهره کش - که برای آنها وطن و ملیت و دین اهمیتی ندارد - بهوجود آورده اند، رهائی یابند.

و البته، من این مطالب را تنها برای ملت ها و توده ها، نه استثمارگران و فئودالها، می نویسم و در سراسر روی زمین تنها به آنها ایمان و امید دارم. خیرخواهان بشر در هر شرایطی که باشند و عوامل ناتوانی و تفرقه فشار و ذلت هر چه باشد، نباید ایمانشان را به ملت ها از دست بدهند، زیرا که آنها هر چه بخواهند می توانند انجام بدهند، می توانند برای زورمندان و هم پیمانانشان ایجاد

۱- امروز آمار مسلمین متجاوز از ۷۵۰ میلیون نفر است. به کتاب جدیدالانتشار نگارنده به نام «دنیای اسلام» مراجعه شود... مترجم.

مشکلات بنمایند و همواره چنان برای اینها و آنها، ایجاد ناراحتی بکنند که نتوانند از آن دفاع کرده و پشتشان را از زیر بار آن خلاص نمایند.

و اینک وقت آن رسیده است که ملت ها به بازیگری های خیمه شب بازان و استثمارگران خاتمه داده سرنوشت شان را خود به دست گیرند و هر دست بازیگری را که با منافع آنان بازی می کند، قطع نمایند. این که فلسطین قربانی رقابت های برخی از خانواده های حاکم عربی قرار گرفت، نه به این جهت بود که نیروی ملل عرب (هر چه که ضعیف بوده) از مقاومت در برابر مشتی یهود (هر چه که از ناحیه اردوگاه کمونیسم و امپریالیسم تقویت شده بوده) عاجز بوده است و اگر در آن زمان که این حادثه جانخراش پدید آمد، این ملت، بیدار بود هیچ گاه چنین فاجعه ای رخ نمی داد، اما در آن وقت پرچم های متفرق کشورهای اسلامی، پرچم های «ملی» ناتوان و پراکنده بود و همین ناتوانی و پراکندگی دولت های کوچک و خانواده های حاکم، بر آن را چنان نافذالکلمه قرار داده بود که ملت از ابراز هرگونه مخالفتی در برابر آن عاجز بود و در نتیجه پیش آمد آنچه که نمی بایست پیش بیاید.

و اینک تنها راه باقیمانده نجات، بازگشت به سوی پرچم واحد اسلام است و امروز تنها همین پرچم، علامت رهائی است و کلمه اسلام آخرین کلمه ای است که مسلمانان، بلکه همه انسانها را برای آزادی و امنیت و زندگی دعوت می کند و همگی بایستی دور آن جمع شوند.

پایان

فهرست

موضوع: صفحه

یادداشتی

- | | |
|--|---|
| بر چاپ جدید ۱... | صلح و آرامش در خانه ۷۳... |
| جهان در لبه پرتگاه ۲... | پیوند مقدس ۷۴... |
| مقدمه ۲... | مسئولیت کارها ۷۹... |
| صلح جهانی و نظریه اسلام ۱۸... | آمیزش و آرایش ۸۰... |
| | حدود و کیفرها ۸۸... |
| عقیده و زندگی ۱۹... | طلاق ۹۲... |
| ماهیت صلح در اسلام ۲۷... | تعدد زوجات ۹۹... |
| تصادف؟ ۳۱... | تکامل خانوادگی ۱۰۸... |
| وحدت بزرگ ۳۳... | صلح و آرامش در جامعه ۱۱۰... |
| جنگ در راه خدا، برای عدالت اجتماعی ۳۷... | وجدان مهر و محبت ۱۱۲... |
| تجهیز قوا ۴۰... | حس همکاری و تعاون ۱۱۸... |
| عواملی که مجوز جنگ هستند ۴۱... | هدفهای عالی زندگی ۱۲۰... |
| پیمان صلح ۴۳... | سیستم حکومت ۱۲۴... |
| صلح از نظر اسلام ۴۶... | ضمانت های عدالت قانونی ۱۲۶... |
| آرامش درون و وجدان ۴۷... | ضمانت های امنیت و آرامش ۱۲۹... |
| منطق و عقیده ۴۸... | ضمانت های معاشی زندگی ۱۳۵... |
| تمایلات و نیازمندیها ۵۵... | توازن اجتماعی ۱۳۷... |
| گناه و توبه ۵۸... | قانون اول - گردش ثروت در دست همه ۱۳۸... |
| تکلیف و قدرت ۶۳... | قانون دوم - مصالح مرسله ۱۴۰... |
| توکل بر خدا ۶۶... | |
| تضمین ها و تأمین ها ۶۹... | |

- قانون سوم - سد ذرائع ۱۴۱...
 قانون چهارم - تحریم ربا ۱۴۲...
 قانون پنجم - تحریم احتکار ۱۴۳...
 قانون ششم - ملی بودن منابع عمومی ۱۴۴...
 قانون هفتم - تحریم اسراف و عیاشی ۱۴۵...
 قانون هشتم - تحریم کنز ۱۴۷...
 قانون نهم - از کجا آورده ای؟ ۱۴۹...
 قانون دهم - زکات ۱۵۰...
 اعتماد به قانون ۱۵۳...
 صلح جهان ۱۵۸...
 وحدت جهان بشریت ۱۵۸...
 ملت وسط ۱۶۰...
 جهاد در راه خدا ۱۶۰...
 مبادی یک انقلاب ۱۶۲...
 طرز فکر جهانی ۱۶۲...
 وضع اهل کتاب ۱۶۶...
 روح بزرگواری انسان ۱۶۸...
 شاهد از دیگران ۱۷۰...
 کاروان واحد انسانی ۱۷۳...
 عامل اخلاقی ۱۷۴...
 وفای به عهد ۱۷۷...
 چند نمونه از تاریخ ۱۷۹...
 جنگ برای آزادی بشریت ۱۸۲...
 نقشه های استعماری ۱۸۴...
- دستور جنگی اسلام ۱۸۵...
 و اکنون... ۱۸۷...
 بر لب پرتگاه آتش ۱۸۸...
 بر سر دو راهی ۱۹۳...
 اسلام چه می گوید؟ ۲۰۲...
 فهرست ۲۰۶...